



Ketabton.com

پیام پیاً علیٰ محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم

پهنا نیټ، روزهادر

تاریخی برای افغانستان عزیز حاصل دارند.

مادران ارجمند افغان مستشعر اند که اولین
وظیفه یک مادر در تربیت سالم طفل است
وعلم و دانش امروز ثابت نموده که افراد
موفق و خوشبخت آینده جامعه، آنانی اند که
در دوره طفولیت از محبت و تربیت صحیح
بهره مند شده اند و اینها کسانی اند که از
انحراف و فساد برکنار بوده و زندگی شان
همواره سرشمار اطمینان، اراده و عزم راسخ
میباشد.

با این پیام یک بار دیگر روز مادر را به
همه مادران و دیگر هموطنان عزیز تبریک گفت
مراتب قدردانی خویش را به همه مادران
مخصوصاً انانیکه باوجود همه مشکلات زندگی
احترام به مقام مادر جز عنعنات ملی مابوده و
در پرورش کودکان خود ایثار مینمایند.

عمق تربیت مسلمانان از حرمت به مادر توصیه
نموده است.

کودکان امروز که مردان و ساکن کانفرانس
جامعه مامیباشند به همت مادران یاک دل و
فاداکار حس خدا پرستی، وطن دوستی
و وظیفه شناسی را می‌آموزند.

دولت جمهوری افغانستان به امید و ری
بیشتر برای تقویت مادی و معنوی ماد را نتوجه
کامل دارد.

موقع از مادران جامعه افغان این است تا
فرزندان شان را طوری تربیه نمایند که
مطابق عصر و زمان بوده و عضو مفید جامعه
خویش گردند جامعه مایه کسانی احتیاج دارد

از قدیمترین زمان تاجاتیکه تاریخ بیاد دارد
که از تعلیم و تربیت سالم بهره کافی برده باشند
چنین افراد داننا و تواناییها نند در ارتقا و رفاقت
دین میین اسلام به پیمانه بسیار وسیع تر و افزون کشور سهم فعال داشته و اتفاقاً میرسانم.

مادران گرامی وارچمند.

این روز خجسته را که هر سال در کشور
ما بیانم روز مادر تعظیل میگردد بشما مادران
گرامی از صمیم قلب تبریک میکویم.

تعظیل روز مادرنہ تنبا قدر دانی از فداکاری
های کسانی است که نسل گتوسی را در
روز گذار کودکی آن پروردیده اند بلکه دلجویی و
پشتیبانی ازان مادران جوان میباشد که نسل
فردا را در دامان پر عطوفت خویش تربیت
نموده و برای خدمتگذاری به جامعه ما امداد
میسازد.

از قدیمترین زمان تاجاتیکه تاریخ بیاد دارد
که از تعلیم و تربیت سالم بهره کافی برده باشند
احترام به مقام مادر جز عنعنات ملی مابوده و
دین میین اسلام به پیمانه بسیار وسیع تر و افزون کشور سهم فعال داشته و اتفاقاً میرسانم.



اطفال دمیر منو ټولنه حینیکه به محترمه زینب داؤد خانم پیشکشی رئیس دولت و صدراعظم، ګل اهداء مینمایند.



از زیبایان هنرمند ایران

پترو ل جهان رادر نور دید

دوشیز گان دانیوپ

**بولیس در جستجوی نفر چهارم
خجسته و میمو ن بادروز مادر**

حمسه مادر

**کتاب در آغوش خانواده ها یا
خانواده ها در آغوش کتاب**

فرش خانه -

**کودکی خارق العاده که یکشبیه ره
صدساله می پیماید**

**کوچکترین چهره بیت اروپا
کشور یکه اساس آنرا یک سنتگر اش
گذاشت.**

تابلو های هنر:

**نقاشی و تخیل فریده غوث از
احساس یک مادر (مودت از صفحات
کشور)**

**سمبول از هر وعوطف ما در به
عنوان (مادر حامی زندگی) انتخاب
از آثار غرب ..**

**عکس های داخلی متن مجله را آزانس باخت
وباغلی سعود شمش تهیه گرداند.
صفحه ۳**

حقوق زیبایی پنداشته و ارشاد هیکند که
بپشت زیر قدمهای مادر است نبا این
ارشد عظیم انسانیکه رضای اوتمالی (ج راهی
چوید و امید وار است در جهان دیگر سر
اوکنده نباشد واز نعمات الی بر خود دار
گردد، در خدمت مادر و در حفظ حرمت و
احترام مقام بزرگ او تغییر نورزد و در
درگاه سرشار از لطف وصفای مادرانه او
ناسیان نشود و عصیان نورزد .

یک وجہه کرامت انسان و تمیز اواز دیگر
جانداران جز این چه خواهد بود که پیوند
او از آغاز مرحله عبور از عدم بوجود تا
پایان عمر با آنانیکه وسیله هستی او گردیده
اند اتفصال پذیر نیست و این از آنجاناتی
میشود که انسان تنها محصور غراییز مادی
نمیباشد در حالیکه موالیدسایر انواع حیه همینکه
ارتباط اب و دهش با پستان مادر قطع
شده نیاز مادی او همیشی دیگری یافت علیق
او با یگانه موجودی که بنام مادر باو نیاز
داشت قطع هیگردد .

زنیکه با خون و شیره جان خود طفل را
بدنیا می آورد و پرورش میدهد، شب های
بالین او بیدار می هاند و هر رنج والمی را
بجان من خرد تا فرزندش منازل حیات را بی
تشویش و فارغال از ناملا یم و اتفعال
بگذراند تا موجودی شود صالح و فاضل مادر
است، موجود یست کریم و عنصر یست
ضامن سعادت و رفاه جامعه، بیان گذار تهدن
و علمبردار خدمت است در راه کمال
بخشیدن به بشریت و اطاعت از فرمان خداوند (ج)
که سعی در طریق کمال و اعتلا را از
فرایض انسان گردانیده است .

با این اذعان و اعتراف بواقعت است،
واقعيت که از آغاز آفرینش جاری شده و تا
پایان دنیا لایتنهای دوام دارد که در بیلوی
دیگر سن و عنوان ملی مخصوصا در ساحة
معنوی موقع یافته ایم به قیمت موجود یکه
منزلت و حرمت او بی پایان است بیش از
هر وقت دیگر ملتلت باشیم و در روشنایی
تعالیم اخلاقی، دستایر اسلامی و ممیزات
خجسته ملی سال یکبار روزی دا بنام روز
مادر تجلیل نهائیم تا با این تجلیل از یک
طرف حقی بر آورده گردد واز جانب دیگر
مادران به مکلفت ها و مستولیت های ملی
و بشری شان که از ناحیه تربیت و پرورش
فرزندان سزاوار زندگی، مجذب با فضایل و
کرامات معنوی و آماده برای خدمت بوطن و
مردم به آنان راجع میشود ملتلت گردد و
در نتیجه یاده های جوامع آینده استوار تر
گذاشته شده و مردم امروزه در دیف سپاس -
گذاران فرار داشته باشند، سپا سگدار در
و صفاتی مادرانه نیازمند باشد و آغوش مادر
را برای خود پناهگاه مخصوص، شفایخ آلام
و تسکین دهنده نامرادي ها و سختی ها
بشناسند. روی این حکمت است که همه
ادیان سماوی تکریم و تقدير از مادر را چیز
و عشق ملکوتی است و سایه او چون سایه
عما سعادت آفرین است .

پیکر روزه دن

از قدیمترین زمان تاجاییکه تاریخ بیاد دارد احترام مقام مادر جزء عنوان
ملی مابوده و دین میان اسلام به پیمانه بسیار وسیع تر و عمیق تر به مسلمانان
از حرمت بهادر توصیه نموده است . از بیانات رئیس دولت

بنجشنه ۲۹ جوزای ۱۳۵۴ - ۹ جمادی الثانی ۱۳۹۵ - ۱۹ جون ۱۹۷۵

بیان گذاران مد نیمات ها

اولین روز این هفته را با زمزمه ها و دهنده وحمن بوده است بیا هیران، توابع
پیش از مقام ملکوتی مادر، در سرتا سر علما، دانشمندان و هودان بزرگ از آغوش
زدن بر خاسته اند و بعنوان مادر زن فرمیده
برای آنکه تجلی حیات را رونقی باشد دوگودگی حامی، درس رخد بلوغ و شب بر رشد
پرورده کار (ج) زن را آفرید و برای آنکه جهان دهنده شفایعیت، پرورش بخششندۀ فضایل
میتواند دلیلی آدمیان را منزل لطف و مصلحت
داند خداوند زن را مادر ساخت هنر لش
خلقت اشرف مخلوقات طوری نمودار شده
یعنی به او بخشید تابقای نوع بشر را
بله شود تا انسان پرورد، تا مدنتیت ها
باشه گذار باشد ..

از گاه شبوط آدم «ع» و حوا تایین دم که
تورو قرون فراوانی یشت هم رفته است
وروزنه ابدیت بروی زمانه های دیگر باز
فقطی آدمی مخصوص شناسد مخصوص صادین مبارک
اسلام که حق مادر را فنانا پذیر و والا اتر از

نوشته: ک. رها

نیروی ایمان

لازم است بخیر و منفعت جامعه تکلیفی به ما راجع شود از آن نه تنبا یم نکنیم بلکه با این اثر وسعته صدر، فرایح دلی و جبین باز جوانهر دانه آنرا بیدیریم تحمل کنیم زیرا در نهایت خیر و سود آن لابد بما و فرزندان ما رسید نیست.

آنایکه با نیروی ایمان زندگی میکنند و با این نیرو حقایق و واقعیت عصر و زمان را ارزیابی مینمایند بیشتر ملت فت هستندگه برای نسل امروز ایثار و فدا کاری در راه سعادت حال و آینده وطن و هموطن زینت و افتخار است زینت و افتخار غرور بخش و غرور افزایی، این غرور نصیب آنانی میشود که بخود به گلستانه های بر افتخار و بهمیراث بزرگ معنوی خود که در دل قرون بیشمار آفتاب وار درخشیده است ایمان داشته و از کار نامه های بزرگی که با وجود نا مساعد بودن شرایط و نا رسایی وسائل هادی دو هر قرن و هر زمانه ای نیاکان نیرو مندو بزرگ ما در راه سربلندی کشور انجام داده اند غافل نهانده باشند.

غناه معنوی، گلتور و فرهنگ، شبه امت و برد بُری، سکیبانی و بیرو زی های هادر دل تاریخ در واقع گواه نیروی با علمت ایمان است که مردم مادر همه ادوار واجد آن بوده اند. بر هاست تا هنکی با این نیروی سرشار و ملت فت علتمت و قدره ایانی یک ملت کهنه، درهای پیروزی را بروی خود نگشاییم و آرمانهای مقدس چمبو ریت جوان و نظام مترقب خود را قدم بقدم بر آورده سازیم، و با نیروی ایمان بر نابسامانی ها غلبه کنیم.

مایوس واز عجادله و پیکار با انفعالات و تلاش زندگی خسته نمیشود او بخاطر زندگی می آید و برای موفقیت و رستگاری در زندگی تلاش میورزد.

بر آنجه میکند، بر اراده و عمل خود بر اراده و عملی که فکر میکند به سود خود او و جامعه اوست ایمان دارد و این ایمان او را توفیق می بخشد. تاسعی وزحمت و بستگارش هر روز بپر از روز دیگر در فناد او مایه میرد.

امروزبراه روشی روان هستیم، سمت حرکت و عده های ملی ها معلوم است، آنایکه فداکاری کردن، راه را روشن و سمت حرکت را تعیین

و عده های را مشغulen ساختند در واقع فرد فرد ما را به وجایب و تکالیف فردی ها و با مستولیت های ملی و رسالت تاریخی ها آشنا و رو برو ساخته اند. این دوک به محکم

میکند تا همراه و گام به گام، نظام عده متم خود، جمهوریت جوان خود و خدمتگاران

تریخواه وطن و هموطن خود را غفرانی و مدد کاری کنیم، عمرانی و مدد کاری ایکه

منکی به نیروی ایمان باشد، فارغ از اندیشه ها و تلاش های خود خواهان نه و عنده و دور از توقعات و امیال فردی باشد.

هدف بزرگ خدمت به اکثریت مردم هارا از تشویش خود بینی و خود خواهی نجات میدهد و هدفهای بزرگتری را که در خدمت

بعاده و به جمهوریت دینامیک ما خلاصه میشود در برابر ها آفتابی می سازد. این

عادل ناکامی و باعث مانی شخص را فراهم می سازد ولی آنکه دلش از نیروی ایمان زیاد در فکر منافع فردی نباشیم و حتی اگر

کتابی در اختیارم بود که در طلاس نخستین فصل آن جمله (نیروی ایمان) چون آفتاب می درخشید، حرصانه سطر ها را هرور کردم و مشتا قنه دلم شوره میزد مطالب را بپرسیم بیشتر بفهم تا اختصاری از آنرا زودتر با شما که باین صفحه (زندگان) علاقه دارید بسیارم ...

عنوز نیم از بحث (نیروی ایمان) را نخواهند بود که تسلیل افکارم بیم خورد، فکرم بال کشید و مجال نداد به بیان صحبت و عدف نویسنده برسم ... کتاب را رها کردم و با اندیشه های دلگیر گشته ایکه لحظه به لحظه عوشن می شد در او بیختم، فهمیدم چرا و جکونه سرم سنتگین شد، نشاط یک لحظه قبل گم گردید و غمی پنهانی در دلم رخنه گرد، نمی که از مشاهدة وضع هراسان و متعدد بعض ادمها در سینه انسان می جوشد از آنایکه بخود به قدرت و توان خود به نیروی بازو و دماغ خود به قدرت اراده و عقل خود ایمان ندارند و روح آنان چون شمع د د فانوس نا استوار وجود، از یم نامنگی بودن بخود لرzan و بیناک است.

بدینه بزرگتر از این چه خواهد بود که جراغ ایمان فرا راه انسان نباشد و پرتو چیزه بر هر قلمت آن، در نهاد آدمی سر نکشد و جسم و جان اورا گرم نسازد.

شکن نیست که در راه بر تلاش زندگی مشکلات و موانع، سختی ها و عوایق سر راه غر انسانی کم و بیش سیزه میکند و بعض اعادل ناکامی و باعث مانی شخص را فراهم می سازد ولی آنکه دلش از نیروی ایمان قوی است از اینگونه اتفاقات ویش آمد ها

اختصار و قایع

۱۰ هفته

درگشور

پنجشنبه ۲۲ جوزا
 بناغلی ایوانا رئیس انجمن دولتی فتبال توسط شاغلی فیض محمد وزیر
 جایان و افغانستان با بناغلی محمد نعیم داخله به تیم فتبال کلب بامیکا داده
 دروزرت امور خارجه ملاقات نمود. شد.

د رخارج ***

پنجشنبه ۲۲ جوزا
 کمیته سرها به گذاری درجلسه
 خوش بروزه قالیمن شویی را
 ممل متحده به مادرید مرکز عسیانیه
 به سر ماشه بیش از بیست و شش
 وارد گردید. میون انفانی منظور نمود.

شنبه ۲۴ جوزا
 مذاکرات بین رهبران امریکا و
 اسرائیل مربوط به آن گردیده است
 باقراحت بیام زعیم ملی مازوژه ادار
 که صدراعظم اسرائیل چه نشانیه
 طی محافل باشکوه و شاندار دربرابر
 توانته است از کابینه خودصالحیت
 اتحنا یزیری و گذشت حاصل کند.

شنبه ۲۴ جوزا
 بین افغانستان و یو گوسلاویا در
 اندرآگا ندی صدرا عظم هندریک
 اجتماع عمومی گفت: وی از جریان
 اخیر اوضاع درین کشور نه متوجه
 میباشد و نه قصد استفی دارد.

یکشنبه ۲۵ جوزا
 بناغلی ایواتاریس انجمن دولتی
 جایان و افغانستان با شاغلی باختی
 وزیر زراعت ملاقات نمود.

دوشنبه ۲۶ جوزا
 مر کز ضحی فرعی علاقدزی
 استا لف ولایت کابل افتتاح شد.

دکتور کورت والد هایم سرمنشی
 شاغلی وحید عبدالله معین سیاسی
 وزارت امور خارجه از بلکراد به
 پیشرفت مذاکرات رهبران ترکیه
 یونانی های قبرس ابراز نکردنی
 کابل مراجعت کرد.

شنبه ۲۵ جوزا
 شا غلی ایوانا رئیس انجمن
 دولتی جایان و افغانستان با پومناند
 صدراعظم اسرائیل برای بازار
 دوکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور ازیک کانفرانس سیون (اردن، اسرائیل
 و فلسطین) صحبت کرد.

از بالا به پائین:
 بناغلی محمد نعیم هنگام ملاقات با بناغلی ایوانا رئیس انجمن دولتی جایان
 و افغانستان در وزارت امور خارجه.
 بناغلی فیض محمد وزیر داخله هنگامیکه کب بزرگ قهرمانی را به یکی از اعضای تیم
 فتبال کلب بایکا تلویض مینماید.
 بناغلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه هنگام ملاقات با بناغلی حافظه اسد
 رئیس جمهور سوریه.





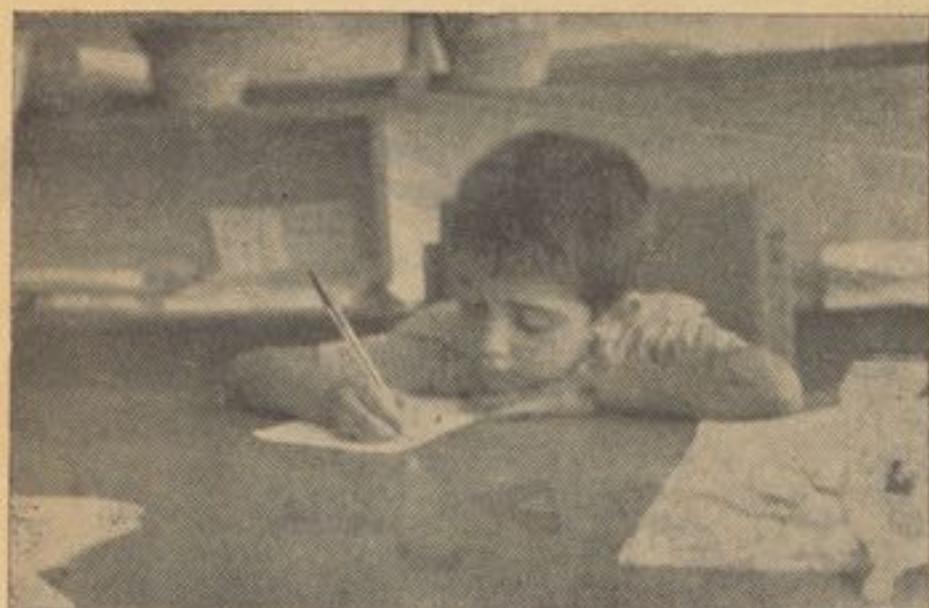
او کودک شش ساله بیم است ... ولی سوا از کودکان دیگر ...

۶ ساله کودکی که استعداد شگرفی دارد

رباپی هدایاند، الجیر و مثبات را حل
می‌کند، تاریخ را بیاد ندارد...
نکته هایی از زندگی سید جلال کو د ک
استثنایی ...

درجهه جا سخن از اوست ... از سید جلال...
کودکی شش ساله ولی سوا از کودکان دیگر...
همس و سالانش هنوز درست سخن گفته
نمی‌توانند ... هفزانش براز لایه هایی کودکانه
است ... ولی او، «سید جلال» اینظروریست...
او انجیر هدایاند، معادلات را سریع و ساده،
تاج بیکه آموخته حل می‌کند، برایان و کوساین
زوايا روشی می‌اندازد، با روابط اساسی و
فرعن بازی می‌کند، تاریخ می‌داند، از جغرافیه
سخن می‌زند، بر اوضاع و احوال جهان واقع
است و در عین حال خرق بی خجالت هوشاده‌انی
های کودکانه اش ...

سید جلال، این پسرک شش ساله خودش
سریع می‌بوشاند ... او هم بایدرس است ... بایدرسی تشخیص نمیدهد.
او بیکانه معلم و مریب برسی، بایه عبارت دیگر
قدی کوتاه، کم سیزه و اتفاق بخورد ... یعنی همه بسوی سید جلال میدوند و دریسک
رایهن بازد، از حرم بیش از حد بر او تائیر
نمی‌کنند و همانند عزدان، همانند جوانان با جران
لخته از دحام عجیب در دفتر زوندون بر بیا
بازو موهایی مائین شده دارد.
کودکش می‌باشد ... با او فرار می‌کنارم و
بدین بعد، مردی وارد دفتر مجله می‌شود...
دیگر بعد، مردی وارد دفتر مجله می‌شود...
راسی او هنوزیک طفل است، کودکی
من شود، خبر تکاران، نویسنده‌گان و بالا خره
بدون خجالت و دست پاچکی سخن می‌گوید
پدرش می‌گوید:
است، که همانند او همه روزه در کوچه بازار
همه کارگران مطبعه ... همه نلاس می‌گند. آما
روندون با گنجکاوی بعذبال او می‌نگرند و دریک
فرآوان دینه می‌شوند... کودکانی که راه شان
در اتفاق تیک، جای پایین بیندا گشتند و بیا
- من در سال های اول زندگی پسرم، ازا
دور بودم ... وقتی سید جلال سه ساله شد، من
لحظه، چیزه همه آن هارا، یک شادها نسی
را بیندا گردید نمی‌توانند ... خوب بود و ۱ گنجکاوی (او) را بینند ...



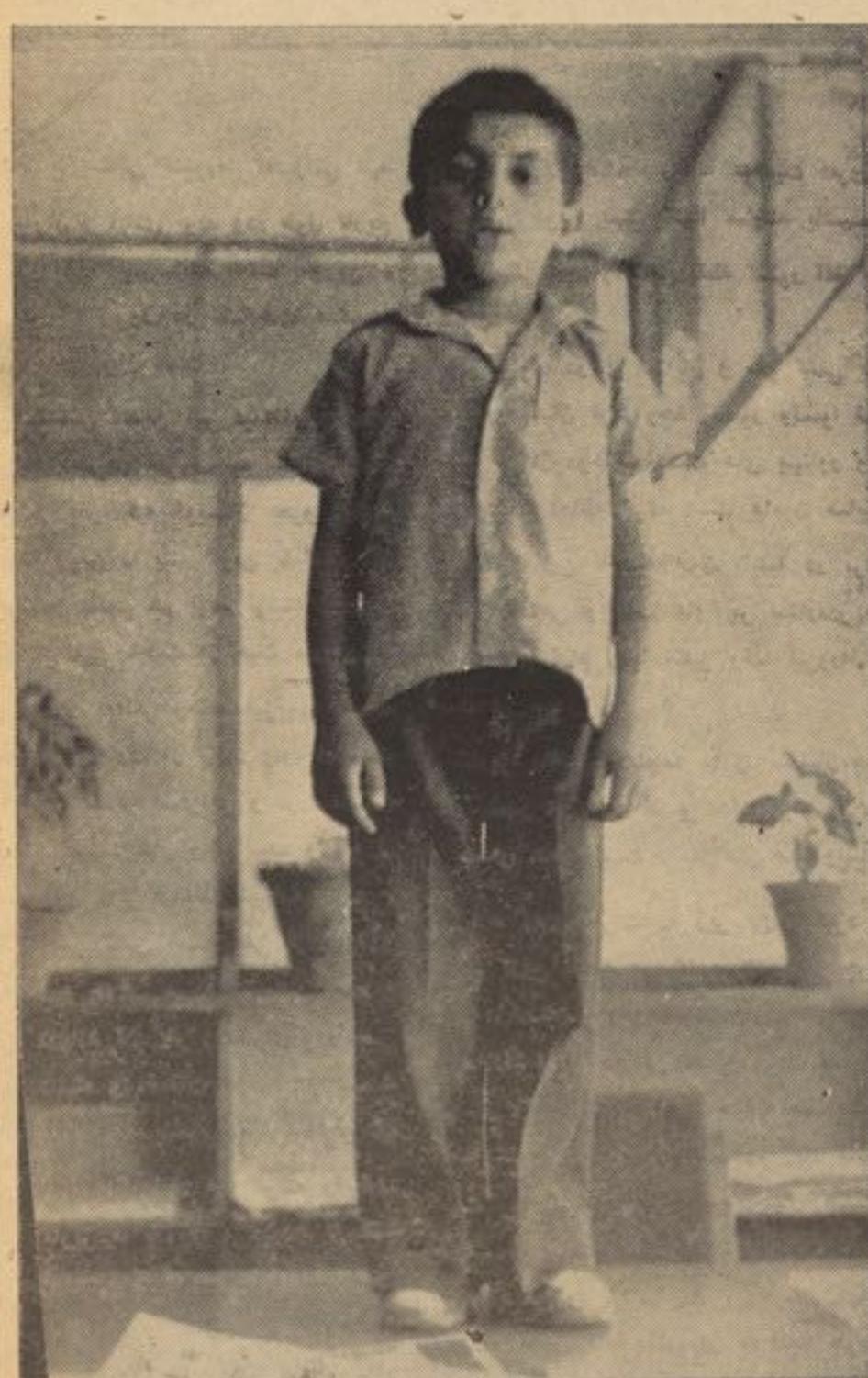
از سفر بخانه برگشتم ، او کودکی بیمار ، ضعیف
ولانگ بود... هدتی نعت نداوی فرار داشت...
زمانیکه قدم به پنج سالگی گذاشت ، من
متوجه استعداد او شدم ... تا آنوقت فکر
نهی کردم . گهار از کودکان دیگر فرق
داشته باشد ... من وقتی کتابی هی خواندم ،
سوالی حل می کردم یا روزنامه و مجله بی ورق
می زدم ، او ، سید جلال که پنج ساله بود ،
نیزم می آمد واز من می خواست تابا او کارکنم
روزنامه و کتاب را به او بدهم ، سوا لات
را به او محل کنم و ... ولی من لبخندی می زدم
و نصود نمی کردم ، که اوراستی علاقمند
اینکار است ، بلکه فکر می کردم ، هوس کودکانه بین
پش نیست ...

یکروز وقت خواستم تا اورا امتحانی کر ده
باشم و کتاب صنف اول را برایش دادم ، درهندت
بک هفتنه آن را آموخت ، درهشت روز دری
صنف دوم مکتب را فراگرفت ، درسه روز کتاب
دری صنف سوم و در چهار روز کتاب صنف
سشم راجون شاگردانی که از مکتب فارغ شده
باشد ، بیاد گرفت ...
پساغلی سیدگویم ، به گفتارش ۱ دا همه
میدهد :

ساز همان زمان بی بردم ، که او استعداددار
و برای تربیه او کمر بستم ... او به ریاضیات
علقۀ عجیب دارد (لهم) که بیرون گرامدوسی
صنف دوازدهم مکتاب است ، سید جلال در
یکروز بیاد گرفت مشتق را که جزء دیگری از
الجبر است ، روز دیگر فرا گرفت و معادلات
بک مجهوله و دومجهوله و درجه دوم الجبر را
درهندت گوتاهی چون معلمین صنوف بالای لیسه
عازم خوت ...

در تمام هدتی که بدر سید جلال سخن می زد ،
اویں خیال بروی چوکی نشسته و عکس مجله
را تماشا می گرد ... ازدحام باز زیاد شد ، از
بکانیک به اتاق دیگر وبالآخره به اتاق سوم
رفتیم ، اما جالب اینجاست ، که او ، این
کودک شش ساله در همان ازدحام و در زیر
نکاه های کنگکاو ، هیچ ناراحت نمی شد ،
خودش را نهی باخت و جست و خیز کنان راه
می رفت .

بالا و به گفتگو می بردازم ... راستی عجیب
است ، جواب های اوراهی کویم ، استدلالش
را میگویم وبالآخره پاسخ های منطقی که
سیدگله ...



از کودکان ده پانزده ساله بعد می نماید
جندرست ، بیک پسرک شش ساله ...
می گرسنم :

سید جلال برادر هم داری ؟
میگوید :
نه !
می گرسنم :
خواهر چطور ؟
میگوید :



خط او با وجود خاکی ، بسیار خواناست ...

سید جلال بر روی میز می ایستد تا عکاس
مجله ، عکس از او بردارد ...

او مجله را ساده و آسان می خواند .

هامون صابوی

آینه دار شب های پر ستاره و روز های آفتابی

مقتل حاجی بر لاس کاکای قیمه و ر

در کنار جوین

شب روز ادامه می یابد اتن از رقص هایی بستر آنجا ها علوم عربی و دینی تدریس است که در آن عروسی ها بازاری گرداده میشود. مکتب این یعنی جوین بنابر زیادی تعداد و به انواع مختلف میان مردم معمول است. اتن به دور آتش فروزان در عروسی ها رواج شاگردان و عشق و مساعدة مردم برای آینده درخشنان و نیکو آعاده است و توجه زیاد دارد و باشد تابا شعله های دیوانه و روز افزون مردم به معارف نیز این امیدواری را بیشتر می گرداند.

گلیم باقی، گاووشی، عینزم او ردن و بخت خدا و ترتیب منزل به عهده زنان است. به کبدی است. در بازی کبدی دو گروه جوانان صورت عموم می تواند گفت که سیم زنان در زندگی خانوادگی را هر دانه مساو است هر دمان مالدار تابستا نیا به چرا های دور و نزدیک مواسی سان می روند و این گروه با تیپ بشم و بوست و غیره در پیشبرد اتصاد بازی به نفع همان گروه تمام میشود، الداد کشور غزیز سیم می گیرند. توفاتی شدن دریا برای گشت خربوزه و تربوز نعمتی گران حساب میشود چه خلا آب اورده برای این منظور مناسب میباشد.

سیدمیرا قبال، ملاصدم، سلطان پیر الدین شمس الدین پیر ایوب ایام زارات معروف آنهاست. از جمله زیارت سید میر آقا در نزدیک قلعه میشودان در روزهای پنجشنبه و چهارم مرجع پیرو جوان است.

مردم در تابستان پتویه شانه می اندازد و زمستانها نمد میبینند این نمد لباس مخصوص سان است که در ساختن آن زنان هر دو سیم اند.

از بزرگان آن دیار در ساخه داش و ادب علاؤ الدین بعطا ملک جوینی صاحب تاریخ چها نکشای این یعنی و غیره است. اهرزو بیشتر سر گرمی مردم را گارهای عملی تشکیل میدهد. انسانه های لیلی و معینون بوسف و زلیخا و علاوه بر آن انسانه درخت چبل صدا، سبز بری، سیاه گاکل، دیو سفید که از روزگار باستان زبان به زبان تا امروز بیشتر می بینند.

فراء در حکومت لاس وجودی می بینند اند. علاوه بر مکتب های دهاتی دختران در مرکز مکتب این یعنی جوینی و چندین مکتب زهاتی و ابتدائی دیگر نور افکن های معارف کنونی در آن دیار به حساب می آیند. تدریس در خانه های هنوز موجود است و است.

علاوه این صفحه را به موقعیت امروزی و لسوالی جوین بینتر آشنا ساخته بانیم سفر خیالی خود را باین نقطه کشور آغاز می کنیم:

در جنوب دریای ستایان و سر کشی بنام فراه رود میان فراه و چخا نسور و لسوالی کنندگان شورو فریاد می کنند... اب و علف احاطه گرده است هامون صابری در غرب این ناحیه چون آنیمه در برایر آسمان افتابی و سب عای پر ستاره دل می قول مقدس این ناحیت از حیث مسوا در ارزاقی بسیار توانگر و حاصلخیز بوده است.

شهر عصده آن عبارت از آزاد وار است در شمال آن علاقه اسفراین و در سمت غربی آن علاقه درخیان واقع بوده و بقول با قوت حموی (ابو عبدالله سباب الدین) جغرافیه نویس شهر اسلامی آزاد و از جمیعت و دارای مسجد نفیس بوده و در خارج دروازه آن کار و اسرای بزرگی به وجود داشته و ملحقات آن به دو ص

هم از راه هالداری اهرار حیات مینمایند. تربه کاکو و کوسفتند برای استفاده زیاد معمول است. بزرگترین ملاک تاسه چهار هزار جزیره زمین دارد که در میان مردم به نام خان یاد میشود.

قلعه لاس، قلعه پشوران و قلعه جوین که در جمله آثار باستان جاهای تماشا می را تشکیل میدهند و برای تردد هوتر راه تا آن قلعه تمام هموار است. از پای قلعه لاس فراه رود می گذرد این قلعه آنقدر با شکوه و بزرگ ساخته شده که مردم معتقد اند که دیوها آنرا بنا گرده است و اعمار آن بالا نمیشود و بیست کیلو متر در جنوب غرب

فراء در حکومت لاس وجودی می بینند اند. خط ۶۱ درجه ۲۶ دقیقه و ۳۷ ثانیه طول البلد سرفی و خط ۳۱ درجه ۴۱ دقیقه و ۸۴ ثانیه عرض البلد شمالی موقعیت دارد. برای آنکه خوانند گان گرامی زونیون و واواز دهل و سر نای برگزار میشود و تاجنده



لمس
تمددار
سرای
بے
داری
عفتن
به
در
دمان
دیگر
آنیه
صاد
سدن
تران
ایین
همس
از
ها
جع
بازد
س
قان
ب
بع
روز
کس
بون
فت
بلد
وز
رق

نویسنده غ، حبیب نوابی

گل کوکنار

درین روز ها در کابل و کوههای
وقندهار و بعضی نقاط دیگر وطن گل
کوکنار نظر ربانی دارد و این گل
طوریکه رنگ برنگ جلوه میکند
همان قسم خوردن دانه آن انسان را
برنگ دیگری می آورد و مسنه
می بخشد، نشاط و طراوت می آورد
سر گیج می سازد و ازین عالم
بدیگر عالم می برد و می آورد
کسانیکه بعمل خوردن کوکنار عادی
شده باشند آنرا «غمزه کش میگیرند»
دردهای که جرم بد خشان چند سال
بیش از امروز مردی را دیدم که در
سینه درخت کهنه سال پنجه چنان
حجره ساخته بود که دو متر در
پکنیم متر بود سقف آن سه متر
ارتفاع داشت دروازه حجره را باز
گرده داخل شدیم که چرا غیری
افروخته بود و مرد غمزه کش در
ساقی خانه خود تریاک می کشید
واز عالم واز حال خود بی خبر بود،
بعضی اطبای کسانی را که بمرض
سینه دردی مبتلا باشند بخورد ن
دانه کوکنار و بوست کوکنار
توصیه می کنند بوست کوکنار اگر
جوش داده شود گویند که مر هم
سینه افکار است. بعضی اطفال
گریه روی و نازنم را هم تریاک
میدهند مادران آرام می خواهند
اطفالیکه گنس و گیج می باشند
در جوانی هفته فهم می شوند تائیر
تریاک است اگر کسی یکبار بخورد
یاسر عرفات، هر دیگه در جنبش خلقیان فلسطین مساعی خستگی ناپذیری انجام
اریاک عادی گردید به مشکل آنرا
ترک کرده می تواند ترک تریاک
سخت است تارک آن بالاخره سر
جزیان صدور بطرول را قطع می نمایند کشور بدست آوردن پطرول و لذت میزند.
های صنعتی که بمالک عربی از دروغالفت
مجموع کشور های عربی دارند نفت از
پیش می آمدند به تلاش های مدبوحانه بفرهن خود دا رای سازمانی اند و مناسبات نفتی
متلفاً چند صباحی به کشور های صنعتی و غربی



اجتماع سران دول عرب حين گرفتن تصمیم درباره قطع صدور پترول به ممالک غربی.



پترول جهان را در نوردید

مناطقی در جهان وجود دارد که نظر به عوامل
بغضو من طبیعی و فعل و افعال منحصر بفرد
وموجودیت شرایط مساعد در طبقات مختلفه
زمین نفت سراغ میگردد.
مالکی که از این رهگان مقام شامخی را در
جهان و مناسبات اقتصادی در دنیا دارند یکی
هم ممالک عربی است، بخصوص عربستان
 سعودی که از هنای سرشوار نفت بر خوردار
است در مجموع کشور های عربی بزرگترین
دارنده ذخایر نفت است، در حواله اخیر
کشور های عربی از نفت به حیث سلاح بر ضد
شمنان خوش استفاده نمودند، در حقیقت
چون مسائل و موارد اقتصادی تعیین گشته
همه مسائل در سایر زمینه ها است، نفت و
مسائل نفتی اگر سخنی به گزاف تکفته باشیم
در مجموع مناسبات اقتصادی جهانی سه
ارزنه و قابل قدری دارد، در عصر کنونی
که عصر علم و تغییر است و صنعت در مالک
صنعتی با سرعت عجیب و غریب و سر سام
آوری راه ترقی و تعالی می بینیم، نفت
در این ترقی و تعالی صنعت و تکنالوژی به
مفهوم عام کلمه و در سرعت بخشیدن به بروزه
تکاملی این دو عامل یعنی صنعت و تکنالوژی
که زیر بنای هادی کشور هارا تشکیل می‌دهد
نفت در کنار دیگر نیرو های ایجادگر و تولید
گشته سهی بارز و قابل یادآوری دارد.
دیده میشود زمانیکه کشور های عربی
متلفاً چند صباحی به کشور های صنعتی و غربی



ملک فیصل مرحوم در جلسه‌ای از کشورهای نفتی عربی.

به همان نکته اولی بر میگردیم که اقتصاد روابط مادی و تولیدی همه پدیده هارا از لحاظ کمی و کیفی تعیین می‌نماید حتی تعیین گننده مسائل روحی و روانی نیز موارد اتفاق دی میدهد و در میدان کار زار اجتماعی آنها را ارجمند وحتی تعیین گننده و در تسریع چنین مندگار همیگر ساخته، عده‌ترین قسم است.

«ترجمه: عطا رادمرد»

پترول جهان...

سرمایه و عاید ملی کشورهای عربی را بروول و ذخایر سرشاری نفت تشکیل میدهند، آنچنانکه نفت در سایر زمینهای اهمیت دارد است آن را گند و مغز آن را بشکافت از مغز آن دانه‌های سبز نمایان بزمیں ریخت. درین وقت بته کش پیری آمد و در صخره تکیه‌زد و دم خود را مست کرد واز چشمی آب نوشید شکاری را دید که مخمور است، گفت مگر دانه کوکنار اخورده شکاری گفت: کوکنار چیست با به جان؟ بته کش گفت: این همه دانه‌ها

زهر مار بجان آن تأثیر نمی‌کند کند نشنه میشود، شکاری قصه این دانه مانند دانه انگور است هرگان مخمور را سر تا پیا به پیر می‌شدند مخصوص نبود دانه انگور بته کش حکایت کرد، پیر گفت گل آن را گل «کوکنار» گل را هر کسی که ازین دانه‌ها استعمال گند کسیکه ازین دانه‌ها استعمال گند خاشخاش و گل تویاک میگویند.

شود مفرح است مانند سیاه دانه خشخاش بالای نان هر گاه پاشیده شود نان را خوشخور می‌سازد. اما خدا از شیره آن نجات پدهد که مانند شراب ناب مرد افکن است. در قسمت‌های شرقي فیض آباد بدخشان این بته نشاء خیز دیده و چیده شده است چند قرن قبل یک شکاری ما هر کوه گرد به کشف این بته مو فق گردید. از دور نگاه میکرد که کبک‌ها و کبوترها از دامان کو هسا ران که باز میگردند کبوتر میرقصد و کبک سر چرخک شده و راه را گم کرده است شکاری چند کبک و چند کبوتر را بدون دانه و دام بدست آورد هر روز که میدید کبوتران ملاق میز نشد و مستی میکنند گوشت کبک و کبوتر هم که خورده میشند انسان را خمار می‌ساخت. دختر مستانه شکاری دویده دویده نزد مادر خود آمد و گفت: مادر جان از شکم کبک و کبوتر های شکار شده پدرم یکنون دانه های خورد خورد می‌برايد. ما درش گفت:

بچیم این دانه‌های تخم کبک و کبوتر است این قضیه چند سال بعد کشف گردید. شکاری مسلسل دیوانگی مرغان را میدید که از کوه بنده باز میگردند دیوانهوار خود را بدر و دیوار میز نند چند کوه را گردش کرده بالاخره نظر شن بیک صخره خورد که از بن آن چشمیه جریان دارد و در اطراف چشمیه چند گل آتشی دیده میشود گلهارابونیده سر آن را گنس ساخت بخانه آمد و بعد از چند هفته دو باره بجا نب چشمیه روان شد دید که گلهای درک ندارد اما در ساقه و سر آن بته گل بشکل مخروطی یک چیز سبز نمایان است آن را گند و مغز آن را بشکافت از مغز آن دانه‌های سبز بزمیں ریخت. درین وقت بته کش پیری آمد و در صخره تکیه‌زد و دم خود را مست کرد واز چشمی آب نوشید شکاری را دید که مخمور است، گفت مگر دانه کوکنار اخورده شکاری گفت: کوکنار چیست با به جان؟ بته کش گفت: این همه دانه‌ها



تر جمهه ژرف بین

کتاب در آغوش خانواده‌ها یا خانواده‌ها در آغوش کتاب

طفلی برای نخستین بار کتاب بی را بدست می‌گیرد و پیر مردی در آخرین دوره زندگی اش اشعاریک شاعر بزرگ را مرور می‌کند، بین آنها کتله‌ای از انسانها وجود دارد که مصروف مطالعه واستفاده از کتب و آثار منظمه‌اند.

همه ساله در اتحاد شوروی در حدود صد هزار عنوان کتب که تبراز عمومی آن بیش از یکتیم میلیارد نسخه می‌شود. تشریفات درینجا و پنج سال اخیر کتب به ۱۴۵ زبان مختلفه مردم دنیا در

اتحاد شوروی انتشار یافته است. در کشور شوروی بیش از ۳۶۰ هزار کتابخانه وجود دارد که

مجموع کتبی که در آنها موجود است بیش از سه و نیم میلیارد جلد شده و اضافه از ۱۸۰ میلیون

نفر از آنها استفاده می‌کند. این خوانندگان بصورت عمومی تبعه خود اتحاد شوروی بوده و متiskل

از کسانی اند که از سنین ۵ ساله کتاب می‌برند شامل ۱ یعنی آغاز می‌یابد یعنی از آن سنی که احصا نیه آورد. عبارتند از: نشر، تیپوگرافی، حق دارد به کتابخانه های انتویسی کتاب در منزل انسانها بحیث بسته بندی کتاب، کتابفروشی‌ها... نماید. بصورت عملی مشکل است می‌شود و مقامات را منعیت احتیاج بیش مرکزی عمدۀ فروشی کتاب در کسانی را که بطور شخصی مطالعه می‌نمایند خانواده‌ها حفظ می‌نمایند. اتحاد شوروی بنام «سیوز کیک»



دانشجویانه که ۱ و لین بار کتاب می خوانند.



کتاب در محیط سالخوردها

یاد میشود. عمارت بزرگی است که هر طبقه یکی از مجلات جفراء فیاضی ار سال آن، عالمی است؛ طبقه اد بیات نهاییم ما باید آثار و کتب دست داشته را اولاً نالیز نموده مسورد سنجش قرار داده استناد هر بوط به بدون رهنمایی در این کتابخانه ممکن است بروزی زان را گم کنید و آن را تهیه ننماییم.

سرگردان هر طرفی را زیر پسا بگذارید و به نتیجه ای نز سید.

مدیر این کتابخانه ایوان خمیلنسکی درین دوره تو ضیحات میدهد:

- قبل از آنکه سفر خویش را دریج و خمها و کجرکرشی های

عمارت ما آغاز ننماییم می خواهیم واژ طرفی هم خواهشات خوانند گان را مد

نظر گرفته احتیاجات شانرا مو رد تحلیل و اثاليز قرار دهیم. انته

شکی نیست که مسما پل اجتماعی و علائق علمی مد نظر گرفته میشود

و درین لحظات ما شکل یک دیموکری را که یک تمایل علمی داشته باشد

و طبع کتب یک مرحله دیگری هم وجود دارد که دیپونمودن کتب است.

در اتحاد شور وی بیش از ۲۰۰

طبعه است که محصولات آن در سراسر کشور توزیع شده و بسیار

امتناعات های مختلف سر ز میشوند

به میلیونها نفر میرسد بطور یاددهانی مختصر اشاره به کتب ذیل مینمایم:

آثار یو شکین که در ده جلد

تدوین شده ۵۰۰ هزار نسخه.

آثار داستا یو فسکی بدنه ۳۰

مورد نظر تقسیم و تو زیع گردد.

ما فعلا کاری را درین کتابخانه انجام میدهیم که مطالعه سه ایالت

بزرگ اتحاد شوروی انجام میدهد

بدین معنی که معادل کار تقریباً

هفتاد مطبوعه را عهده دار میباشیم.

ما در حدود ۳۰۰ محل عمده فروشی کتب به سوی ۱۰۰۰

(۳۰) جلد.

آثار بالزال و گوته - هر کدام خود مختار و مناطق و محلات داریم

آثار دیگر جالب اینجاست که اگر بردم ده سال قبل به آثار فرضا

کتاب را ارسال نمودیم و باشد

بخاطر داشتم که مطالعه مسکو به

نهایی قادر نیست از عهده این کار

بدر آید.

این از قام را فقط ممکن است

بروی صفحه کاغذ بسهو لتوشت:

کتاب را ۱ خذ میکنند و بعداً به

آنار سفاراط، افلاطون، ارسطو،

دکارت، گوگول، سکو ورود وغیره

ماشینها، میکانیزمها، و سایل

نقیله، و سایل و ماشین های

حساب الکترونی بکار می افتدند

استین بر زنیم و خدمت کنیم.

حافظ

فال

که دراز است راه مقصود من تو سفرم
۶- نام زگار خانه عشاق محو باد
کرم جزمهخت تو بود شغل دستگرم
۷- غم گیتی گراز پایس در آورد
به جز ساغر کسی باشد دستگرم

که من در ترک پیمانه دلی بیمان شکن دارم
۴- خدرا ای رقیب امشب زمانی دیده به هم نه
که من بالعل خاموشش نهانی صد سخن دارم
۵- هوتم بدرقه راهکن ای طاهر قدس

۱- خیال نقش تودر گاو گاه دیده کشیم
بصورت تو نگاری ندیم و نشینیم
۲- هر امده است باجانان که تاجان در بدن دارم
هوا داران کویش را جو جان خویشتن دارم
۳- الای بیر فرزانه مکن عیم زمیخانه

شنبه

از لب خویش چونی یک نفسی بنوام
۶- ماجراهی دل خون گشته نگویم باکس
زانکه جز تبغ غم تو نیست کسی دسانم
۷- برسر تربت هن بامی و هطرب بنشین
تا بیویت ژلحد رقص کستان بر خیزم

از آتش دل پیش توجون نمیمع گدازم
۴- زلف تو هر عمر دراز است ولی نیست
در دست سر موئی از آن عمر درازم
۵- عوچو چنگ اربکناری ندهی کام دلم

۱- مزن بر دل ن نوک خم زه نیرم
که بیش چشم بیمار است بیسم
۲- چنان بر شد فضای سینه از دوست
که شکر خویش گم شد از ضمیرم
۳- بروانه راحت بدله ای شمع که امشب

پیشنبه

بیار توبه شکن می رسد چه چاره کنم
۶- گذای هیکدهام لیک وقت هستی بین
که ناز بر فلک و حکم بسر ستاره کنم
۷- بهترگان سبیکری هزاران در دیدم
بیاکن چشم بیمارت هزاران درد بر چینم

اکن رسد خلی خون من بسگردن چشم
۴- من که از آتش دل چون خم می درجوش
سهر بر لب زده خون می خوردم خاموشم
۵- بهارم تو بیه سحر گفتم استخاره کنم

۱- گرچه بیرم بوشی ننگ در آغوشم کش
ناسخگه ذکنار تو جوان بر خیزم
۲- در عاشقی گریز نباشد نیازو سوز
استاده ام جو شمع هتر سان ز آتشم
۳- خست روزی که دیم رخ تولد میگفت

روشنی

میر لب او بر در این خانه نهادیم
۶- عشرت کنیم ورنه بحسرت کشندان
روزی که رخت جان، چهانی دگر کشیم
۷- هاشمی دمت برآریم و دعائی بکنیم
غم هجران نرا چاره ز جانی بکنیم

گردم خوردم خوش بود به که می خودیم
۴- غنچه گو ننگشتل از کار فرویسته بیاش
کزدم صبح عدد یابی و انفاس نیسم
۵- در دل ندهم رهیس ازین هر بستان را

۱- هاین غمان هست دل از دست داده ایم
هوراز عشق و همنفس جام پاده ایم
۲- ای کل تو درش داغ صبوحی کشیده
ماان شفایقیم که بساداغ زاده ایم
۳- جانی که تختو هست جم هبرود بیاد

شنبه

که دارد در سر زلف تو مسکن
۶- واکنیم و ملامت کنیم و خوش بانش
کمدر طریقت ما گافر است دنجدین
۷- من جو گویم که قدر نوش و لب ساقی بوس
بشو ازی که نگوید دگوی اینتر این

ملت پر عیز کن از صحبت بیمان شکنان
۴- بقول د دهنان برگشتی از دوست
نگردد هیچکن بسا دوست دشمن
۵- دلیم را هشکن و درینا می ندان

۱- سخن نیست که هاین آونخواهیم حیات
بشنو ای بیک خبر گردو سعن باز رهان
۲- جو هستم کرده مستوره هشین
چو نو شم داده ز هرم هن و شان
۳- بیر بیهانه کشمن که روانش خوشن باد

چهارشنبه

با باد صبا وقت صحر جلوه گرسی بزد
۶- آنچنان میر توان در دل وجان جای گرفت
که اگر سر بزود میر تو از جان نزود
۷- خراف عشق تو بودم چو همه تو بودی
کنون که باء تمامی نظر دریغه عدار

آ رام جان و موسی قلب ر میده
۴- هم مکن ز شقوقی ای هفت زمان
میلود دارم که او را نمیده ای
۵- خودرا بکش ای بدل ازین رشک که گلی را

۱- باهوست سرمه سروکارست هر شب
از حسرت فرزع رخ همچو ماه سر
۲- گرچه خودشید فلک چشم و چراغ عالمی
دوشناکی بخش چشم اوست خاک بای تو
۳- از من جدایش و گه تو ام زور نمیده

پنجم

برسر کشته خویش آی و زخاکش برگیر
۶- ساقیا یک جرعة از آن آب اشگون گهمن
در میان بخنه گان عشق او خامن هنوز
۷- گذای بیره هنی چاک ماهرو یان باد
هزار چاهه تقسوی و خرقه پس هیز

عیج راهن نیست کافرا نیست بایان غم مخور
۴- اصیحتی کنمت بشنو بهانه همگر
هر آنچه ناصح مشق بگوید بیذر
۵- در لب تشنۀ هاین دلار آب دریغه

۱- بیوست گم گشته بازاید بکشان غم مخور
گله اخزان شود روزی گلستان غم مخور
۲- دور گردن گردد روزی بمراد هانرفت
دایما یکسان نباشد حال در وان غم مخور
۳- گرچه متزل بس خطرناکست و مقصد بس بیه

جمع

۶ ساله کودکی ...

اوپرای آن زمان را خودشا هدبوده ، پا سخ
میدهد:

- پادشاه خوبی بود، بت هارا شکستاند،
بساری را مسلمان ساخت ...

او در جریا ن حرف زدن کاهن بادستانش،
حرکاتی را برای تایید گفته هایش، «انجام میدهد

کاهن هائند کودکان شوخت عینکند، حاضر
چواب و در عین حال بسیار برجست است.

یکی از اعضا مجله از سید جلال سوال
جالبی کرد و جواب سید جلال نیز جالب بود،
او برسید: جلال جان چند رفیق دارد؟ جلال
دفعتا پاسخ داد: هیچ. طبیعی است که از نظر
سن و سال رفاقتی او باید همینش باشندوی
عمسان اونکجا حرف های اورا درک میکنند؟

در آخر من برسم :

درآینده چه آرزو داری ؟

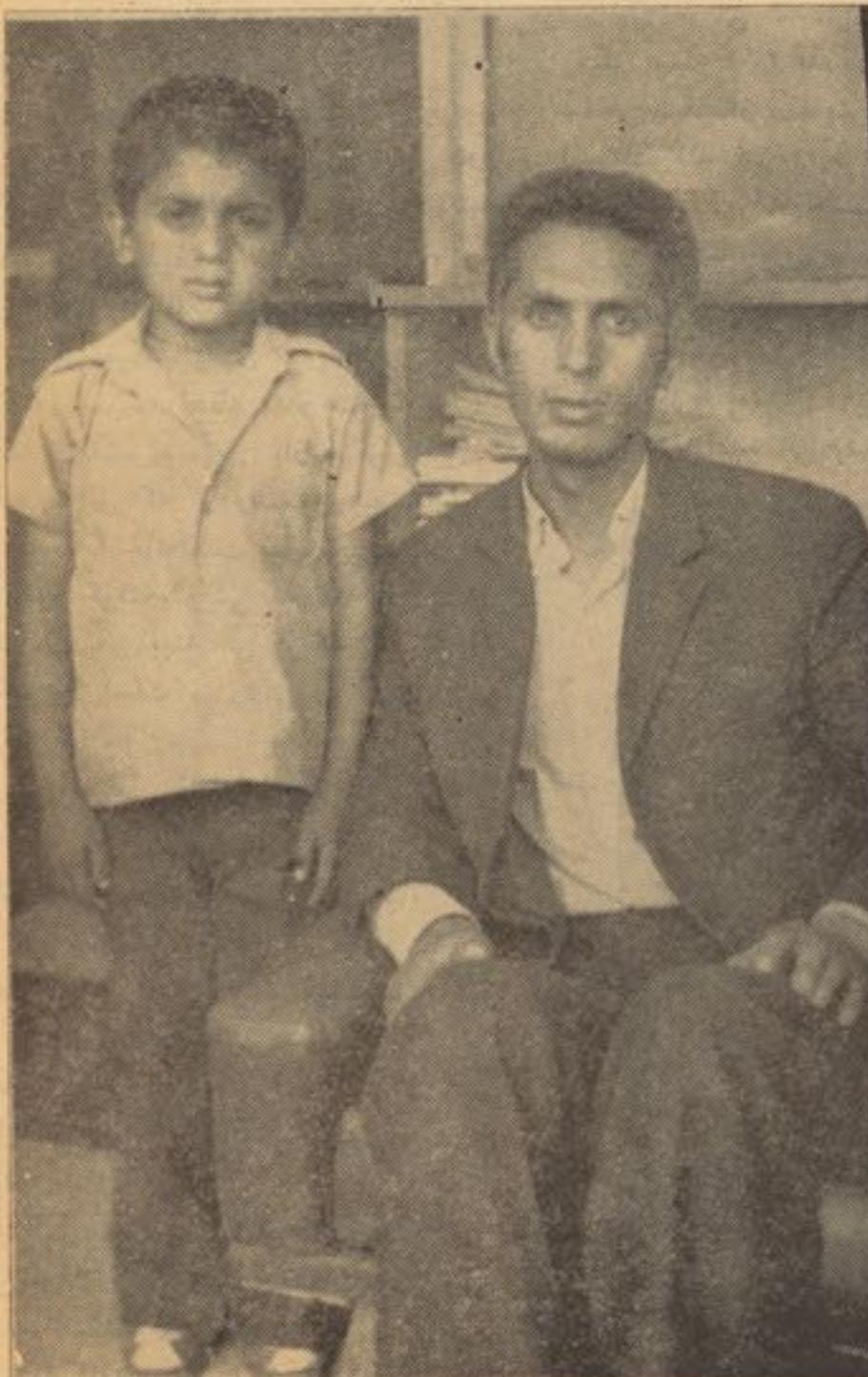
من گوید :

- بسیار بدید ... عمه جا را خراب
گرد ...

من برسم :

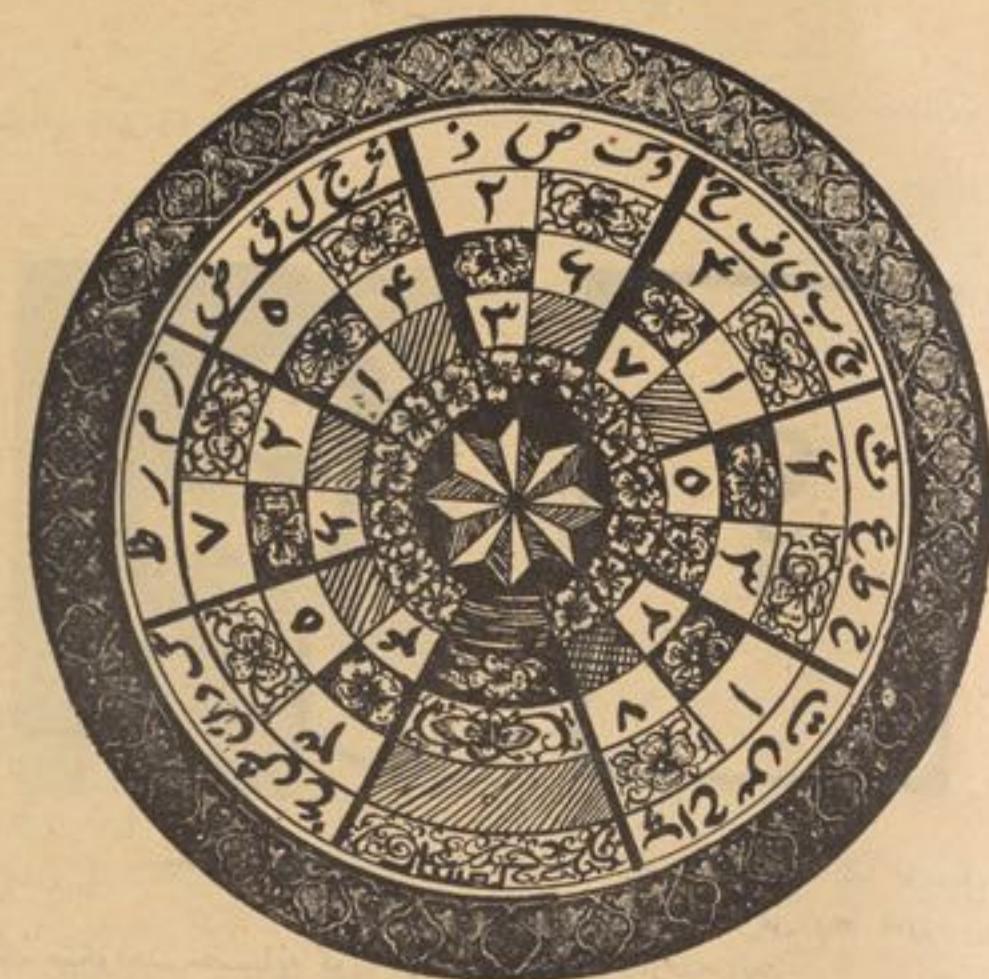
- سلطان محمد غز نوی چگو نه بود...
لعن جدی بی بخود من گیرد هائند اینکه
نوم ...

بعد در میان هلبله و از دحام از دفتر مجله با
بدرش من رود !



سید جلال و پدرش

فال حافظ



خوانند گان گرامی ۱

در هر روز از هفت که میخواهید فال بکرید به تصویر بالا توجه نموده یک حرف از حروف
نام خود را انتخاب کنید و آنرا از دائرة بزرگ پیدا نمایید. (فرق نمی کنند که حرف اول
باشد یا دوم باشد یا مثلاً هفتم) در ذیر همان حرف مثلثی قرار دارد که دارای خانه های سفید
سیاه میباشد و در داخل خانه های سفید آن سه عدد تبت شده است از آن سه عدد هر کدام
را که دلخواه شماست انتخاب کنید و انکاه به همان شماره در ذیر نام همان روز از هفت
مراجعه کنید و جواب خود را از زبان حافظ شیرین سخن دریافت نمایید.

مثل روز یکشنبه حرف چهارم نام خود را که می باشد انتخاب و از جمله سه عددی کمتر
زیر قوس هربوته به این حرف دیده می شود بسته به این حرف دیده اید. باید به بسته
هفتم روز یکشنبه به اشعار صفحه مقابل مراجعه کنید و بخوانید لسان اللقب بشما

چه من گوید :

تلفون منزل رئیس تحریر ۲۲۹۰۹

تلفون دفتر مدیر مسؤول ۲۶۸۴۹

تلفون منزل مدیر مسؤول ۲۳۷۷۳

تلفون ارتباطی معاون ۱۰

تلفون منزل معاون ۴۰۷۶۰

مدیریت توزیع ۲۳۸۳۴

مدیر مسؤول عبدالکریم رو هینا ۲۶۸۵۱

آدرس : انصاری وان

وجه اشتراک :



رئیس تحریر : محمد ابراهیم عباسی سوچورد

مدیر مسؤول عبدالکریم رو هینا

آدرس : انصاری وان

وجه اشتراک :

معاون : پیغمبر راحله راسخ

مهتمم : علی محمد عثمان زاده .

تلفون دفتر رئیس تحریر ۲۶۹۴۵

در داخل کشور ۵۰۰ ألفا نی

در خارج کشور ۲۴ دالر .

قیمت یک شماره ۱۳ - الفانی

پو ایس در جستجوی

نفر چهارم

؟



سلطان محمد

سید گریم

غارف

انداز آن استفاده کنند لذا بایسکل را دریک کوچه فرعی رها نموده پس

کمک میخواهد، همسایه فوراً جریان کار خود رفته اند.
 را بولیس را پر میدهد و بزودترین فرصت این قضیه را در همینجا گذاشت
 کمیسیون بررسی جرایم سرقت به واقعه دیگری توجه میکنیم، واقعه
 خودرا بمحل واقعه میرسانند. ایکه یک هفته بعداز آن بوقوع پیوست
 خان میته روشن گردیده. عقب دروازه خدمه رامحکم بسته اورا بدروان اتفاقی
 بر میگردد با یکدها زمامورین بولیس مانند سایر روز هاجنب وجو شن
 مواجه شده سراسیمه میگردد، بولیس در میکروریان کمتر است، معمولاً از
 دور تر ایستاده اند نیز وارد خانه است، او نگاهی به سه رفیق دیگر
 خود که دورتر از اقرار دارند اند اخته شده بعد با سرعت چند چیز را
 برداشته فرار میکنند، چیزهایی را که خود را محل واقعه ادامه میدارد، ضمن خوبی ملاحظه میرسد، زیرا در طول
 میبرد، وقتی که انگشتش به دکمه آنها با خود گرفتند عبارت بودا، جستجو دریک کوچه دور تر از منزل روز اکثرا ساکنان منطقه در هکا تب
 زنگ تماس میکند بدون تردید فشاری دو دانه کامره عکاسی، دو پایه رادیو خانه شنیب بولیس بایسکل را پیدا میکند و یا در ادارات بالای کار خوش اند.
 و یک عراوه بایسکل، بعد از رفتن آنها بایسکل مذکور پایی دل ندارد و چنین درحالی ساعت یازده زنگ دروازه دومد کمde رانفشنده که در باز میگردد، زن میانه سالی که از وضعش بیدا
 است که خدمه خانه است قیافه پرشن
 گری بخود گرفته، وقتی که نامه ایرا
 بدلست مرد می بیند می پرسد:
 - خیریت است کی ره کار
 دارین؟
 مرد قیافه بی بفاوتی بخود گرفته
 میگوید:

- از نصر الدین جان خط آوردیم...
 والده صاحب شان خانه اس؟
 نام نصر الدین برای خدمه خیلسی
 آشنا است، نصر الدین پسر میر من
 طاهره شنیب مالک منزل در العان
 تحصیل می نماید. خدمه با خوشحالی
 میگوید

- هیچ کس خانه نیست، طاهره جان
 و دختر شان میکروریان رفته اند بعد
 از آن هم سینما میروند.
 مردیکه نامه را بدلست دارد باشیدن



این اشیا را سارقین بعداز دستگیری به پولیس تسلیم دادند

دو نفر از همه میان اعتراف کردند، ولی یک نفر سر سخت تر از اتفاقات میورزد و نفر چهارم نیز بدست نیامده

اپارتمن یکی از بلاک ها بصفه درمی فتح الله بود و با شن دارم او رانمیدانست ولی در سرقت وزیر - قیافه آنها داده همچنان از یک دریور یید، در رازه گشته بود و کسی که بجز سرقت اعتراف نموده همکار اکبرخان مینه محمد عارف را با شغل تکسی که بروت ها و چشنه بزرگ زنگ را فشرده بمردم که معلوم است. دیگر خود را که به همدستی وی پسر و محل بود و باشش معرفی کرد، بولیس و یوهمندی داشت یاد آوری نموده بود مستخدم منزل می باشد نام کسی را اپارتمنی در میکروریان دستبرد زده از روی چکونکی واقعه دریافت که این بولیس در پی دستگیری سارقین بود بزبان رانده میگوید:

فلانی جان خانه است؟

معروفی میکند که خانه اش اصلاً مستخدم که نام صاحب اپارتمن درید خشان است ولی خودش درخانه راهی شد میگوید:

بله سوت خود در شمشیرک زندگی مینماید بولیس خانه را زیر نظارت است بنام سلطان محمد ولد فیض محمد

ظاهره شناسب است که آنها در سید کریم در واقعه یک هفتنه بعد جستجوی عاملین آن بودند، محمد دستگیر شد و به واقعه اولی نیز عارف بزودی دستیاب شد ولی او اعتراف کرد، خدمه منزل شناسب بکلی از اشتراک خود در واقعه اولی سید کریم را شناخت و بعد پو لیس انکار ورزیده حتی با سید کریم عدم برای اینکه علیه عارف مدرك دیگر شناسایی خود را ابراز نمود، گرچه بدست آورده عارف را در میان چند تن در حضور خودش سید کریم علیه ای او دیگر نشانده خدمه را احضار شهادت داد ولی عارف قطعاً زیر بار نمود، از میان آنها خدمه فوراً عارف نرفته گفت این شخص نیز در آن راشناخته گفت این شخص نیز در آن

طبقاب قیافه قهر آلوی بخود میگیرد تا سلطان محمد را دستگیر کرته به رفیق پهلوی خود میگوید: کند ضمانته وقتیکه از سرقت همای دیگر سوال بیان می آید سید کریم بحرب دیگری اعتراف نموده میگوید: مینماید بولیس خانه را زیر نظارت طرف مقابله قیافه قهر آلوی بخود میگیرد تا سلطان محمد را دستگیر کند ضمانته وقتیکه از سرقت همای دیگر سوال بیان می آید سید کریم بروید من میایم مکر تا حال درک ندارد. بعد رویش را بطرف مستخدم

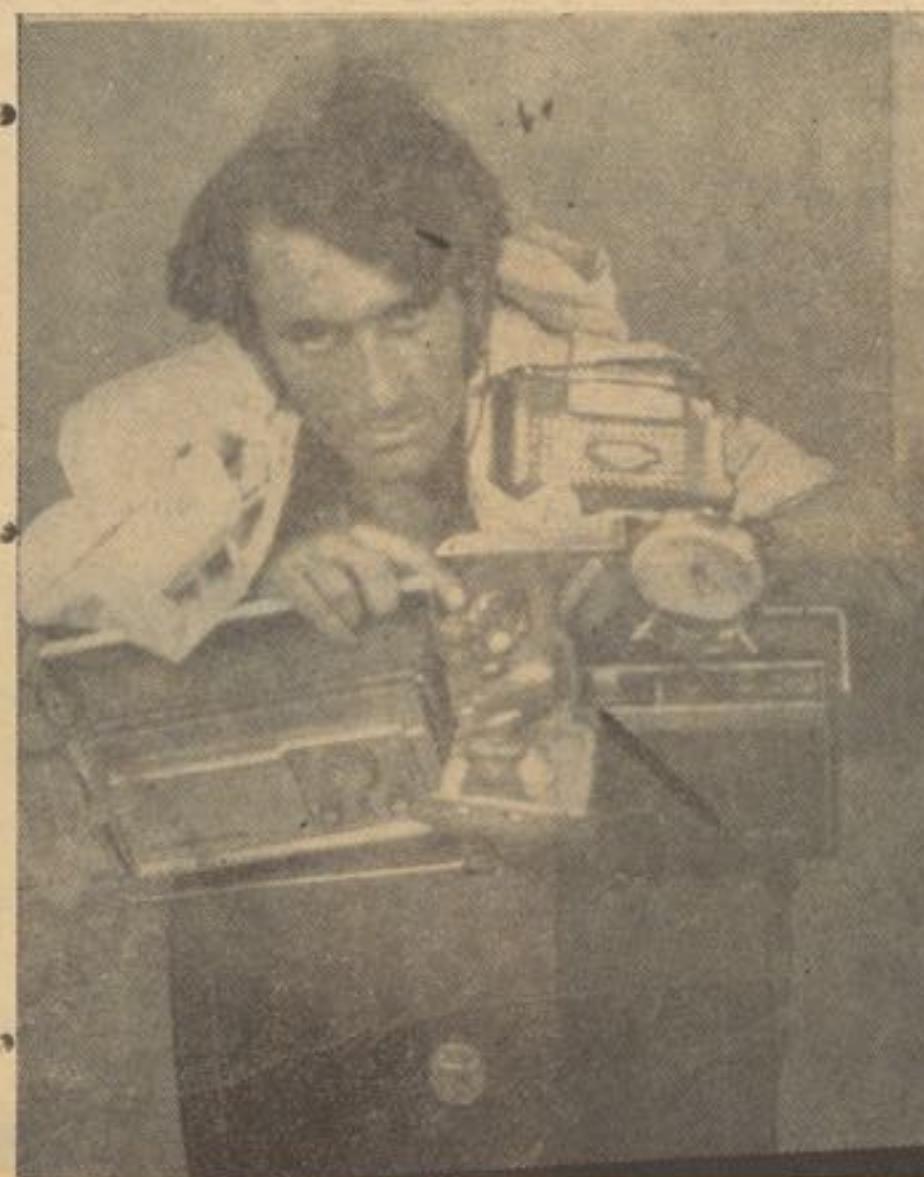
نمیدانم بجهه علت این شخص مرا روز با سارقین بود. عارف اینبار نیز در سرقتی که نمیدانم چه وقت و چگونه اتفاق افتاده، همکار خود معرفی شاید این زن کسی را شبیه من دیده باشد.

یک هفتنه قبل نیز درخانه ای واقع در وزیر اکبرخان مینه دستبرد زدیم، و در سرقت مذکور دونفر دیگر نیز با من و سلطان محمد همکاری داشتند که یکی آن محمد عارف نام دارد و دیگری که اسمش را نمیدانم و از مذکور در دوایر رسمی کار میکند. سبد کریم هویت کامل نفر چهارم

در واقعه سرقت منزل میر من سید کریم که به دست داشتن شناسب که در شروع این توشه از آن یاد کردیم خدمه منزل که صورت سارقین را دیده بود تذکر اتفاقی در مورد کمک زیادی میکند، دفاتر ثبت واقعات جنایی بررسی میشود و بالآخر عکس و مشخصات سلطان محمد با جرایم سابقش واضح میگردد. اکنون که عکس سلطان بدست بولیس افتاده است دستگیری او اندک آسانتر میشود.

سلطان رفت و آمد های خانه ایکه سلطان بقول سید کریم در آن زندگی میکند زیر نظرات قرار میگیرد و بالا خره سلطان در حوالی صبح یکی از روزها دستگیر میشود.

سلطان با داشتن سابقه جر می واینکه سید کریم هم علیه او شهادت داده چاره جز اعتراف ندارد. بازهم برای بولیس موضوع عارف مطرح نشود، سلطان در غیاب مشخصات عارف را تعریف کرده از هم دستی از باخود و رفقایش صحبت میکند و بعد عملای عارف شهادت میدهد و میگوید همکار دیگر ما نیست. علاوه از آن از جیب سلطان نامه ای بدست می آید. سلطان میگوید، این نامه را عارف نوشته است و مایلان سرقت دیگری را طرح کرده بودیم. عارف باز همانکار نموده میگوید: این شخص را قطعاً بقیه در صفحه ۴۴



سلطان محمد به بازده فقره سر قت اعتراف کرد

مستخدم با لبجه احترام آمیزی میگوید:

- پس بفرمائید در خانه بنشینید. حتماً اومی آید.

«رفقا» داخل خانه میشنوند و مستخدم در فکر اینست تا برای شان

چای درست کند ولی دفعتاً «رفقا» تغییر روش داده مستخدم را به شتاب

میزند دهن و دست هایش را می بندند آنوقت با عجله چند چیز را

برداشته از زینه ها فرود می آیند.

در بیرون یکی از آنها بسرعت نایدید میشود و حرکات غیر عادی دی

یکی از «رفقا» توجه بولیس را جلب می نماید، همزمان با آن صدای غالغال

یکنفرز اپارتمن که «وزد..... وزد» میگوید اشتباه بولیس را قوی تر

میسازد و زمانیکه آن شخص بسرعت قدمها یش افزوده میخواهد خود را

از معركه بدر آورده بولیس به همکاری مردم اورا دستگیر می نماید.

* * *

جوانیکه با یک مقدار اشیای مسروقه از طرف بولیس هوزده سوال واقعه میشود خود را سید کریم پسر سید ابراهیم معرفی نموده میگوید در قلعه

نگارش از فریجه برجوش اسحق



دکتور شیر علی مسکینیا ر

و به آن گوش فرا داره بودم. شنیدم که داکتری حرف میزد.

حرف و صحبت که از هر جمله و ای امید بسیودی در من افزایش میافتد. دیگر سراسر پا نتساختم. پدرم را صدا زدم و فریاد بز آوردم پدر: «دیگر من معالجه خواهم شد وازین بلانجات خواهم یافت... بلی او خود شن گفت داکتر گفت، داکتر جراح پلاستیک...»

پدرم با اینکه چندان امید ویقین نداشت

و با ورش نیشید که طب متواند دخترش را ازین دورطنهنجات دهد. با این میلی و به سبب خوشی خاطر دخترش، دختریکه بیک عمر رنج برده و عذاب کشیده بود، قبول کرد که من با آن داکتر برسانم. با رضایت پدرم دیگر درونگ جایز نبود. بروزی بسا پدرم

راهن کابل شدیم. من باقلب آنکه از ایندو

سرور و پدرم بادل معلو ازشک و تردید ا

بعد از جستجو آن داکتر را یافتیم. فراموش نمی‌کنم آنروزی را که قرار بود بایوی میلان

کنیم و معاینه شوم. بیم و هراس قلب پر از

امید را فرا گرفته بود. بیم و هراس از اینکه

منادی جواب رد پشتم و...

بالاخره آن ساعت نیز فرا رسید و سپری

شدم. خوشبختانه داکتر پس از معاینه مزده

داده مشکلم قابل حل است و هر ضم درمان

پذیر امیدیم شرط که مد نی زیادی را در

بر منگرد و چند هر حله جراحت لازم داردنا

هم نداوی گردد وهم زیبایی صورت بساز

گردائید شود...

... بالاخره هو قع عمل فرا ارسید و تحت

جراحی فرار گرفتم. در اولین عمل (عمل

درمانی) دهنم باز کردید و لاسه ها از هم جدا

ساخته شد پس از چندی که ندا وی شدم

نفریبا شفا یافتم برای بار دیگر بالای میز

جراحی رفم و نحت چاقوی جراحتی باکاره

زیبایی آفرین قرار گرفتم.

بالنجام عمل دوم دیگر زیبایی صورت نیز

برگردانده شده بود. دیگر ندهنم بسته بود

نه از آن بهم زشن لبها و دهنه اگری با قسم

هایند...

هر گز آنروزی را که برای او نیز هر یک

پس از عمل موقعه جراحی به آیینه نگاه کرد

کار دبو نده یا قیغ زیبایی آفرین

جراح پلاستیک ده مساز شست رو یان دنیا

این هنگاه نوین در جراحتی جهان طب، زشتی هانا بود گردید
دانستان دختریکه چارده سال با دهن بسته بسر برد ورنج کشید

بخشه میخوردم و با خودم زمزمه میکردم چرا

خداآند مردین سا خت و به کدام گناهشم

گرفت که دین روز م افگند، چرا غیر از

دیگر ام و نیتوانم ما نند دیگران بایتم و

چرا ۹۹...

دوست و آشایی نداشم، بیکانه ر فیلم

رادیو بوده بسیار من ام گوش دادن به

آن، هر وقتی از نهایی واندوه خسته هستدم

به آن پنهان میبردم و آنرا میشنیدم... بالآخر

این رفیق شفقت دسم رها قت را بجا آورد

کلک و رهنهاییم ام نمود.

آنروز که نهایی و نهایین پیلوی رادیو نشسته

از قبل شر و شور با واعتنال آن شکل من

داد و من باینکه مزه حس کنم صرف آنرا

به سبب گرفتن از نریزی لازم نخوبیست

دیگر ام و نیتوانم ما نند دیگران بایتم و

چرا ۹۹...

دوست و آشایی نداشم، بیکانه ر فیلم

رادیو جزءی نداشم، از این جمله

خونم نمی آمد، گوشش کبر و از رو طلب

بافت خود رند قسمی که بجز از روزنامه کوچکی

بودم از آینه نظرت داشتم و نا و قفس

محصور نمیشدم خودم را با آن نگاه نمی

در دهنم باقی نماند و مدت جا روه سال از

کردم.

طریق مجرای بیش نهادن گرفتم آنهم چه

شروع داشتم به انقلاب ظاهر گردید

ندایی خواراکم را فقط خورا که های ما یعنی

شروع داشتم به انقلاب ظاهر گردید



چارده سال با دهن بسته بسر برد و اماکن...



قبل از عمل



ارای آرهم از گوشت بازویش گرفته شد



اکتون منتظر عمل دوم برای زیبایی میباشد

۲- عمل زیبایی و گشیدگی .

پطور عمال در واقعات سرطانی (البته سرطان سلیم، نه سرطان خیث که نا هنوز چنین بیان داشت :

غیر قبل درمان است) او لا نایه ایکه مساب گردیده است . تداوی شده تحت

جراحی ترمیمی قرار نگرد و پس از هدایت درمان ، ترتیبات زیبایی آن چیده میشود یعنی

برای بار دوم تحت عمل جراحی قرار نگرد

(به منظور زیبا ساختن)

- از داکتر مسکینیار میرسم : جراحت

بقیه در صفحه ۴۵

. چنین درمان را یاری کنم .

- داکتر مسکینیار طرز وسیوه کاردنس را

از آن پس در عالم کوچکی و با خیال

محناهانه و دقیق انجام گیرد . عمله چنین

جراحی هائند بازی شطرنج است که مستلزم

دقت و توجه فراوان میباشد . جراحی بلاستیک

نهایم . همان بود که این رشته را در انگلستان

تعقب نمود مو اکتون خوش قدم که میتوانم



بعد از عمل

قبل از عمل

میباشد

از اخترا عاییکه در امریکا نموده اینهاست:

۱- الله ای بنام رو تری سکتروفوتو میتر که از فوتو میتر سابق فرق دارد یعنی علاوه بر تعیین نوعیت بلورها ، سرعت تشکیل گرستل ها را نیز در ادرار نشان میدهد .

۲- الله دیگر قدرت و تعداد اسیرم های متحرک را در یک میدیا نشان میدهد و برای تعیین قدرت القاح بکار میروند .

۳- برس دندان برقی .

- از داکتر مسکینیار میرسم : چطور

با این همه موفقیت در رشته الکترو نیک به جراحی بلاستیک رو و او را دیده و چه اتفیزه ای باعث گردید دوین رشته تخصص گیرید ؟

او گفت : علاقه بیشمایر از مردمان جهان از عجیبیت هایی به صورت واندام خود رنج میبرند که این رنج منحصر به خود آنها نهاده افسوسی شامل واجتماع را نیز متاثر میسازد . این تأثیر ها را و داشت تا درین

رشته تخصص کیم که البته نقطه عطف و آغاز این مبنی از اووان طفو لیست در ذهنی ریشه دوانیده بود .

طفل بیش نبود که آن فاجعه افقاً اند و از آن پس مقصدم شدم تا در آینده جراح گردم . یک جراح بلاستیک !

ماجرای چنین بود :

خدمتگاری داشتم که پسری داشت همسن و سال من با او دوست بودم و هم بازی و در یکی از روز های سرد زمستان که او در صندلی خواسته بود . ناگفته صندلی آتش گرفت و او را که در خواب بود سوختاند .

جراحت ناشی از حریق جان عمیق بود که صورتش را یکلی دگرگون ساخته بود و اصلاً نمیشد او را ساخت .

نا بالاخره تند باد این فاجعه شمع عمران را خادم ساخت مرآبا سوالاتی باقی گذاشت .

ماز� جراحت او شفا نافت ؟ و او میگفت :

پسرم هرگز برایش بهتر بود چه اگر او زنده میماند . با آن چیزه که اش در اجتماع

رنج فراوان میکشد ذیراً آن زخم ها دیگر ایام پذیر نبود .

از آن پس در عالم کوچکی و با خیال

و افکار کوچکانه مصمم شدم تا روزی جراح

گردم و بتوانم به اینکونه مربیان خد هستی

تعقب نموده ام . دو مرحله را میگیرم

او نه تنها داکتر طب است بلکه در

فرموده بخواهم کرد . وقتی به آینه دیدم باور نمیشد کاخودم یاشم و بالآخره و فتن حوب داشت که مو داشتم که در رو یا

یسم اشک شو ق چشم ام را بخیزد تو بیدایم نقش

ولبندی به لبای گشده تو بیدایم نقش

نمود . این اولین لبخند جوانی ام بود و من نازه آنرا یافته بودم . قبل ازین لبخند اصراف

لبهای دیگران دیده بودم .

خنده و گریده ام با هم آمیخته بود . از شوق

میگریست واژ هیجان لبخند میزدم و بالآخره

نموده شدم که این تنهای نیستم ، دا کتر

بر آنچا سست و پدرم آن طر فتر .. به یارم

نگاه میکنم او نیز دوق زده شده و از خوشی

زیاد میگیرد یادوایم داکتر .. داکتر که ازین

محنه های زیاد دیده و برایش عادی شده ام اما

لبخوش است . خوش از اینکه تو نیز نیسته

با عملیات خود باغت خوشی خاطر منو امیان من گردد .

الاجام عمل دوم دیگر زیبایی صورتم نیز

بر گردنده شده بود . دیگر نه تنها تو نیز

منه خوارک ها را بدانم و هائند دیگران بخورم

و نویسم نلکه نفرم از آینه نیز به همراه و محبت

گرید .

چنانچه اکتو نه طرف میرود م یکبار

این به آینه نگاه میکنم اکتو خدای را شکر

گذارم و علم و طرف را سیا من گذارم که از انسان معیوب و ناامیدی مثل من همچو جود

ندرست و خوشبختی من شا خست .

برای در یافته معلومات پیرامون چکونگی

جراحی بلاستیک و انسنا بین بهتر و بیشتر با

این رشته بخواهم با دکتور شیر علی

مسکینیار صحبت کرده از او طالب معلومات

گردم .

داکتر مسکینیار را در هنر لش ملاقات می

نمایم و از وی راجع به تحصیلاتش ، چکونگی

انتخاب این رشته و طرز و شیوه کارش

بررسی هایی میکنم .

داکتر مسکینیار تحصیلان عالی اش را در

رشته طب در بوهنتون کابل و انجینیری را

در امریکا فرا گرفته و تخصص در رشته

جراحی بلاستیک را در انگلستان تکمیل

نموده است .

او نه تنها داکتر طب است بلکه در

انجینیری نیز وارد بوده و هم یک مختار

کارکرد .



حامه‌الله نماده

اثر: م.ت. آی بیک
ترجمه: ح.ش

امیر علیشیر نوایی

مرد نزد علیشیر نوایی میروم - ارسلان نکول
فامت خود را استوار ساخته حرف زد سوئام
دردهای دل خود را بشاعر میگویم . این
بیشه همین حلا چنطوم رسیده اما فتر
میگرد مینبودن فرست و محدودیت شرایطمانع
بر آوردن آن خواهد بود . در صور تیکه خطر
مرگ وجود نداشته باشد هن حتما میروم .
سلطان نماد بصدای بلند گفت :

درست است ، قریبان اندیشه رسای تو
اصلًا این تصور را هن هم داشتم ، اما هنوز
خوب تفجیح نیافته بود . علیشیر بر پرد بیداد
و ستم ، (شیر) زمان شمشیر حق وعدالت
است .
سلطان نمود نظر زین الدین را خواستار
شد . هر سه نفر درین زمینه گفتگوی گرفت
انجام دادند . زین الدین هم این تصمیم را
پسندید . ارسلان نکول مثل اینکه کوهی از
دوشش افتاده باشد ، جان گرفت . کله
خود را طوری بتوشید که گوشی همین الان
میغواهد برآه افتاد . اما به اسیبی قوی و سریع
السیر ضرور تبود . بالا خره سلطان نمود
تصمیم گرفت تا از یک شاگرد ترو تمدن خود
که طور خصوصی ازوی درس میگرفت ،
اسیبی بغاریت گیرد و به عجله برای تعقیق آن
از آنجا بیرون شد . زین الدین یکجا با
رسلان نکول رهسپار فلجه اختیار الدین
گردید تا بار فقای او او آشناش بیدا کند برای
اینکه در موقع ضرورت از آنها استفاده میکرد
گیرد .
صحبگاهان همینکه دروازه های سورگشوده
شد . ارسلان نکول اولین کسی بود که سوار بر
اسیبی مست و رهوار از شیر خارج گردید .
دکداده بیچاره کمتر در این طبقه ها توقف گردید . او
تفیری دونه گرسنه ایکه از پی صید میکرد .
در طوفان دستیایی بی پایان ، شبانگاه نیز راه
پیمود . هنگام توقف در راهه هانیز چند تنگه ای
را که قبل از شروع سفر از خاله اش گرفته
بود . صرف علوه اسب نمود و خود بسی
گرسنگی گذرانید . سرو صدای مسافرا نی که
ارس

- اگر راستش را بگویم ، هن از ارسلان نکول
و نوستان وی اینکونه نسبات را انتظار
نداشت بازده جبارت شان آفرین خواند .
اما اینکونه اقدام هر قدر هم عادله نباشد ،
باز هم ناگزیرم بر قدم آن حرف بزنم .
ارسلان نکول حرف او را برید ...

- چرا ؟ مگر نهادن نیم از عهده انعام
بدیر شویم ؟
- بدون تردید ، این اقدام حاکم از رشادت
در خور ستایش جوانان نیست - زین الدین
ابروان زیبای خود را درهم کشید سده عان
از آنان بقتل خواهند رسید ، اما از شما حتی
یکنفر هم زنده نخواهند هاند .

نتیجه ؟ شاید ... هیچ !
رسلان نکول بیکر عقیل خود را خم ساخته
در سکوتی عقیقرفت .

- بردرام سلطان نمود ارسلان نکول را مخاطب
ساخت - این تصمیم ترا دد آخرین مرحله
یعنی در زمانی که کاملا راهیانی دیگر بسته
شود ، بکار خواهیم بست . در آنوقت ایم
اقدام سلحشور انه ارزش و هفیوم خاص خود
را خواهد داشت ، اما فعل از تو میگویی برای آن
دیده نمیشود . زیرا ما با برخی از صاحبان
مناسب بزرگ درین باره حرف زدهایم ازان
ها و عده های خوب گرفتیم ، با وجود دشواری
وضع خرابی که هیبا یستی به دلدار داده شود ،
به تعویق اکننه شد . باز هم خواهیم گوشید
تا این هاجرا کهنه شود .

رسلان نکول با صدای لرزان برسید :

- آیا خطر جزای مرگ وجود ندارد ؟

سلطان نماد جواب داد :

- دشوار است بتوان گفت : زیرا درندگان
خونخواری چون توغان بیک وجود دارند

زین الدین با اطمینان قاطع گفت :

- دلدار جه جنایتی را هر تک شده گه به
یکباره هجوم میریم ، مادرین مورد کاملا

با هم متعدد و یکدیلم زین الدین و سلطان نماد
مدت زیادی خاموشانه بسوی هم چشم دوختند

اشخاص نظیر توغان بیک را به محکومیت

بکشانند ...

در صور تیکه وضع چنین باشد ، هن به

خلاصه داستان
خیر باز گشت علیشیر نوایی به مردم ایران خواست
حادله میم انعکاس میکند . اهالی خراسان این نفر را بفال نیک میگیرند و چشم ایسد
سوی او میدویند .

جندي بعد میرزا یادگار یکی از سپزادگان نمودی علم بغاوت بسته میکند و با وجود
نکست فاحشی که از حسین بایقرامی خورد ، موقع مشود در از خیانت برخی از سر
کردگان (بکنها) . شنبه عربت را انسفال نمایند .

حسین بایقرار یس از مدتی آوارگی داده بود و میمه سر انعام شامگاهی برهرات
حقوم میبرد و بیاری نوایی قدرت از کفرنخه ، ادواره بدهت من آورد و میرزا یادگار را
مقتل میرساند .

ذسته سال بر اسماز ملک فرمان علیشیر نوایی به وظیله خطیر امارت انتقام
میگردد این اقدام در عین حالیکه حس خصوصت و کین توزی مخالفان را برعنانگزید ،
مورد تایید اهالی عدالت بسته هرات و کافله بردم خراسان قرار میگیرد
در زی بعده ایکه پیشنهاد عای نوایی رهبری دارد بیرون امود و رفع نوافض مسیحود
در دستگاه دولت طرف تایه جدی سلطان اسرار نمیگیرد ، وی ناراضی از کاخ سرای
خارج میگردد و نزد شاعر بزرگ عبدالرحمن حامی میروند .

سلطان نماد در حالیکه میخواست بنشیند ، سر یا سبا نان وجلا دان ، محبوس
به شهیش ارسلان نکول متوجه شد و متعجبانه بی گناه را آزاد میسازیم ...

برسید :
- جباراتی عالی است ، اما توان آن در
آوردن ؟
- خوب در طول روز چه معلومانی بدهست
کجاست ؟ آخر این که امری ساده و آسان
نیست .

- به هیچ چیزی بی نبردم . ظاهرها وضع
کاملا آرام بنتظر میرسد .

- رست است ، تاکنون خیر خیریت
است ... حالا در نظر تو چه اقدامی معقول
میرسد ؟

- زین الدین درحالیکه انتیاب برآنده را
جمع میگرد ، پرسید .

- هرگاه مورد قبول شما واقع گردد ، نقشه ای
در نظر داریم و میخواهیم اهشب بر آورته
شود .

سلطان نماد با علاقمندی گفت .

سر انجام سلطان نماد برسید :
- بگو در باره اش تبادل نظر خواهیم
سدر باره این تصمیم دلیرانه چه عقیله

گرد .

- شبانگاه برقندان هجوم میبریم ... داری ؟

ارسلان نکول با وضعي جدی ادامه داد و بایرین



کوچکترین جمهوریت اروپا

کشوریکه اساس آنرا یک سندگتواش گذاشت

قرار دارد که شاخه از کوه های
این بوده قله آن بنام مونت نیتا
باد میشود و ۷۴۳ متر از سطح به
ارتفاع دارد.

تاریخ مو جودیت این جمهوری
به قرن چهارم میلادی میرسد
ولی اولین قانون اساسی این دولت
در ۱۲۶۲ عیسوی بوجود آمد.

از افسانه های این سر زمین
بر می آید که مرد سنگترا شر
دینداری از اهل ریمینی (ریمی ایالت)
است در شرق سان مارینو) بنام
ما رینو سی جمی عز لت و دوری
خشم دیاکلین امیرا طور روم ک
مذهب غیر عیسوی داشت تقریباً
در (۳۰۰ قم) بناء کاهی در کوه
مونت نیتا نو برای خود سراغ کرد
تابه صلح و آرامش با حیوانات
وحشی آنجا حیات پسر برد.

مارینوس پس از سپری کردن
مدنی در انزوا و گوشہ گیری آهسته
آهسته یک حلقه از مردمان عیسوی
مذهب را تشکیل کرد که بالا خواه
این حلقه وسیعتر و وسیعتر گردید
به قدمیم ترین جمهوریت آن منطقه
مبدل گردید.

سر انجام این مرد مذهبی که
موسس جمهوریت سان مارینو
شناخته شده بین مردم آنجا بنت
مارینوس مقدس یاد گردید.
آرامکاه او فعلاً دریک کلیسا نزد
که در قرن چهاردهم ساخته شده
وجود دارد و در زمرة دیگر آثار به
دیدنی قرار دارد.

اولین سند ثبت در باره تاریخ
این مملکت از سال ۸۸۵ میلادی
بدست آمده است که در آن وقت
سیستم حکومت جمهوری دیموکرا
تیک در آنجا رایج بود.

- کشوریکه نفوس آن برا بر بانفوش شهر زرنج است.

- مرکز مقبو لترین پسته های دنیا.

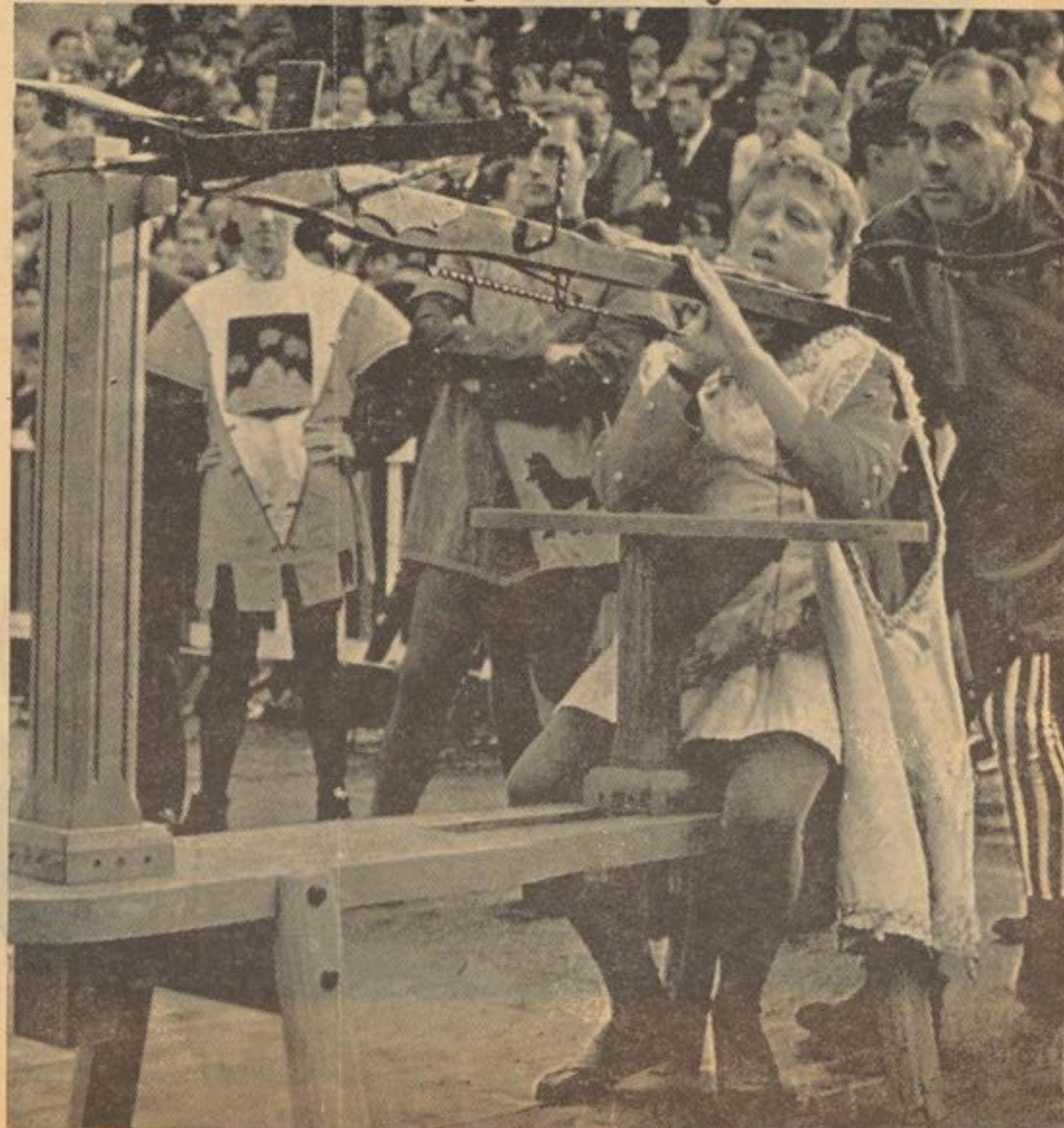
- کشوریکه تمام سر زمین آن از طرف یک کمپنی هالیود برای
فلم گیری اجاره گردید.

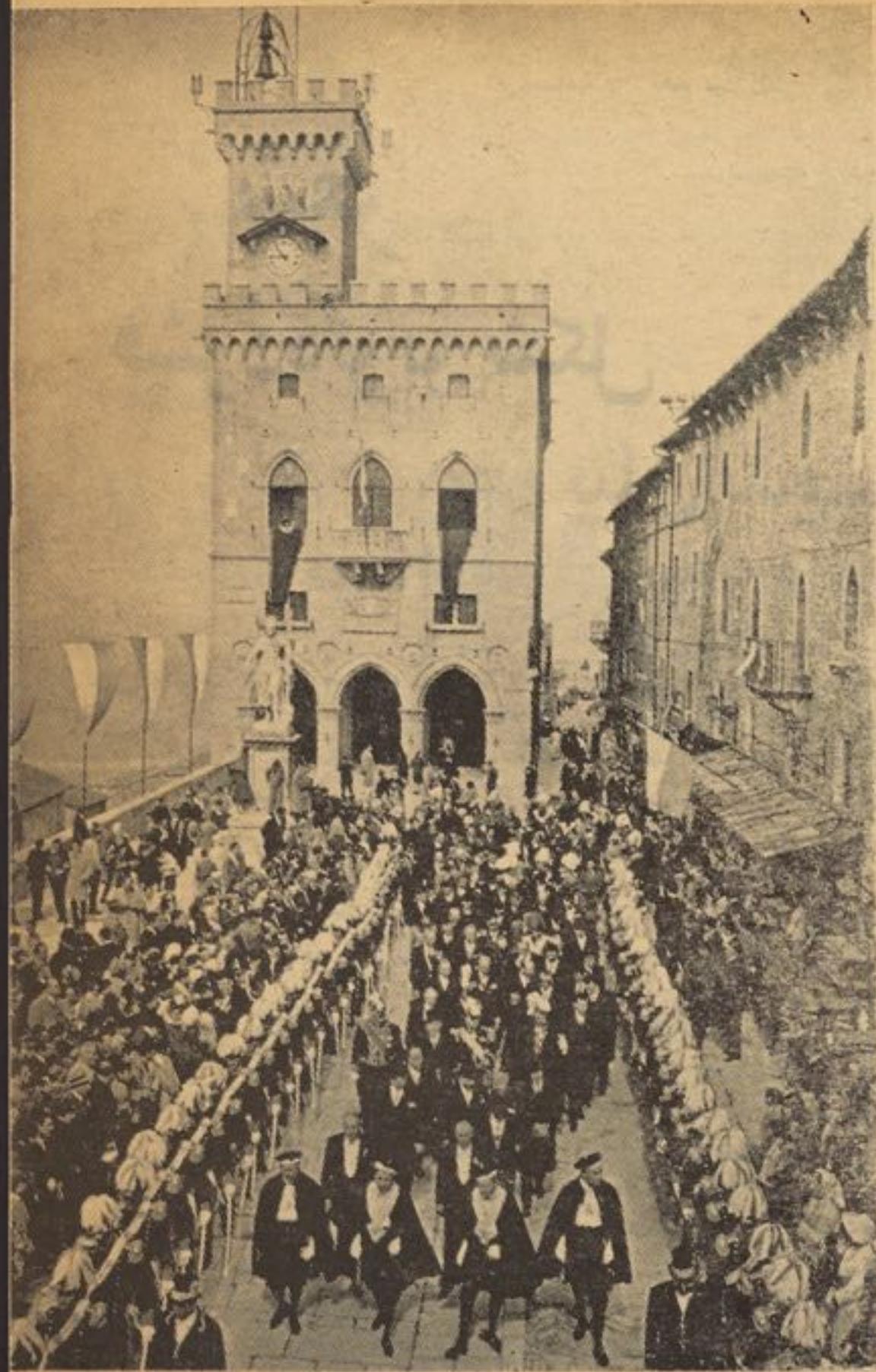
سان مارینو

یک مملکت کوچک و جمهوری کوه های این قرار دارد و از ساحل اروپا است و در نواحی شمال شرق بحیره ادریاتیک ۱۸ کیلو متر ایطالیا واقع شده است. این فاصله دارد.

جمهوریت بین دو ایالت ایطالیا نی باشیخت آن شهر سان مارینو (امیلیارو مانیا و مارش) واقع است. است که ۴ هزار نفوس دارد، زبان رسمی سان مارینو ایطالیا یعنی مساحت سان مارینو ۶۰۶ کیلو هزار است.

بیرق داران به سالگرد آزادی
جمهوریت سان مارینو کمک میکنند. بیان مریع بوده نفوس آن ۱۸ هزار است.
لباس آنها از دوره قرون وسطی است. سان مارینو بر بالای کوه های





نائب های عالی رتبه انجمن سهان مارینو بعد از انتخابات در حال ورود به یک رسم گذشت رنگ رنگ دینه میشوند.

جمهور لنگلن تقدیم کرد و بدین رسیله علاقه و دلچسپی خود را به سان مارینو نه تنها از لحاظ مناظر تحادیه امریکا نشان دد. طبیعی مقبول و دل انگیز است که بعد این لقب افتخاری به هر یک زرمهای جمهور افلاطونیتی در زیاد بیکند بلکه نکات دیگری نیز در زیاد توریستان رول مهمی بازی میکند.

لنگلن در مکتوبی که به این سان مارینو از لحاظ تولید پسته مناسب به سان مارینو فرستاده های مقبول و با ارزش شهرت دارد جاتجه گلپیو نر های پسته و لشکر گرده سمت قز بازه سان مارینو سالانه به آنها مسافت ها مکتهب نموده

گرچه ساحه مملکت شما کو چک
است ولی تاریخ مملکت شما یکی از
برافتخار ترین تاریخ ها است، زیرا
سیان هارینتو قدمترین جمهوریت
بستانه های جدیدی بدست آزاد
ناآگفته نمایند که سان مارینو از
هنگفتی بدست می آرد . از جمله

سمت و تقریباً بیش از (۱۵۰۰) سال بسته های معروف میتوان یسته
ین جمیوریت کوچک با بر جامانده را که دارای تصویر مجسمه تیم تنه
در حالیکه ملت های قوی تر و در کلیسای سان مارینو نزد یک
پیغمبر در صفحه ۵۰

بیوست و صنایع نوریستی.
برای گردش و دیدن سان مازینو
 فقط یک موئر جیپ کفا بود میکند.
در سان مازینو تنها چند سر که
حدودی وجود دارد که در اطراف
کوه موئت تیتانو کشیده شده اند
و باقی نقاط توسط ۴۳ کوچه های
بازاریک با هم دیگر وصل گردیده اند
در سال ۱۹۶۵ سان مازینو با
شاهراه چند صد کیلو متری باشمیر
امنی بیوست گردید مردم سان -
مازینو بنام سان مازین هایاد میشوند
مثل دیگر مردمان کو هستا نسی
جنگ جو و دلاور اند و به آزادی سر
زمین خویش علاقه مفرطی دارند لذا
برای حفظ آزادی خویش همیشه
قربانی ها دده اند.
سان مازینو با وجود یکه در طول
تاریخ چندین بار طرف حمله قوه
جاذبرا قع گردیده اما هیچگاه
زادی خودرا از دست نداده است.
اعطا همین همت بلند و شهامت
مردم آن بود که نایابنون طرفه اند
زدی این سر زمین بود و به مردم
نجا از خدمتی بیشتری را بخشدند تا به
زمین خویش ملحق سازند
اما نایابی بنام آنتیو احترام

اما نائبی بنام آنتیو احترام
کاراگاه از قبول آن اباء ورزید و
تفهمت که مردم سان هارینو تر جمیع
بیدهند درسر زمین خود به تنگدستی
ای خمیتی ولی آزاد زند گئی
لند.

سنان مارینو در ۱۹۱۵ با آلمان
علان جنگ داد و ۲۵ سال بعد
با موسو لینی که در ایتالیا بر سر
قدار بود جنگ کرد و با آلمان
متحد گردید. ولی در ۱۹۱۹ -

عینات خود را به کفرانس صلح
رسای نفر ستاده با آلمان ها دو
باره داخل جنگ شد ولی در انتای
جنگ عمومی دوم این مملکت تصمیم
گرفت که از جنگ بیطرف بماند.
مردم سان مارینو باو جو د
جنگهای زیاد به آزادی و صلح در
سر زمین خویش علاقه زیادی
دارند.

على الرغم كوجكى اين مملكت
بعضا اشخا ص معرو فى از جمله
باشتند گان آن سرزمین بوده ويا به
نوعی به اين جمهوریت منسو ب
بوده اند که ابراهام لنکلن او لیمن
رئیس جمهور اصلاح متحده رامیتوان
مثال داد.

متکی بر اساس های است که (۱۶۰۰) سال قبل درین سر زمین گذاشته شده بود، بعضی از مود این قانون اساسی تا حال چندین بار تغییر کردیده اند.

سازمان مارینو دارای یک انجمن
عالی مشورتی میباشد که مشتمل
ز ۶۰ نفر اعضای انتخابی است.
اعضاً توسط رای کیری مخفی برای
خدمت چهار سال بدون معاش انتخاب
میگردند.

ریاست انجمن را دو نفر نا آب
عالی رتبه بعده دارند که برای
ک مدت شش ماهه انتخاب شده
و پس از سیوری شدن موعد شش
ماه تاسه سال دیگر حق انتخاب
شدن را ندارند.

این دو پست از بلند ترین مقام دولت سان مارینو بشمارة میروند.
نائب ها چنین های مخصوص ص
می یوشند که این چنین ها را مجبور
اند که شخصها خریداری کنند. این
چنین ها بعد جزء انتساب شخصی
وارثی آنها به شماره مسوند.

هر ناذهب وقتی شش ماه زوره
کار خود را تمام میکند مجبور است
در حضور انجمن مشهور تری عالی
حاضر شده به توضیح اعمال و -
کردار های خوب و بد خود بپردازد.
جزء حقه بازی به در آویختن
است در محضر عام.

چون سر زمین سان مار ینتو
کو عیستانی است لذا از ای زراعتی
فر وان ندارد اساس اقتصاد آنرا
زراعت و تربیه حیوانات تشکیل
میدهد که عهمترین تولید زراعتی
آنها را گندم، جو، درختان میوه دار
و زراییه حیوانات تشکیل میدهد.

صنایع آن بزرگ نبوده عبارتند
از صنایع نساجی، طروف چینی،
صنایع مواد خوراکی، صنایع



این بو سته سنت ها رینوس
موسس جمهوریت سان هارینو را
نشان میدهد.



دکتور اسدالله حبیب

اگر از این افراد مطلع باشید که هنرمند از تمام دیگر پدیده کردند و متألمای دیگر هم از آن زدن است شی زندگانی، جدا یشان میکند. این انتخاب و امروز هم در جامعه ماسانی هستند که به سرنسای عتیقه هنر برای هنر میدهند و از ارزشی نویسنده و شاعر است و برخورده از را با پدیده های مذکور روشن میسازد. این ارزیابی اید آلوزی شاعر نویسنده و منعکس میکند، نظرات طبقاتی او را و مواضع سیاسی و حزبی او را شاعر یا نویسنده با انتخاب پدیده در ارتباط خاصی که فرار دارد، نمیتواند آنرا به گذاری نکند. و برخورد خود را با انسان نمهد. در هر اهداف اجتماعی از گناه سازد و از جریان انتشار تبرید طبقاتی به بیراهه بکشد، و شاعر (هنر برای هنر) خودش در دورهای مختلف تاریخ هدف سیاسی داشته و همچنان منافع طبقه مشخص را انکاس داده است.

توقف فکری نویسنده نظریه خصوصیت اجتماعی آن بصورت گوناگون بر جماعت مختلف اثرش میبر خود را میگذارد. چرا فلان شاعر یا فلان نویسنده، فلان موضوع را انتخاب میکند نه موضوع دیگری که نه تنها در ایجاد هنر بلکه هر نوع فعال است. اگر «هنریف» بدیلی کیمیا گز نمی شد، سیستم عناصر را حتمی کسی دیگر به وقتی دیگر و در گشواری دیگر به وجود من آورد، یعنی بهتر حال بوجود می آمد تیوریهای «انشیون»، «عقاید (مارکس) تعالیم (کوپرنیک) و قانون (دالتن) در مورد تجزیه زره فقط در شکل پیدا یش خود میبر شخصیت جهانی بین شاعر نویسنده اول از همه در انتخاب موضوع پدیدار میشود، یعنی در سیاست ها غرب و قوقوتو دیست های روش بروسه ایجاد هنری با انتخاب پدیده های

شعر

فسرده قریب شکل

بیان اندیشه

درین سواره گفتگوی همراه بعنی چه نکه در جهان عینی داریم؟ دکتور اسدالله حبیب یک تن از عیت نشان داده شود، انسان در حاله استادان و هنرمندان و علوم بشری که قرار میگرد وان بر سو نماز و این در عین زمان مدیریت عمومی تعلم و تربیه حادثه هم اتفاق نمیشود. فقط برا ی سان دادن فلان گره زندگی، پرسوناز ب بوهنه کابل رانیز به عینه دارد.

او را در دفتر کارش من (نامه تکار مجله) عملش و عکس العملش در برابر دیگران و با روایت شاعر وغیره معرفی میشود. هر پدیده زندگی علل درونی دارد، نهودیم و خواستم تادر باره شعر و شاعری لحنهای هاهم به گفتگوی ببردازیم. با هم منظس دارد و از تقاضای سیراب است. و سر لبریک به این علل درونی به آن باطن و گفتگوی ما اغایار دفت: من برسم: رخده همکنند. قبرهان شعر لبریک فقط درین - شعر جست و رسالت شاعر گدام خود شعر قبرهان از لبریک است علی الرغم است؟

- گله لایتنی شعر معنای (ساختن) ایندی در شعر لبریک چرخه است و این ایندی در شعر لبریک که در آن آهنج گلمات اکثر پدیده ها، صفات شاعرانه را بکار می جست شعر لبریک که در آن آهنج گلمات از ام - یک غروب بر امواج شریا و یک خلوع بر قله های گچیان چنگل و یا یک شب هیتاب، تنها پدیده های شاعرانه است طریق شاعر می فرمیم و می بذریم و در که موضوع شعر فرار گیرد. هر گونه پدیده ایندی هاند، به بیرون همیند و در آن حادله وحدانه بین هیتواند، موضوع شعر باشد. شخص اکتشاف میابد و مانند شعرا بیک شعر به تعریف (بلنیکی) نوع عالی حاده است، هر هنر باوسایل افاده که در اخشار دارد محدود نمیشود، و وسیله افساده ر چشم هنری شعر (زبان) است. شعر جون نقاشی و بکر تراش نیست که بانسان گند و چگونه اکتشاف می یابد، قبور مانها یکی بین دیگری توصیف میشوند و درون خود دادن آنچه مشبود است به سوی آنچه نا مشبود است راه نماید. چون موسیقی نیست را بر اساس محتوای مورد نظر بر ملا میسازند. این نوع شعر را در اعماق میسازند. که به گمل صوات به احساس آدمی راه یابد و به خرد آدمی تنها اشاره میکند.

شعر به وسیله زبان درون و بیرون پدیده در میان مردم مانند شعر، درین نمایند شعر و بیکار نشان میدهد. بیشتر شعر لبریک مورد نظر است، از آنرو ما هم گفتگوی های خود را بستر به شعر جون هدف هنرها، زندگی انسان است لبریک اختصاص میدهیم. گفتم که شعر موضوع هنرها نیز انسان و بیتر شدن زندگی ایست و شعری که پدیده های زندگی لبریک با آهنج گلمات و عنده بود نش با موسیقی نزدیک است، از اینرو در طول انسان را بازش د طبیعی آن همه جانبه هم جسم تاریخ بار بار بر سر این خصوصیات شعر لبریک معامله گرداند. این کار را دارد شعر و سبک است. شعر لبریک ایجاد هنری با انتخاب پدیده های روش برای آنکه سرشن و سر نوشت پرسوناز دا وایست ها غرب و قوقوتو دیست های روش برای آنکه سرشن و سر نوشت پرسوناز

حجسته و میدمیان

باد دوز مادر



(از بیانات بشاغلی دنیس دولت و صدراعظم)

نوشته: راحله راسخ

بداریم این خواهد بود که قرار قولی (اگر سنجای انسانی تمره محیط است، پس باید محیط را انسانی گرداند و برای آنکه روی مادران آرام باشد باید محیط زندگانی فرزندان شان انسانی باشد و ماکه می خواهیم از مادر تجلیل بعمل بساوریم باید راهی را بر کزینیم که مادران می خواهند و این نیازی به ایات ندارد که مادران، با غبانان چیره دست بروزش انسان، آرزوی ایجاد محیط و فضای نیکرا دارند و بگانه راه هم همین خواهد بود که درین طریق کوشانی باشیم.

خیمه و غزدی فرزند بدنا می آورند چو بآن بجهه ها را تربیه می نمایند تا در دشت ها و دره ها و در کوههای های محبب و خطر ناک بغضن دیگر احتیاجات برادران وطن و اجتماع خویش را فراهم سازند، اگر اغوش مادر بپترین بنا همکاری برای فرزندش می باشد، اگر کارگر است یادهفان، اگر معلم است باداکتر اگر آهنگر است و با گوزه گر اگر چوبان است و یا با غبان، برای هر مادر فرزند است و باید بخاطر احترام بمادر محیط زندگانی فرزندان شان را آنچه ای که قوت در کار است و امکان در دست مساعد سازیم.

نکته ای دیگری ناگفته بپداست که هر انکس هر چه قدرت در حیطه دارد فقط در مقابل مادر است که بزانو می نشیند و مادر عمه اصناف اجتماعی چه گلکار و نجار، چه انجیر و داکتر و پروفیسر قابل ستایش نیستند بعنی تبا آن مادران قابل ستایش نیستند

بقیه در صفحه ۶۲

• توقع از مادران جامعه افغان این است نا فرزندان شان را طوری تربیه نمایند که مطابق عصر و زمان بوده و عضو همیشہ جامعه خویش گردند. جامعه ما به کسانی احتیاج دارد که از تعلیم و تربیت سالم بوره کافی برده باشند، چنین افراد دانا و توانان میتوانند در ارتقای روز افزون کشور سهم فعال داشته و اختخارات تاریخی برای افغانستان عزیز حاصل دارند.

از چند سال به اینسو، بتاریخ ۲۴ جوزا در کشور ما معافل جشن ها و کنفرانس های تربیت میگردد تا از مقام اوجمندو والای مادر تجلیل بعمل آید.

از سوی دیگر دومن سال است که روز جمیعته و میمون (مادر) در پر تو دزیم جوان

جمیعته بزرگ میگردد. بمناسبت این روز دنیس دولت جمیعته و صدراعظم افغانستان بهار تبریز تکریم و تقویت از ارجمند ترین موجود بشری یعنی مادر پیام تبریکهای برای مادران عزیز ارسال میدارند که در پیام سال گذشته در وصف مقام مادران فرموده اند.

رشد شخصیت دردامان مادر آغاز میباشد و تکامل میکند مادر به طفل آئین زندگی میدهد او را در زندگی در خادمان واقعی راه زندگی انسان و انسانیت باشند و آن ها یعنی مادران، هر آن و هر لحظه در فکر و ذکر فرزندان شان هستند، شبها نمی خوابند و روز ها رنج می برند تا اولاد شان در یک محیط انسانی رشد و نمو کنند و برای وطن، مردم و پیشریت فقط و فقط خدمتگذار باشند.

پس می بینیم، آرزوی مادران است تا گلبهای آنان بشکند و گلبهای تمر بخشش باشند و مادران زهانی می توانند خوشیخت و دل آرام به زندگی بپردازند تا فرزندان شان یعنی تمر زندگانی شان از محیط هشتی آزاد باشند و به کار برند که بدردانسان ها بخورد و انسان ها از آن فیض ببرند، و اگر بنا باشد نا میتوانیم خاطر فرزانه مادران را گرامی

درگ و دید درست احساسات انسانی هنوز کم جلوه می نماید و در برابر عظمت و ارج انسانی مادر، چیزی می بازد.

دامان پرگیر مادر نخستین مدرسه آموزش و بروزش افراد نا موزیست که برای امروز و فردا های دور نام های شان اختخار بشریت است.

مادران که بنای تمدن و پیشرفت را می گذارند، آرزو دارند جگر کوشش های شان خادمان واقعی راه زندگی انسان و انسانیت باشند و آن ها یعنی مادران، هر آن و هر لحظه در فکر و ذکر فرزندان شان هستند، شبها نمی خوابند و روز ها رنج می برند تا اولاد شان در یک محیط انسانی رشد و نمو کنند و برای وطن، مردم و پیشریت فقط و فقط خدمتگذار باشند.

پس می بینیم، آرزوی مادران است تا گلبهای آنان بشکند و گلبهای تمر بخشش باشند و مادران زهانی می توانند خوشیخت و دل آرام به زندگی بپردازند تا فرزندان شان یعنی تمر زندگانی شان از محیط هشتی آزاد باشند و به کار برند که بدردانسان ها بخورد و انسان ها از آن فیض ببرند، و اگر بنا باشد نا میتوانیم خاطر فرزانه مادران را گرامی

این مبلغ که فقط ارزش کمر بند من است؟

وکرمانی جواب نداده بود:
من هم فقط دراندیشه کهربند تو هستم، تو
خودت که یک پول سیاه هم ارزش نداری!
ری ، شاعر کرمانی باشاد شاهان، با مردم خشم
و حشت چنین سخن میگفت بگذار آوازه افتخار
شاعر ، یار راستی و درست حقیقت در نظر
ناهمیشه از افتخار و آوازه شیرت تیمورفرانز
باشد !

باری، در ساعت بزم و شادی ویاد آوری
خاطرات غرور آمیز چنگلها و پیروز یه‌اودر
سیان نواهی موسیقی و همچه بازیهای ملی
که در برایر سرا پرده سلطان برپا بود و در
نجا دلچک های بیشمار بالا سپاهی رنگارانک
جست و خیز میگردند و بهلوانان بزور آزمایی
شغول بودند و بند بازان چنان در روی
یسمان ها کج و راست میشدند که گویی
در انداشتن از استخوان اتری نیست و چنگلها
معشیر میزند و در مبارت آدمکشی مسابقه

او فرمان داد بدانند کیست که دو آنچا با
انگی عاری از نشاط و خوشی فریاد میز نمود
او گفتند زنی سرا پادر گرد و خاک و زنده بیوش
که دیوانه بنظر هیرسد ، بدانجا آمد و بیزان
ربی سخن میگوید و میطلبید ، این زن میطلبید
نه او را فرمانفر مای سه اقلیم جهان ببیند .
بادشام فرمان داد :

سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران

زئی یا بیرون از همه، ملبس به تکه و پاره‌های
جامه‌ای که از باد و باران و آفتاب بیش نگ
شده در برابر او ایستاده بند. از گیسوان

سیاه خود گشوده بود تا سیته ، عربان خود را
بیوشاند ، و خساری بر نگ هفر غوچجانی
درست با زگای نافذ و آمرانه داشت ، دست
تیره رنگش بسوی آسمور دراز شده بود
هر لرزید.

— ابن تو هستی که بر سلطان با میزد
فاتح شده ای؟

هادران! زنان! نوبت حرف شماست، حق شماست که قانون بگذارید
زندگی از شما بوجود میا بد و این شما هستید که در برابر مرگ از
زندگی دفاع می نمایید، شما دشمنان اولین و آخرین مرگ هستید.
شما نیرویی هستید که بلا انقطاع می جنگد و پیروز می شود.
سیاستی پسنا پش زن، یعنی هادرآوازمانرا بلند نماییم.

باید که سرود ستایش زن یعنی مادر یکانه نیروی راکه دربرابر آن هرگ خاضعانه سر خم می نماید بسراييم.

حَمَاسَةُ مَادِر

از : گورکی

زن را ، هادر را که سر چشمہ پایان
نایدیر زندگی بیروز گرفت نیا یش گئیم .
در اینجا از تیمور لنگ ، از پلنگی پسی
شکته ، از صاحبقران فاتح و خو شبحت
از گرسی که گلستان بغلط او را تیمور لان
مینایدند ، از کسیکه میخواست سراسر جهان
رادر هم بگوید و ویران نماید ، سخن خواهد
رفت .

او بتجاه سال در روی زمین کام میزد و
پای آهتنی او، هانند پای بیل، شهرها و
کشود هارا، هانند لانه مورخه، در هم میگشند
وله هیکرد از سر راه او نیز های سرخ خون
بهر طرف چری بود، او از استخوان ملل
مغلوب متاره های عظیم بریا کرد، او زندگی
را ویران مساخت و با همک نور آزمائی، هم

نحوه .

زن را ، هادر را که سر چشمہ یا یان
نایدیر زندگی بیروز گرفت نیا یش گنیم.
در اینجا از تیمور لنگ ، از پلنگی پسای
شکسته ، از صاحبفران فاتح و خو شیخت
از گرسی که گفتار بغلطا اورا تیمور لان
منابدند ، از کسیکه میخواست سراسر چهان
رادر هم بکوبد و ویران نماید ، سخن خواهد
رفت .

اوینجاه سال در روی زمین گام میزد و
پای آهنین او ، هانند پای بیل ، شهرها و
کشورهارا ، هانند لانه مورجه ، درهم میفشد
وله هیکرد از سر راه او نیز های سرخ خون
بهر طرف جاری بود ، او از استخوان ملل
مغلوب هناره های عظیم بریا گرد ، او زندگی
پایران میساخت و با مرگ زور آزمائی هی
نمود .

بانزده هزار چادر مدور هانند لاله ، بشکل
نمدایره در این جله گستردگ شده زیر فراز
عشرت با نموده بود .

ربوده بود انتقام هیگر فت باین انسان ابریشم من مانند گلها در اهتزاز ند .
مسب میخواست گلیه قربانی های مرگت خرگاه تیمور لشکر مانند ملکه ای در میان را از جنگش بدر آوردتا مرگ از گوستگی زنان حرم سرا، در وسط این چادرها قرار

گرفته است سرا برده او هریع ، طول هر
از آنروز یکه جهانگیر ، پسرش ، دو فلخ آن صد گام و بلندی آن سه نیزه است
گونشت و هردم سه مرقد فاتح جهان قسی و در هر کسر سرا برده دوازده ستون ذوبین
پسخاهم بدن انسانی و بر بالای آن گشته است گمگاری را با جامه سیاه و سورمه ای سوگواری

و با سرهای به خاک و خاگستر آلو ده آبی رنگ تعبیه شده است تمام خرگاه از
استقبال نمودند از عمان روز تا برپیان راه راه سیاه وزرد و گبود است و پانصد

لخته‌ایکه دز او و ترار بامگ دویر شد واژ رسیمان سرخ رنگ ارا بز مین بسته اند
هرگز شکست خورد او ، تیمور لشکر طول تابه آسمان صعود نکند ، در چهار گوشة
سال حتى بکار هم لختند نزد ، اولیپای سرا برده چهار شاهباز سیمین نصب گردیده

خود را بهم فشرده بود و در برابر هیچکس وسا هباز پنجم امیر تیمور گورگان تیمور سر فرود نیاورد و بدینسان سی سال زندگی شکست نایدیر، شاهنشاهان در مرگز سرا برده

قد و درجه حب اوسی سان هام برای بروزی علی گشاد از برنان آبیدنگ، برنگ
قبول همدردی و تسخیر بسته بود؛
جهانی های هزاره و دانه های هروارید درشت
از این مادر، همان بگانه نموده جهان اسما، بیشه و دانه های هروارید درشت

این زن دیوانه است!

شهر یاران و دوسته نیمور ، شاهزادگان
سپهلا ران او، اینرا گفتند و همگی
خنده دند.

دھط کر مانی با تکاهن صایب وجودی و -
تیمور لشک با حیرتی شکر ف با آن زن
می تکریستند.

تاعر کر مانی در عین مستی آهسته
زمزمه کرد:

این زن بسان هر مادری تبدیل است و
سلطانی که دشمن جبان بود گفت:
- ای زن! توجگونه از این کشوری که من
از آن بخبرم ، از دریا و از رودها و از -
کوهسارها و چنگلها گذشت و با اینجا آمدی
بقیه در صفحه ۳۴

سخاوند جها نگیر من.

زیباترین و غافل ترین پسران ، پسر
منست شن بهار از عمر شن میگشته بود که

سراجی هاوره نان دریابی در سوا حل
ماید یدار شدند . آنها پدرم و شوهرم و

کروه کثیری را گشتند و پسرم را بسرقت
بردنده . اگنون چهار سالست که من در سراسر
افق پسرم را چستجو میکنم حالا او دونزد
توست . من ایسترا هیدانم زیرا سپاهان
با یزید راه نان دریابی را دستگیر گردند تو تو
بر سلطان با یزید غالب شدی و همه چیزرا
از جنگ او بدر آوردی تو باید بدانی که
پسرم گجاست و باید او را من باز بدهی!
همه خنده دند و امیران که همیشه خود را
هدب و باکیاست هشمارند گفتند:

احساس نهایدو باین جیت گفت :

- بنین و سکایت خود را باز کوی ، من
خست نشده ام . اما ، ای زن ، تو درباره خود
میغواهم به سخنان تو گوش دهم:

زن بدانسان که در میان دایره تنگ -
بادشاهان برایش مناسب بود ، بروی فرش

زن گفت:

کوس بدار ! تو هر چه کرده باشی بالاخره

- من از اهالی توابع سالر نو هستم ، سالر تو
از سپه شای ایندیا واژ اینجا آنقدر دور است
که تو حتی نمیدانی در کجا واقع شده! بده من
ماهیگیر بود ، سوهرم نیز ما هیگیر و همچون
کنی . بمن گفته اند که تو شعار (قدرت در
عدالت است) را رهنهای خود قرار داده ای من ،
باین گفته ها باور ندارم ولی توباید نسبت
بعن عادل باشی زیرا من مادر هستم اسلام
دانست که زیبا ترین پسر روی زمین
بود ...

جنگا ور سا لغورده آهسته گفت :

این سخنان را از روی جسارت و تندي آشان



میو من آمنه مادر همتا ز اول

میومن انجمن سلطان مادر ممتاز در جهه دوم

در راهیں زندگی باوی همکاری و کمک
نمیاند. اما این خانم دور اندیش با
شوهر خویش مخالفت نمود و نگذشت
فر زندانش از تحصیل باز ما نند.
اکنون فر زندان عیره من ۱ نجمان
سلطان معرفی میگردد .
۱- غلام محمد مامور در هدایت
قوای مدافع هوا بی .

۲- نور احمد لیسا نسحر بی

۳- غلام صدیق ایسیانس حر بی
کمومی دیپو های وزارت دفاع ملی
بو هنرمندان فعلامعاون مدیر یست

بوهنتون تحصیلات در هند و امریکا
فعلاً امر مدیریت عمومی حر کان
مدافعه هوایی.

۴- روح افزا درجه تحصیل ابتدایی
علاء ازدواج کرده سمت.
۵- غلام فاروق صنف د هم
مامور در تصدی شکر. انحصاراً رات
دولتی.

۶- غلام حسن لیسانس حر بسو
یو هنتون لمپری بر یاد من در
قوماندانی غنبد ترا نسیورت قوا
هوابی .

۷- سعید عثمان در جه تحصیل

۸- غلام علی لیسانسی اکا ده و بولیس تحصیلات عالی در مصر معاون امنیت تعقیب قو ما ندا نسی امنیه کابل .

۹- غلام حسین لیسانس بوهنخی اسیستانت معلم د بوهنخی هوایی .



که به وجود آنها افتخار می‌کند.

—
—
—
—
—

فرزندان هیر من امنه معن فی
سکرداد:

۱- نجیب الله دوکتورای اقتصاد
علا به حیث استاددر بوئنخی اقتصاد

۲- اسد الله ليسا نسما اقتصاد
بفای وظیفه مینما یند.

٣- عنایت اللہ مافوق لیسا نہیں
علا مدیر لیسہ میر بیجہ کوت.

النحو في بين الدول فعلاً مأمور شعبيه
مطلاعات وزارة خارجيه

٤- حشمت الله ليسا نسنه حقوق

٥- میر من صالحه دیبلوم قا بلکی
تعلیم کار.

۶- میر من جمیله خلیلی صنف
سیزده دار المعلمين فعلاً بحیث معلمہ
در مکتب نیک بختی ایقای و ظیقه
میکند.

میز من حلیه ۴۵۰ مادر ممتاز در جه سوم

شوهر میر من حلیمه که بیشه
کانداری داشت هفده سال بیش
عهانرا ترک گفت و نامیر ده
ای با یک جهان مشقست
مراه با فرزندانش تنها گذاشت
که از شوهر برایش بجز یک
سرچه کهنه که آنهم نیمس درگرو
ود چیزی دیگری باقی نمانده بود
جبور گردید تا خودش راه اعاشه
طلقاً لش را بیدا کند این خانم
اتدبیر یامزد خیاطی وسو زندوزی
صارف بخور نمیر خود و فرزندانش
اتمه نموده و هنوز یکسال از مرگ
بود هر شنبه گذشت که خانه شان



تابه کهنه گی شکست نموده ویران است ولی آرزو دارد فر زندانش
کویدید اما این زن فدا کار باز هم برای وطن مصادر خدمت شایسته‌ای
انقلاب فرانسه بناء زا ته میم شوند.

فرزندان میر من حلیمه معن فی
کرد.

میرمن حلیمه کمدر عنفوان جوانی	میکردن:	۱- شفیقه رو فی لیسانس مصرف تکمیل دوکتورا در فرانسه ۴- محمد اکبر لیسانس پو هنخی	سو هرش را از دست داده با احساس نادری همه چیز را در راه خدمت پفر زندانش یشت پا زده تا اینکه
انلاشیاء سکه و فراوان تو انسست	حق		

۲- شریفه رؤوفی در جه تحصیل
برزند انش را در کمال تارسا نی
تحصیل بکلور یا فعلا بحیث معلم در لیسه
سیاند.

این زن با همت گر چه تابحال
۳- عبدالرشید لیسانس پو هنخی
مه مادی فرزندانش را کافی ندیده حقوق

میر من ماهپروردیوسفی مادر ممتاز

درجہ دوم



۲۔ بساغلی عتیق الله لیسا نس
رشته بیو لوڑی پو هنخی علوم معلم
لیسا غازی .

۳۔ بساغلی صدقی الله لیسا نس
رشته ریاضات و فزیک پو هنخی
علوم مامور وزارت معارف .

۴۔ حشمت الله متعلم لیسا
تحثیک .

۵۔ ذکری الله متعلم لیسا استقلال .
۶۔ صفیه مصروف امور منزل .

۷۔ امینه محصل صنف چهارم
بوهنخی علوم .

۸۔ توریه فارغ التحصیل دارالعلیمین
علم لیسا زر غونه .

۹۔ فوزیه درجہ تحصیل بکلوریا
مامور در وزارت زراعت .

میر من ماهپروردیوسفی مادر ممتاز
۱۳۵۴ ولایت کابل با شرایط خیلی
محدود اقتصادی در حالیکه اطفا لش
عمه بهستین طفولیت قرار داشتند
شوهرش را از دست داد و وی را با یک
جبان مسؤولیت و پریشانی که عبارت
از اعماشه و تربیت سالم فرزندان نشان
بود تنها و بی مدد کار گذاشت .

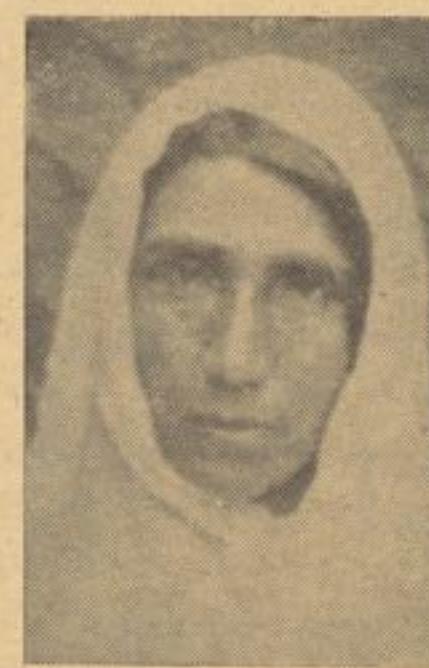
موصوف در تربیت فرزندانش در
حالیکه خود و فامیل وی نیز
تعلیمات قناعت بخشی نداشت
توانست از فر وشن اشیاء
منزل و مزد دست خویش یا صبر و
شکنیابی وحو صله فراخ درجا لیکه
در شرایط اقتصادی نامناسبی قرار
داشت فرزندان صالح تقدیم جامعه
نماید .

در انواع تصایع ارز شتمند این
خانم با تدبیر است که فرزندان وی
بر علاوه داشتن سویه تعلیمی بر درجه
لیسانس و بکلوریا با مطالعات بیکری
از آثار دانشمندان بزرگ خواهان
اکمال تعلیم و اطلاعات شان
میباشد اکنون میر من ماهپروردیوسفی
باداشتن چنین فرزندانی که در ذیل
معرفی میشوند خود را بختیار
و مسروور میداند :

۱۔ بساغلی خلیل الله درجہ
تحصیل بکلوریا ما مسروور در هوای
پیمانی ایران .

میر من گل بی بی مادر ممتاز

درجہ سوم



۳۔ غلام حضرت لیسانس بوهنخی
حربی در فرقه یازده ننگرهار
مصطفوف وظیفه میباشد .

۴۔ غلام نبی فارغ التحصیل صنف
۱۲ لیسانس جامی فعلما مور نا حبیه
ششم شمار والی هرات .

۵۔ عبدالواسع متعلم صنف چار
مکتب .

۶۔ قایدو مصروف امور تد بیر
منزل .

۷۔ ناز برور متعلم صنف ششم
۸۔ گل مکی متعلم صنف ۱۶

لیسه میری
لیسه میری

۹۔ پشتونکل متعلم صنف یازده
لیسه میری

۱۰۔ مهمندی متعلم صنف ششم
مکتب تسوان

میر من گل بی بی در خانواده فقیری
بدنیا آمد و تحت نظر پدر و برادر
خود سواد آموخت و یکی از زنان
متدين روز گار خود است .

زندگی میر من گل بی بی از ابتداء
از نگاه اقتصادی چندان قناعت بخشن
نیود و این خانم با دردار و همه اول
ازدواج احساس میکرد که شوهرش
نمیتواند زندگی آنها را به تنها بی
بیش برد چون شرایط آن زمان
ایجاب نمی کرد تا زنان نیز دوش
بدوش مردان کار کند بناء به آموختن
عنر سو زندوزی و انواع دوخت علاقه
گرفته و بزودی شروع بکار کرد
و بزود ترین فر صفت توانست در
پهلوی معاش ناچیز شوهرش وی
نیز عایدی بدست آورد .

بعداز مدتی شوهرش تقاعد کرد
و شدیدا بیمار شد و تمام مشکلات
خانواده بدوش وی افتاد و این زن
بدار کار در راه رساندن فرزندانش
از سعی کو شش دست بردند
و قسمی که آرزو یش بود فرزندان
خویش را برای خدمت به جا معا
تقدیم نمود .

فر زندان میر من گل بی بی معرفی
میگردند .

۱۔ غلام رحمن لیسا نس بوهنخی
حربی بحیث استاد حر بسی
بوهنخون ایفای وظیفه میدارد .

۲۔ غلام محفوظ لیسانس اکادمی
بولیس مامور پو لیس .

میر من هر یہ مادر قابل قدر



میر من مادر قابل قدر سال
۱۳۵۴ از ولایت ننگرهار است
بیست سال قبل با فقدان شوهرش
بارگران زندگی بدوش افتاد در
حالیکه پسر بزرگش در صنف دهم
رکوچکترین آن دو ماہ عمر داشت با
نابسامانی عالی روز گار رو برو شده
وزندگی چهره مایوس کننده ورنج
آورش را برایش وانمود اما شهامت
وعزت نفسی که در نهاد این میر من
از خود گذر سراغ میشد کمک و
دستگیری هیچیک از اعضا مستعد
و فامیلش را متحمل نشده و با یشترکار
وزحمتکشی و نیز فروش زیوراتی که
در زندش خیلی عزین بود مبارزت و روزیده علم ورفتند به مدرسه سوق داد . این

زن با شهامت بر علاوه تربیت فرزندان
خدوش دوپسر خواهش را که پسر
اندران خودش نیز بودند اعماشه نموده
دولتی کابل و مانند فرزندان خود را لوحیم فارغ التحصیل
تریبیت ایشان پرداخته تا آنان نیز
دارالعلیمین عالی ننگرهار را معلم در
افراد صالح وطن بار ایند .

۶۔ بساغلی محمد قادر با درجہ
میگردد .

۷۔ بساغلی محمد طاهر لیسانسی
طب کابل دوکتور روغتون فرقہ فواید عامه ولایت لغمان .

۸۔ محترمه راحله مصروف امور
منزل .

۹۔ بساغلی محمد طاهر متعلم
صنف دوازدهم .

۱۰۔ بساغلی محمد علی معلم در متوجه خواجه
مسافر کابل

۲۔ بساغلی نصرالله فارغ لیسا
خرد ضابطان فعل ضابط استحکام

قوای کندهار

۳۔ محمد داود با درجہ تحصیل

بکلوریا معلم در متوجه خواجه
یازدهم و ترجمان لسان انگلیسی .

میر من مسیحه مادر قابل قدر



میر من گل همکی مادر قابل قدر



میر من گل همکی آوانیکه اطفالش
صغری بودند شو هر ش را ازدست
داد و در کمال زحمت و تکلیف در
راه تربیه اطفالش گام بر داشت.

باوجود یکه در شرایط اقتصادی
خیلی محدود بسی می برد ولی
توانست نه فرزندانش اعضا عاطل
و تاحد توان کو شیده است که
آنها در راه کسب تحصیل تشویق

کند گر چه ادامه تحصیل برای
فرزندانش در شرایط محیطی ولایت
پکتیا از لحاظ دوری راه نبودن
ضروریات درسی و رسم و رواج‌های

خرانی مشکل می نمود ولی میر من
گل همکی باهمه این مشکلات مبارزه
کرده و فرزندانش را شامل مکتب
نمود.

۱- بنی‌الله محمود فارانی لیسانسه

پوهنخی شریعت معاون روز نامه

ملی ایس.

۲- داوود فارانی، ناطق و ممثل

و نویسنده در رادیو افغانستان

ایفای وظیفه مینماید.

۳- اسماعیل اسیانی باداشتن تعلیمات

خصوصی نویسنده و شاعر.

- مسعود فارانی

راپورت و مهتمم مجله میرمن.

۵- فاروق فارانی، رباعی سرای

میکردن درس زندگی می اموخت.

۶- محمد زمان خزان درجه تحصیل

مصروف تعلیمات عالی در آلمان.

۷- محمد یوسف خزان متعلم

صنف ششم نسوان گردیز

۸- محمد یوسف خزان متعلم

صنف ششم نسوان گردیز

۹- محمد داؤد خزان صغير است.

- ۴- بکلوریا مامور ترانسپورت.
- ۵- بیفله حلیمه خزان در حة تحصیل بکلوریا سر معلمه مکتب نسوان گردیز.
- ۶- میر من سلیمه بهار بیکار
- ۷- محمد امان خزان متعلم صنف ششم نسوان گردیز
- ۸- محمد عثمان خزان متعلم صنف هفتم لیسه گردیز
- ۹- محمد یوسف خزان متعلم صنف ششم نسوان گردیز
- ۱۰- محمد زمان خزان درجه تحصیل مصروف تعلیمات عالی در آلمان.

وطن به آن مبارفات می‌کند معر فی
میکردد:

۱- دستگیر شکو فان لیسا نسه
ادبیات

۲- سازه تحصیل خصوصی.

۳- محمد داؤد لیسانسه حقوق

استاد پوهنخی حقوق.

۴- یعنی هو ما، ما مستر

علوم تحقیکی استاد تحقیک کابل.

۵- طاهره بادرجه تحصیل بکلوریا

معلمه می‌اعمر ننگر هار.

۶- حبیب محصل پوهنخی

ساینس.

۷- زلیخا بادرجه تحصیلات دینی.



هفت آن تحصیلات عالی دارند و چهار
دیگر وفات یافته اند هفت فرزندیکه
تهره زحمات بی پایان موصوف و بیا
تقدیم نمودن آنان منعیت افراد صالح

موصوف شاهد رنج های بیکران بود
درین آوان تمام مصارف خانه را
از دست مزد خویش تهیه نموده
واعاشه فرزندانش را مینمود تاینکه
بعد از چهار سال در و لایت فراه،
هرات، کند هار، غزنی، ننگرهار
همراه با شو هرش به مسافر تهای
طاقت فر سا پر داخت.

شوهر موصوف درسفر برای جهت
دفع از وطن عازم ولایت هرات گردید.
و مدت چهار سال دوری از شو هر

میر من مستوره مادر قابل قدر سال
۱۳۵۴ ازولایت کابل خانمی است که
از خانه پدرش سید حسن که مرد
ادیب و دانشناس و شاعر توانا بود
مقدمات فرهنگ ان عصر را فرا
گرفت. موصوف سی و هشت سال
قبل ازدواج نموده و تهره ازدواج
شش فرزند می‌باشد که یکی آن پدرود
حیات گفت و پنج تن دیگر را که پدر
در آوان طفویلیت اینها را ترک گفتند
خانه های کرایی و همسایه نشینی
درس زندگی اموخت و با تدریس
مضامین دینی و روحانی، لبا سهای
همسا یگان ائمهم با پول ناچیز
فرزندانش را اعانت می نمود.

از آنجائیکه نامبرده با سواد بوده
رسانی پروردۀ پدر دانشمندش بود
شبها با خواندن اشعار پدرش فرزندانش را تشویق به سروdon اشعار
نموده و احساس لطیف سروdon شعر
را در افکار شان شکو فان می نمود.
ازی! وی شبها با وجود خستگی
کارهای روزمره با گفتن قصه های
انتباهمی کودکانش را که در شب
زندگی داری هادر با عالم‌گردی اشتراک
میکردن درس زندگی می اموخت.
این خانم قدکار باهمه مشکلات

میر من آمنه مادر قابل قدر

میر من آمنه مادر قابل قدر
۱۳۵۴ شصت و چهار سال قبل در یک
خانوارده دهقان در قریه آبدره پنجشیر
چشم به جهان گشود و در سال
۱۳۰۵ با یکی از پسران خانواردهایکه
دران کار و زندگی میکرد ازدواج
کرد. و بعد از تو لد دوفرزند شن
شوهر موصوف درسفر برای جهت
دفع از وطن عازم ولایت هرات گردید.
و مدت چهار سال دوری از شو هر

هان، از شما راستی دوری میکنم، شاید
دویدند و بزویدی آنرا باز از صورت زیبده
نحوی نمایند یا اگر نکنند.

من اینطور فکر میکنم.
نصره همیشه اینطور فکر میکرد که دیگران
بیشتر از خودش به سرو وضع او ارزش
فایلند.

نصره وقتی در اتفاق خود گام می نهاد
مادرش را بیاد می آورد و روز عای دشواری
را که بخاطر تربیت گذرانده بود، روزهای
در نظرش مجسم میشد که مادرش در حالیکه
سره صورتش از شدت عرق تر شده، ذیر
پغل خود چند تا نان را می آورد و با اینکه
از چهره اش آثار ناتوانی و خستگی بیش
بود با لبغندی و آنmod میکرد که کاملاً
سرحال است.

با بیاد آوردن این خاطره هادر چهره نصره
هم گرد تاثر می نشست و بروی پیشا نسی
فرachsen خطوط زیادی نقش می بست.

نصره در آنروز ها میدانست که اولین
مزد کارش را خواهد گرفت و اغلب این
می اندیشید که برای مادر خود چه هدیه می
می تواند تبیه کند تا اینکه باز گذشته را به
یاد آورد و آنروز را که مادرش گفت بود:

خانه یا کوچه، هر چه عست برای من
زیاد ارزش دارد و اما تو وقتی پولداشندی
برای این خانه باید فرش بخری.

نصره انعکاس آواز مادرش را از چار
طرف اتفاق خود می شنید:

خانه یا کوچه ... باید فرش بخری ...
مادر نصره در حالیکه ذیر سایه درخت
بزرگ و تونمند نزدیک سرگ برگشته درخت
تکیه زده و چند (پنداش) لباس هم پهلو پیش
قرار داشت و انتظار فرزندش را می کشید
خواب بروی دیدگان او سایه افکنه بود.

آواز بجهه های کوچه بلند شد:

نصره آمد ... مادر نصره! نصره پسرت
آمد، بر خیز بیدار شو ... و او هر اسان وقتی
چشم گشود نصره در برابر شو قرار داشت.
آندو یکدیگر شان را در آغوش گشیدند
نصره درینحال بمادرش گفت:

مادر، از من خواسته بودی که پولدار
شدم برای خانه فرش بخرم، اینکه برای خانه
فرش خریدهام.

زیبده نصره را راه را کرده حالیکه حلقه بی
از اشک های ناخن گرد چشمان گشتنگش
نقش بسته بود و بروی گونه هایش می
لغزیدند، آواز خله بی گفت:

نمیخواهی باما بگردش بروی؟

من خانه را فروخته ام، دیگر خانه ندارم.
ونصره هم به گویستن آغاز کرد، هر
دو بیضدا می گویستند و بجهه های کوچک
در دور ویرسان باشگاهی گاوشگر انه آندو
را تکاه من گردند و نمیدانستند که ایندو
و بعد از آن که از جمع آنها دور میشد با
عوقن خوشی چرا میگردند.

(یابان)

تقدیم بحادرم که در همه عمر رنج تربیتم را گشیده.

فرش خانه

نوشتۀ ابراهیم سایق

باشد دو باره شنید که:
این خانه چه بدد ما میغورد، خانه بی
که فرش نداشته باشد، اصلاً با کوچه
چه تفاوت دارد؟

و او با خشم جواب داده بود:
خانه یا کوچه، هر چه عست برای من
زیاد ارزش دارد و اماتو وقتی پولدار شدی
برای این خانه باید فرش بخری.

مادر نصره وقتی اینها را بیاد آورد اشک
دور چشمها یش نقش بست و از جایش
بلند شد و بسوی خانه نگریست و بعد به
دستهای خود نگاه کرد و گفت:

چه چاره، دستهایم، همین پنجه های
لعنی طاقت ندارند ...

نصره از درس فراغت حاصل گرده و در
شهر زندگی میکرد و بزویدی برای خود گاری
هم یافته بود.

او هم مانند مادر خود موجودی کم حرف
قانع و سر برآ بوداین جوان بلند قتو ولاغر
اندام هم عروقت از گارهایی می یافت بزویدی و عجله
خودش را به اتفاق میرساند و وقتی خودش
رامیان سکوت و آرامش اتفاق نهاد می
یافت اندیشه ها و خیالات بسراش می
آمدند و او را بخود مشغول میکرد.

نصره گهدر خودشود و هیجان گمترسراخ
داشت اکثرا از جمع دیگران و آنایکه با او
سر و کار داشتند، گوشه هی گرفت و خودش
را در یناه تنهایی می سپرد، گاهی عدوی
از او میگردند:

جزا شوهر نمیکنی؟

و جواب خودش را بیاد می آورد که:
من زحمت میکشم، عرق میریزم و نصره را
بزرگ می کنم، اگر شوهر بگیرم سرنوشت
بیسرم چه خواهد شد!

و باز پرسش های دیگری از همین
فهمان.

زیبده با بیاد آوردن این خاطره ها نقش
لبخندی روی لبانش هویا میشد و بزویدی
مانند آفاتایی که در روز ابر الود از گوشه
افق برای لحظه کوتاهی خودش را بینما یاند
و محو شود، محو میشد و دو باره چشمها می
خسته و نگران او به نقطه بی از زمین اتصال
رد داده بود.

او در آغاز جوانی شو هرش را از دست
داده و با پرسش نصره زندگی میکرد گاه
گاهیکه زنها از او میگردند:

از شوهرت برایت چه مانده؟

ما بوسانه جواب میداد:

مال خدا یک خانه غریبانه و یک بجهه.
زیبده گرچه خواستگار از زیادی بعد از
برگ شوهرش داشت و اما بخاطر تربیت
نصره از این کار شانه خالی گرده و جواب
رد داده بود.

او در آنروز ناتوا نتاز همیشه و در مانده
نراز بیش که دیگر توان گار گردن را نداشت
بنگر فرو رفته بود و بیاد میاورد که در
گذشته با تحمل چه دشوار یهای تن در داده
بغواری و زحمت تن در داده ام تا اینکه او به
واما اکنون بذریش گوچکترین گاری هم
از او ساخته نیست.

ند نظرش آمد که روزها دوباره به عقب
از دیگران عقب مانده.

با زمزمه این جملات دو باره ایگستان خود میگفت:

زیرنظر: محمود فارانی
تئیه و طرح: ظاهره نالان

شعر

آئینه دوران

در محفل سرستان، «تو شمع شبستانی»
در شعله حست من، پرسوخته بروانه
آن وفاداری آئین سویل هاست
آنین دورانم همچون دل پیمانه
(دکتور سپیل)
۱۳۵۴ جوزا ۲۵

باداغ دل سوزان از حسرت جانانه
ما ترک همه کردیم وقتی به میخانه
درین خراباتم باساقی و می کارم
شاد است حیات ما با مردم فرزانه
صد جام پیایی ده، درین تکاه است
سر هست و خرابم کن ای ساقی مستانه

از نامه های دلداران نامور قاریخ

یک نامه دیگر گونته به دلدارش
شتاین خانم.

هرگاه بمن بنویسی گم خواب راحت گردهای
کویا در تمام روز قدرت چدیدی برای انجام

امور بمن هیدهی *

خداآندگار جها نیان ترا در پناه خویش
تکیدارد *

از هنگاه میکه من در پناه عشق تو احساس
از امیش و بقانه هدم ، جهان و آنچه در او هست

برایم دوست داشتنی و زیباست *

من از زهره نامها، تنهایم ترا برگزیده ام
و باهنگ آن زنده هستم - زنده ام اگرچه

از تو دورم !

بلی فقط برای تو و بخاطر تو حیات بسر
میرم !!

ولفانگ

لهه تو گی

سترنگی به خجال ایوه یاره
سوداگر گزی هراوی سترنگی خوبیویته
سترنگی بعثبرگی ترقا چار گرم
گهی خوار دسترگو وویتم مینه
سترنگی ذره ته ضرر پیش گمی
بیابی دیاز پوشانی پیش گزوه
دسترگو نم می ندو چیری
یاریه خنجر ذره پرسو ویشنلی یوه
سترنگی زمایه والاکن نهدی
چیری چه گورم راهه جور گی فسادونه

فاله رس

نی دست به زلف لاله بوش تو رسد

نی لب به لب شکر فروش تو رسد

گوتاهی قد تو برای دل هاست

ناناله قلب هایه گوش تو رسد

شفایی

دیک شاهکار کوچک حافظه

ستگ

چون جامه زتن برگشتد آن مشکین خال
ماهی که نظر خود ندارد به جمال
درسته دلش زناگی بتوان دید
ما نندۀ ستگ خاره در آب ن لال

نامه به مادر

ای پسر ستار شب بیمه دی
ای که جن باد فدای دل تو
گله های تو بیر بشانم کرد
وز تو صد نا له دلگیر ر سید
گر بپیر دیسر نا خلفی
راست از پسر ت رنجیدی
کردم از هادر خود صرف نظر
جان فدای تو چه می پندا دی
بازی ورقص و تماشا عیج است
زم اذپیر خدا کم گله کن
وز تو نازک دلی آموخته ام
از: دکتور حسین

ای ترا بپره ز من غم خواری
ای که از عشق شد آب گل تو
نامه ات آمد و گویا نم کرد
اندکی نامه من دیر و سید
ناله کم کن که ندار د اسلی
چونکه از من خبری نشیدی
به گهان که چو د فتم به سفر
شکوه از عاطفه من دادی
بن تو دنیا همه نزدم هیچ است
نامه گر دیر رسید هو صله کن
که به جان از غم تو سوخته ام

لندی

تر تادی غم لاو قادر دی
ته گله گله غم دی تل راسه دینه

غم دی کمیس نهدی چه زوب شی
زما دعمر سره سم دی ستاغمونه

گل می په لاس درته ولایم
یاما گل واخله یار سخت را که چه خمه

گلان لخاورو پیدا کیزی
زما لالی تر گل نازک خاوروله خینه

چه ماز دیگرسی زیمه می پنهانی
په گودر چویشی دهنگیوکتارونه

جانان می گل لدلاسه نه اخلي
دا سمان ستوری به جرگه ورته لیرمه

سبابه بیا کم با دیزی
ددبست گلان بستالمشی بویونه

خیال دوصالنه هیخ کم نهدی
زه تسلا دزپگی خکه پری گومه

سبابه لور چنارتنه خیز
بادبه پویشتم چه یار می خویلی دینه

په لاری خم توله خنگیز
پی خوبه نه یم دیارغم می خنگوینه

دهزادیگر ذکر یه لهره
په روغه وا یه در لخورد سلامونه

عمر می بول یه غم گن تیرشو
خاوند خدایه خوشحالی یه گله دینه

هنگام غروب است از خورشید فروزان
از: محمد آصف فکرت در دامن غروب،
هاندست فرو خی،
تابنده، ولی آمدن شب،
میکاهد ازو لحظه به لحظه
در دامن این نوریکی پارچه ای رسیده است.
با کاهش انوار پسین تابش خورشید
اویز همیکا عده همگام،
ذرات و جوش
آن ایر دگر نیست،
رفتند فرد گویا در چشم خورشید
ای دختر؛
ای گرم تر از چشم خورشید
ای آنکه زم روی خوش گر فتن
ای کاش هرام،
آسوده همیسا ختن از زحمت هست.

از: سپورم زریاب

پخش ۲۰م

سکانه

چشمانتش رامحکم بست سرش را بالا کر دن
من...مرا نمیشناسید؟ چندسال پیشترم
وبلاس رادر حلقت ریخت.

-۵۶-
دهاش را بایست دستش پاک کرد و فیاض
حق بجایی بخود گرفت و گفت:
سویکن گلوبم راهیسوزاند.
به عجله گللاسی دیگری بر کرد. چشمانتش
را بست. بادستش گلوبم رامحکم گز نمود
گللاس رادر حلقت ریخت.
بازخواستم از جایم برخیزم بروم به انقام.
بوی زننده رویم سنگیتی میگردد. تامتوچشند
من حرکتی کردم، یمن دید و با التمسار
گفت:

-خواهش میکنم بنشینید!

از جایش برخاست. بنتظر سما
چطورم؟

نکاهم را پایین انداختم و گفتم:
سزیبا.

معشکرم.

با خوشحالی بخند زد و داده داد:
اما افسوس که (واستکو) این رانمیداند.

-چه رانمیداند؟

-که من زیبا ستم. بینید، (واستکو) هم
حیلی زیباست. خوب به تصویر نگاه کنید.
ها، امامن (واستکو) راهیچ وقت نمیدهاد.
تفربا همه سگ های این ساخته از دیدهاد.
جزاینرا.

-عجب است اورا بامن عیجوقت نمیدهاید؟
-نی، بانسا نه تنها.

-تنها؟ فکر میکنید من او را میگذاشتم که
تنبا برود؟ شما بسیار ساده هستید.

از این کب آخرش بدم آمد. احساس کردم
دویشانی ام دوخط باریک افتاد. از بازوی چوکی
گرفتم. میخواستم برخیزم بروم به انقام. زن
یکبار مثل اینکه بهمن حمله کند، خودش را
رویم انداخت. دودستش داروی شانه ها یم
کنایست و گفت:

-بنشینید خواهش میکنم!

بعد سوی آشیزخانه رفت راه رفتش بنتظم
عجب هم آمد. با خیز و جست راه میرفت. گوشت
های تنش تکان میغورد. از آواز بهم خوردن
تلروف دانستم چیزی برای تو شیدن هی آورد.
چند لحظه بعد باعهان خیز و جست آمد. کاسه
کوچکی روی میز گذاشت. درین کاسه پارچهای
مکعب شکل بین بود. بدون اینکه بهمن بینید، با
جست و خیز به آشیزخانه بازگشت. خیالم آمد
که عها! گوشت های تنش را تکان میدهد. باتنوسی
بازگشت. درین تو س بوتل بزرگ و تیره رنگی
بود دو گللاس بسیار کوچک. یتونس دا روی
میز گذاشت. با چشمانتش کو چک و سر خش
بهمن دید و بیرسید:

-برخیزم؟

-نمیخواهم بینم. بلکارید آخرهی ود
پشت گارش.

مثل اینکه متوجه ناراحتی هن شده با آواز
خشکی ادامه داد:

-پرسید:

-چه میخواهید بنویسد؟

-هیچ.

چیزی نکفت. اما سویم ببدید دید. باز به
آشیز خانه رفت. گللاس بزرگی آورد. بیخاش
نشست و سربوتل را باز گرد و گللاش را پسر
گرد چند جرعه راهیزه مزه گرد. اما بعد

روی دیوارها دیده میشد. روی الماری چند
کتاب کهنه و کنار آن گل های مصنوعی و گونه
دیگریک تلویزیون نسبتاً بزرگ گردیده است.
در پله های الماری تصویر زیبای زن جوانی
نمیکند:

-این بوی (واستکو) راهیدهد.

باز بایک چست از جایش ببرید. نزدیک
جوکن هم آمد. پارچه چرم را پیش بینی ام
گرفت.

بارچه چرم بوی زننده میداد. با هیجان عجیبی
نمیکند:

-ببینید.. ببینید.. افسوس که شما بموی
اورا نمیشناسید!

نزدیک بود خفه شوم. با تمام قدر تم
میگوشید نفس نکشم. نفس را داد سینه
حبس کرده بود. نمیدانم چرا با سرمه اشاره
نمیکند.

چالاک راه میرفت و درین حال گوشهاش تکان
میغورد. سگ دیگری که گوش های او بیخته اش
باکحال است که دکانه بیش میداد. سگ کسی هم نمیگذرد
که به اسپ شباهت عجیبی داشت و بانفوت
متوجه تسمه چرهی شد. سرش را خم گردد
های دیگر. اما این سگ را که تصویر بیش بود
روی روم قرار داشت هیچ نمیده بود. سگی
با پوزه چنان دراز و گردان عریض. به تصویر
زن جوان اشاره گرده برسیدم:

-این خانم گیست؟

زن با عصیانیت گفت:

ترجمه و نگارش خلیل عنایت

چون عشق بسر اغ قان آمد در خانه را برویش بگشائید

تقدیم به پدران و ما دران و همه جوانان

از تباطط دوستی بین دختران و پسران و معاشر تیکه بین آنها وجود دارد اکثراً والدین، جوانان را، نگران میسازد زیرا اکثر آنچین دوستی ها سنتگ تهداب وزیر بنای زندگی جوانان را تشکیل میدهد و همچنین در بدو دوستی ها است که جوانان به روحیه اخلاقی کر کنند و شخصیت و دیگر خصوصیات یکدیگر بی همپرورد.

دکتر کوستا شکین درین مورد مطالعات عمیق و خیلی زیاد دارد و درین خصوصی مکاتب زیاد از علاقه فکر میشود کلمه عشق و عشق ورزیدن به اصطلاح جوانان بحیث یک راز بوده و راجع به آن میتوان به آسانی از دوستان و بیکان مشورت گرفت زیرا والدین با چنین کلمات و کمک و مشو رهبر اینباره چندان دل خوش نشان نمیدهند. به این لحاظ راجع به خصوصیات احساس اولین یاعشق اولین میخواهم توجه جدی والدین دختران و پسران جوان را که فر زندان شان در آستانه جوانی قرار میگیرند. جلب نمایم. دانشمندان و متفکرین تعریفات زیاد راجع به عشق و محبت دارند. بوشکین شاعر بزرگ به عشق چنین گفته:

(عشق فر ما تبر داد سن و سال است و این جوانی است که عشق در خد متض قرار میگیرد) اکر والدین جوانان بخواهند یا نخواهند از سنین یانزده به بعد دوستی و محبت بین پسران و دختران آغاز میشود.

نخستین بروخورد میتواند تعیین کننده سعادت آینده باشد. مندان اخذه نموده که باز گو کر دن و تشریح مطابق آن برای دختران و پسران جوان خیلی با از زش است. دختر جوانی مینویسد: لطفاً آقای دکتور برایم بنویسید که آیا عشق و محبت ورزیدن چیست از شما خواهش میکنم در تشریح این کلمه مرآ کمک کنید.

این سوال بشکل بسیار طبیعی اش در طول قرنها بین انسانها مطرح است اما جرا جوانان از مدیر مجلات



یک چهره گویزان و متفکر

متین و امیدوار!



آرایشی که اگر صادقانه بنیانگذاری شده باشد چون ابر بهار زود گلر نغواهد بود.





جوانان زیادتر مربوط به والدین حینیکه ما در شو را پیش از خواب میباشد هستند والدین که حتی از میتو سد به مادرش می گوید مادر جان آزادی های طبیعی احساس و علاوه در تلویزیون دیگران اینطور یکدیگر مندی فرزندان شان بشکل حسادت مندانه آن جلو گیری و مما نعت می نمایند احساس عشق و محبت در وجود انسان ها بشکل مستقل آن مو جود انسان ها رنگی ما نند خصوصیات جنسی بسیکولوزی و احساسات اجتماعی و اخلاقی را دار میباشد ازین لحاظ است که حل این کلمه برای والدین خیلی ها مشکل بنظر میرسد تو جه عمدۀ زیاد تر باید به سوال حساس و باریک که عبارت از خصوصیات جنسی است مبدول گردد والدین اکثر از نظر و دید دیگر آن تأثیرات عشق او لین فر زندان شانرا محفوظ میداردند و از نقطه نظر حفظ حینیت خا نوادگی از آن هراس دارند در حالیکه چنین یک موضوع یک امر مطلق طبیعی بوده اگر آنها دوستی و محبت کند به تر بیت درست فر زندان شان با پیش آمد متین یک جوان بر داخنه باشند هیچ خوف و هراس پختگی و شایستگی خود را بشکل باید از بر خورد عشقی و معقول فرزندان شان نداشته با شندتر بیت خانوادگی میباشد مثلا هیچ کاه دختری دوست ندارد که پسری بشکل لاو بالی در کوچه و بازار او را تعقیب کرده و به او اظهار دوستی و محبت کند.

با پیش آمد متین یک جوان شانرا در نظر داشته و انتخاب فر زندان شان را برای آینده زندگی ایده آل آن بطرف مقابل نشان داده و مواردین اخلاقی، کرکن و شخصیت اصلی خود را قیمت میدهد. والدین در چنین مراحل مکلف اند که حداقل سطح و اندازه تر بیت فر زندان تعليم و تر بیت در رشد اخلاقی شانرا در نظر داشته باشند و انتخاب فر زندان شان را برای آینده زندگی خانوادگی میباشد مثلا هیچ کاه اینها در بالا ترین وجه احترام بگذا رند نه بخاطر آنکه پسر شان بآنها تحلیل و فهمانده شود.

جوان شده و بسوی دختری تمايل پیدا کرده و برای آن نذر بد هند و یا در وجود یک شخص نفوذ نمی نماید بلکه احساس اولین ممکن در مجلس مهمانی، مجالس رقص، در کنار ساحل احترام بگذا رند تا واقعیت و اهلیت ایده آل های فر زندان شان معلوم گردد. باید متذکر شد که این دختر را یکانه دختر زندگی برای پسر خود بدا نند بلکه بخاطر آن میباشد، مجالس رقص، در کنار ساحل ایسران ظهور نماید اما محبت و ورزیدن در تهاد هر فرد بشر از بدو خلق میباشد منتها در جوانان این احساس زندگی تر میباشد

و در هر شخص به اشکال مختلف عشق ظهور مینماید. جوانان با جنس مخالف خود به نحوی از آنها محبت و عشق میور زندگی که گاهی این محبت ها ظاهر شده و در بعضی ها هم ظاهر نمیباشد مثلا انسان ها بادیدن یکدیگر، صحبت کردن، نشستن قلب که مظاهر یکانه الهام عشقی است داشته باشد.

باقدار

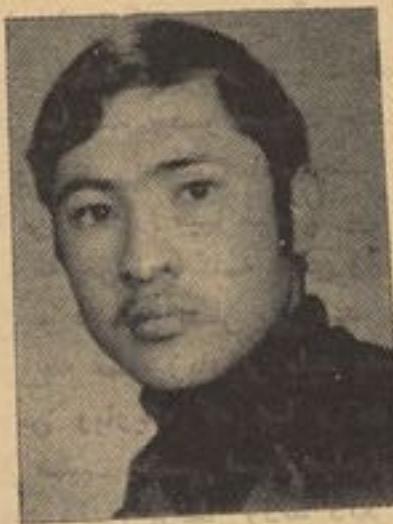
گردش عاشقانه

پسری در صنف چهارم مکتب

خود را میباشند اما والدین شان این احساس درونی آنها را درک کرده نمیتوانند.

جو ازان پیروامونشن

حر فیز



غلام سخن «نظری»

از منزل تختانی فروشگاه بزرگ
افغان مینویسد:
یکی از مشکلات عمدی که امروز
اکثر از جوانان بان روبرو آند خواه
فایت پسندی و عنعنی های در سود و
بی معنی است که در اکثر خانواده
هارواج دارد.

اگر جوانان بخواهند که این رسم
ورواج های بوج رابه خانواده های
خوشی معرفی و اصرار آن را بقیرما
ننداز طرف بزرگان غامبل منکوب
وسر زنش میگردند و متمم به خود تماشی
و فرنگی پسندی میگردند. در حالیکه
حقیقت غیر ازین است.



بیگله رقیه جلیلی صالح زاده متعلم

صنف ۱۱ عایشه درانی:
در گذشته، اگر بین معلم و شاگرد
فاصله ای عمیق ورزف وجود داشت
اما امروز خو شبختانه در اصول تعلیم
و تربیه تغیرات اساسی صورت گرفته
وروابطه معلم و شاگرد شکل کاملاً
تازه ای یافته است.

ولی باوجود این هنر مشکلات
جوانان حل نشده است وابن بدایل
اینست که معلم و شاگرد یکدیگر خود
رادرک ننموده و این امر باعث میشود
که در بین معلم و شاگرد فاصله ایجاد
گردد.

او داسی رواني عقده ور تنه
ایجاد بپرسی، چه بیخی دمطالعی خخه
لاس اخلاقی.

دوی داسی سوچ کوی چه گویا
اصلاً دمطالعی او لوس است بعد ورسه
له فطر ته مل شوی نهدی، او نشی
کولای چه دلیسیه اود علاقی و پر مطالع
او دزوند نه غوره لار بود نسی او
رهنمایی زده کاندی.

نو خخه احساس دحقارت کوی او
تل ورسه دزوندانه تر پایه داغده
او غوته ملهوی خخه دوی دمطا لعی له
اصولو سره آشنایی نه لری، نه پو.
هیزی چه خرنگه باید بسو کتاب
ولولی، او دهجه خخه اعظمی استفاده
او کهی یه لب وخت کنیی تر لامه
کاندی.

دابنکاره چه هر خه او هر کاری
یواساس او بینا ولار دی، که جیری
دهفوی د اساساتو سره آشنایی وجود
ولری، او بدی هکله ورسه کا فی او
 بشپر آگاهی دی تو هر و مرد، دخبلو
لو ستلو خخه بی بهری او بی برخی
نه پانزی.

دروانشناسی یوه چه علماء بدی عقیده
دی، چه باید مطالعه کوونکی دمطالعی
لوستل او بینا ویل بردو برخو و ویسی
بدی معنی که یو ساعت مطا لعه کوی
باید ددی یوسا عت بخخه دولس یا
پنخلس دقیقی کتاب ولولی، او وروسته
له لوستل کتاب ایسته کری، او باتی
وخت لوستل شوی مطالعه یه خبل
ذهن کنیی سره منسجم کاندی او بینا
یی به تقریری او جیر ویلو بیسل
وکپی، او دلکچر یه دول همه مطالب
تکرار کاندی.

اما بله چله روانی علماء او یو هان
پدی عقیده دی، چه دمطالعی وخت
باید بردو مساوی برخو ویشن شی.
یعنی که لوستونکی دوه ساعته مطالعه
کوی باید یوسا عت صرف او بواری
کتاب ولولی، او بله گری لوستل شوی
مطالب یه شفا هی دول او بیه زوره
دلکچر پهشکل بیان کاندی.

البته دو همه نظریه زیارات پیرون
لری او معقوله بریشی ربنتیا همد یو
کتاب لوستل اود همه دمطالبو بیابیا
بیان دلکچر یه دول ذهن نه رشد ور-
کوی، او مطالب دیر زر ذهن نشینه
کیدای شی. مگر ددی پور ته مطا لب-و-
سره سره دمطالعی دباره، آرام محبط
تواره فضاء هم ضروری، خومغزاو
ذهن یوازی مطا لعی ته متوجه شی
او دنوره افکار و دنفود الباره چه مطالعه
گیوه و یه کوی لار ور تکه شی.



خیر نه اولیکنه: محمد عظیم «هو شمند»

دروانشناسی له هم خی باید خر فنگه مطالعه و کرو!

البته ن ورخ مطا له یوه له
وکپی او هفوی ضروریا تو خخه
شمیر له کپری، او بوازی دمطا لعی
سره خه ناخه مینه او علاقه لری، دیر
 بواسطه نه یوه حاصلید لای شی،
او دزوندانه برسن تو نزو او بسرو
کولای. نوشکه اکتر اما یوسه کپری او
حتی دسی مر حلی نه رسی-ری
کیدای شی.



هنگامیکه کتابی را یامانت میگیرید...

شاید شما اولین کسی نباشید که در معامله کتاب بدحسابی کرده‌اید..
آنقدر تعداد این بد حسابها زیاد است
که در مورد امانت دادن کتاب داستان
نهاده امثال فراوان بوجود آمده است.

اگر آرزو دارید که از صفحه «کتاب خورها» بیرون بیانید و در شمار
شخص خوش معامله قرار گیرید
یعنی چند دستور ساده راز عایت کنید.
همینکه کتابی را با مانند گرفتید
خستین کار شما جلد نمودن کتاب
اید باشد تاز آسیب های احتمالی
نظیر لکه، آتش سگرت وغیر محفوظ
ماند.

بیبیچوچه و بیبیچ صورت کتا بی را
که امانت گر فته اید بشخص ثالث
واگذار نکنید، زیرا شما حق ندارید
که مال کسی دیگر را بدوسست و
آشنای خود بد هیید .

هر گز کتاب امانتی رادر کتابخانه
شخصی خودتان جای ندهیید. زیرا
مکن است که این کتاب در شهر ایط نو
ارفقاء جدید شزاده نس پکیر دو جدا
سدن از آنها برایش دشوار شود...
یاد تان باشد هنگامیکه میخواهید
تابرا بصرا حبس پس بدهید، هیان
صفحات آنرا بدقت نگاه کنید که
بیاد کاغذ یانمه ای رامیان آن ها
راموش کم ده باشد.

و زندان خود داشته باشد پدر و پسر
وموجودی اند که بیشتر از همه چیز
ردنیا باهم نزدیکتر و صمیمی ترند.
محبتی که بهم دارند، پاکترین
گرامی ترین محبت ها است.
البته بعضی جوانهای اند که بو-
لایف خود در مقابل پدرانشان کسی
وجه همکنند و البته شما که مستتنا هستید
باید برای پدر تان خاطر نشان سازید
که باید چنین رویه در مقابل فرزند
جوان خویش داشته باشد و از همه
بهمتر نفاق و تبعیض
را که بزر گرین دشمن
آنواه است باید در فامیل خویش
ولید نماید امید واریم پدر تان با
حسا س پدری که دارد درآینده
حرفها و خواسته های معقول تبان
نیکو بی و فرخ دلی استقبال کند
خدا بخواهد که زندگی ازدیک به
ام نصیب تان گردد
به امید خو شیختی شما

مادر !

مادران مادر چو شاخ گل مرا در سرای آب و گل پر ورده است
می فشام خون دل دریای او کومرا باخون دل پر ورده است
«مادر» ای سر چشمے پا یان ناپذیر آرزو های زند کی! فر زندان صدیق
رواستین بپاس ما در تو همه ساله وزیر رابخا طر تجلیل و تکر یم
قا مت تر تیب مید هند در این روز به صا حبان بیان وقت آن میر سند
تاشمه از اوصاف ترابه وجه ازوجوه و تحولی از انحا پستایند. این
ستایش احسا سات فر زندان ر ابجوش و دریای محبت او شانرا به
لغیان می آورد همه فر زندان شرکت میکنند و با هلله ها بر روح تو شاد
ماش میفر ستنند.

امید وارم بپاس مادری که دا ری بزبان و قلم ناقص من خرد نکیری
این گل پژ مرده خاطر «بیقرار» فرزندت را بعنوان هدیه بپذیری.
ای سر چشمۀ هستی من! نوشتۀ عتیق الله «بیقرار»
زندگی ام از آبشار تکاه های متلاطم ات آغاز و تا مو قعیکه این
حر بیکران از تلا طم یاز ما ند با تو خوا هم بود.
بگذار برایت بکو یم سر آغاز همه نشاط و خوشی ام تو بو دی اما با آن
هم این و صف ذره از نیکی های بی با یانت رانمی گیرد.

هم این و صفت دره از نیکی های بی با یا نت رانمی کیرد.
محبت، واقعیت و زندگی همه چون افسا ایست میداشتم، اما
نادر تو بو دی که واقعیت را از افسانه مجزا ساختی و برایم تعبیر
مودی که واقعیت با افسانه هزاران فر سنگ فاصله دارد. ما در ازین
نگذریم که همه موجودات عالم زاده نیست زیرا از قطره ناچیز دریاگرفته
ا صخره ها، کوه ها و همه آسمان بیکران شاهد این واقعیت است.
نویسنده نویمان: نویسندگان

این کلمه مقدس این نام بزرگ و بیا عظمت، این مفهوم پراحسا سر رو یابی، واین روح جاو دانی و با تمکین، عالی ترین و مجسم تو یعنی مونه عشق و تقوی و فدا کاری و ایثار است، نقش ما در آنقدر در ندگی بشری بر جسته و پر افتخار است که از شنیدن نام آن و از مشاهده ییکل و سیمای آن دل ها می طپد و بارقه مهر و محبت در اعماق قلوب ممکان می در خشد، کیست که در برابر عظمت و مقام معنوی ما در تعظیم و تسليم را خم نکند و کجا است آن دل و ضمیری که در زرفناج وجود و روح خویش، عشق پاک و آسمانی مادر را جای نداده باشد.

درد دل جوانان

«من جوانی ۱۸ ساله ای هستم بینند که حتی بحرف من گوش و
که آرزو میکنم مثل همه همسالانم در اعتنای نمیکند در مقابل من گستاخ
ستانه زندگی با چهره بشاش و لب شده ومرا مسخره می نمایند.
رخنده وقلب امید وار به آینده نگاه امروز به شما معلوم است که یک
لئم اما افسوس که در اول جوانی جوان آرزو دارد که پدرش گوش
مثل اشخاص عزا دار همیشه گرفته بحرف هایش دهد ومشکلا تشن را
ما یوس وغمکین هستم.

از مدتی است که پدرم مرا تحقیر لطفاً مرا راهنمایی کنند.

بیکنده و از همه بدتر اینکه بی اتفاقی مسد

تبیین را در بین برادرانم که از من بیانگلیم - ۱

کوچک تر اندایجاد می‌کنند آنها وقتیکه چای تاسف است

درم رایامن اینقدر نا مهربان می شرایط امور وزیر حن

و نشکلات شان فیز نند



بیغله نسرين آیاز متعلم صنف ۱۶
لیسه عایشه درانی:

یکی از مشکلات جوانان مایدست
که تفریحات و سرگرمی های سالم
کمتر وجود دارد و اگر اسمی از تفریح
و سرگرمی بمعیان می آید، فوراً عده
کلمات عیاشی، قمار، میخوارگی عربده
جویی، فساد و انحراف را بد نیال
آن ردیف میکنند و بدین ترتیب هر
کس را که به شخصیت و سلاست
خود و خانواده اش علاقمند است، از
هر چه تفریح و سرگرمی است بیزار
مکند.



بناغلی محمد سمیع متعلم صنف
دهم لیسه استقلال :
از جمله مشکلاتیکه امروز بیشتر
حوالانان بان مواجه آند یکی هم ازدواج
عای اجباری است که اکثر ا مسؤول آن
بدز و مادر همانند

نتایج که ازین ازدواج ها بدست آمده خیلی یاس آورده است زیرا آخر آن به جدایی واز هم باشید نشیروانه زندگی منجر میگردد و این برای جوانان خیلی دزدآور است.

دوهمه بره

کو چی

وی، کم بختو سمندر له یوی خوازما میره اوله بی دخان سره روانه که تر خو چه سوزناته
 بلی خوا زها ترور زوی یادیده نوزما یه خنگه رسیدل دوی بیا دسمندر دهی ینی خبری دخان
 ورباندی دیدو پیرزونه شوی وای داخنگه کیدی سره شروع که ی خوله دی نه خبره و چه
 گوندی چیزی به ورته دسمندر ر ورور لا ره دخپل خوانیهرگ سمندر غم و زاریم ولی می خور
 خاری کوچی چه خو قدمه واختنل نو هنگه ورباندی غیر که، بره کوچی ببلوانی خه بی
 ورورتل ورباندی نه کینه دسمندر غمونوی کوی غبه خوانهدی خودی و کره بلاذر و کره
 یه زده کی اوژبل کپری ف تاوراتاویه شوه همدا چه دسمندر خوانی دی یه گور که اوسه
 که خیروی شی شی تیری کپروشه پلان خودی بی دیل چه زه کوچی نه پیریزدم داولس
 سنجویل و دکلی نول خلک یو طرف ته او هه هفه بی قانع که او ورته بی وویل چه لمربه
 بل طرف ته بیا هم چادر باندی تیوت نه کولی دوه گوتونه پتھیری نزدی که سبا دابه پوره
 شو چه سمندر به تاوزلی وی یه دی کس تابته شی چه قاتل خوک دی هونزیدی بوهیرو
 کوچی ورته خواب ورکه کوره هنگه ته خوازما چه خپل خان یی بخله نه دی و ذلی حتماد چا به
 دعیشی بار بی دعیشی بار لکه هارسا تم دسمندر تحریک دجاله اسه وزل شوی دی چرگسی
 نی خدای داشخ شخ برتونه خاوری که ی توله ورخ به ورنه یه عذاب و مددوی داخبری
 کوچی لکه او به وری کله یو بوئی ته لاس اجوی اوکله بل، مگر قول دلایل به خایه دی
 دسمندر ورور دیلوی که تر خنگه بی شو داخبری بی تولی واوریدی نور هم بنه متوجه
 شو چه که کوچی نور خه و واپی کوچی به تلو تلو کی خل هنگه ته وویل چه اختریت میره
 کوچی ورته واپی چه زه خونه شم کولی چه
 هیمه ونه کرم خکه چه سمندر خو خدای رانه
 راباندی پیش نهشی یه تیره بیا دسمندر
 ورور که را باندی راشی نودددواپو ز وند
 خزان شی هنگورته خواب ورکه چه خه
 لیونیه اوس داسی خوک نه شته چه تازما
 خخه و گرخوی تاچه دوهره میرا نه و که
 شی کیدی چه هفه به سمندر می کری وی.
 سمندر دی ووازه نوزه به خنگه له تا خخه
 دجرگی خبری دکوچی سره دا خرگندی وی
 چه دسمندر به وزل کی کوچی هنگه لاس لری
 کوچی دسین بزرو له جرگی نه به غو سه
 ووته دجرگی کسانو د او هنله چه که کوچی
 هر خوک و کر نو همما خه قاتل دی.

جرگه خلاصه شو کوچی خوره خی تیری
 کری ورسته بی هنگه تر خود کیره چه
 استا داغه چل و شو کلیوال خوما او ناسره
 نه بزیندی هنگه ورته وویل خیر دی کوچی
 اوس بی زاهیل زده او هفه دا چه زه به سنا
 کالی خو ورخی دمده کوم بل وطن ته یوسه
 هلتی بدوی کور و نیسم کالی به په کنیزیم
 بله شیه بده تایسی نکسی راولم بیا سره
 دروهو دکلیوالو له چنگه به خلاص شواوه
 هنگله مطلب به بردا لی شو، دوی همدافعه
 و کره هکر دسمندر رورور هم بی غمه نه و یه
 کوچی بی بوره یقین راغلی و چه همی و ذلی
 دی نو ددی دباره چه کوچی بی له لاس ناموس
 و خی، نوشیه اوورخ به ی دهنه خارنه کوله.
 هنگه دخپلی فیصلی سره سم بلوره راغن د
 کوچی کالی بی بخله بستره کی و تیل یو
 بل خای ته لادر هلتی بی بوكور هم په کرا یه
 و ضعیت دسمندر رورور په خبرونو د هم خراب
 و بیو بله شیه چشیه بنه یغششوی و هنگه
 دلیری خای نه بونکس دکوچی دتیستولو دباره
 را ووست سرک دکوچی له گوره لیری هنگه
 دسمندر رورور په کلیوا لو نه
 لمسرازنه دکوچی ترکوره به پیره ویره رانسی
 کوهان کبی دی چه سمندر بکوچی و ذلی اود کوچی تر کلیوا لو نه
 تعجب دی داخنگه کیدای شی چه سمندر خپل
 جه خبله بی خان حلال که، زما لبوره دی
 خان بخله حلال کپری ..

بن اختیاره په خمکه بی هونه ولسویلین
 دندی خبرو په اوریدلو دسمندر ورور یه
 غو سه کبیری او کوچی ته ای چه زه خل ورور
 له تانه غواهم هر خه چه دی تاور باندی کپری دی
 زندی همداشی نه پیریزدم په دی کبینه دکوچی
 او دسمندر دورو خبری سختیری اخر دسمندر رور
 ولی؟ پلار دی چا هپکه دسمندر زوی بیا په
 سلگیو شروع و کره او بیه زیدلی او ازی خواب
 ورکه کاکاجانه زما بیگاپه هولن کبی شیه
 وه زه بی کور کبی نهوم لبر سات مخکنیزه
 هم ستایه شان ناخایی خبرشوم اور اغلم دمور
 خخه می بوبسته و کره هفی دانه وویل چه
 سهار بی دوابیو په بیانه لور و غوبست هاچه
 غو سه نه کبیری صیره کپر دوهره کم حوصله
 خه بی کار په دی کبی دکلی خلک دسمندر
 لورور کرنو خان بی بی حلال که دسمندر
 دزور چه دوبیو داریدل نویل ویل وابنه تی
 خه کول، هفه ورته خواب ورکه هوانه نه
 بی عیزم خوادی بی داسی واپی *
 دسمندر ورور چه دخبل و راره له خولی
 خبر شوجه بیکاشیه په کور کبی نه ڈاوله
 بلی خواد و بیو بیانه ورته پوچه بیکاره شوه
 نوخیال بی وکره سمندر بخله خان نه دی
 کوچی بلکه هر خه چه دی دکوچی په
 لایسیزی چه کوچی دهه اگه سری په ملکر تیا
 سمندر روزی دی سمندر رور دسمندر گور
 او کفن سرشته و نیلوه دشپیداوی کناده سمندر
 جنازه خاورته و سپارول شوه خلکورته دعاو
 کره هر بیو دسمندر وروره وویل چه وانه
 تعجب دی داخنگه کیدای شی چه سمندر خپل
 جه خبله بی خان حلال که، زما لبوره دی
 خان بخله حلال کپری ..

مغکبئی سناسی نکاح تپله کیزی داسن قوت
نه شته چه ناسی سره جلاکری، کوچی او
ملنگ دواوه دولسوال به خبر و خورا خوبیزی
یوبل ته داین چه بیره ولسوال صاحب خوره
شنه سیری دی گه خدای چه کوی زمینه پونسته
زمه بر دسین دیزرو سره وعده کپری و مجه که
دوی دولسوال سره به خبر و لکیاووجد
قاتله وم اوسن چه هونیز ته دا حقیقت بشنکاره
دولسوال به مغکبئی و درید دسمندر و روریوه
لور حلال کپری دی تو دادی دعالت او قانون
سمندر نومی حلال شوی فماجه لته و کپری قاتله
خوانه به مظلوم هانه بشنکاره یم تر خوا زما
(نویسا)

جه بیگانه دا حقیقت بوره ثابت شوچه کوچی
دهلنگ به تحریک زهور و حلال کپری دی
ملنگ دواوه دولسوال به خبر و خورا خوبیزی
یوبل کوچی له خولی نه بشنکاره او رسیدلی دی
جه سمندر هاوزلی دی اوله بلى خوا کوچن
زمه بر دسین دیزرو سره وعده کپری و مجه که
دوی دولسوال سره به خبر و لکیاووجد
سمندر و رور دله سین دیزرو او مشرانو سره
دولسوال به مغکبئی و درید دسمندر و روریوه
عريفه هم لیکلی و چه خوموده دمده زماور ور
سمندر نومی حلال شوی فماجه لته و کپری قاتله
خوانه به مظلوم هانه بشنکاره یم تر خوا زما
(نویسا)

کپری و هفته بر شو اوس زه غوارم چه دامنگ
نه شته چه ناسی سره جلاکری، کوچی او
ملنگ دواوه دولسوال به خبر و خورا خوبیزی
یوبل ته داین چه بیره ولسوال صاحب خوره
شنه سیری دی گه خدای چه کوی زمینه پونسته
به اوسن یوره و شی

دکپن او ملنگ هنی بی وایولی او دکور خواهه
بی روان کپرل ملنگچه پوهشچه او سخن
خرابه شوه نویه همانه شی کی بی بوملک ته خه
دولت و عانه چه سبانه خر و رو ولسوال ته سبار
وختن لایسی او ورته و وای چه ملنگ کوچی
کپری مکر دسمندر ورور وایی چه کوچی زما
کونه ده زما کونه خول نهشی کولی بنایی
جه خبره تانه راوی اندی شی نو یام چه دجا
په خبره ونه غولیزی *

کوچی او ملنگ بندین راوستل شول
پیه تیره شوه سبا شو، هنک صاحب دملنگ
په لار پهونه سبار وختن خی دولسوال دکور
په خروله کپسی دریزی او دروازه خلاصی گوری
دولسوال ناظر راخی او دروازه خلاصی گوری
چه دبر کلی هنک د دروازی به خوله کپسی و لایز
دن او ورته وایی چه یووار ولسوال صاحب
زه گورم * دولسوال صاحب ناظر خی ولسوال
نه وایی چه دبر کلی هنک راغلی دی ولسوال
ورنه وایی ور غر تبه هنک دولسوال گورنه
کوی به خبر و خبره کپسی ورته وایی چه
میریت دی؟ هنک ورته ووبل ولسوال حب
سکر خیریت دی دلته یوه بسخه ده چه کوچی
نوه بیزی میره بی لیونی و میشو او دا کونه
پانی شوه اوس غوتیزی چه د ملنگ سره نکاح
و تیری خود سمندر ورور دستگصی غرمه و نوره
نامه وایی چه کوچی زما کونه ده زها کونه
خول نهشی کولی به همی کپسی دسمندر د
ورور او د ملنگ دعوه ده بشایی چه خبره تانه
راوی اندی شی نوکه خبره تانه راغله زه درته
دیوی غرض به خیر وايم چه دجا به خبره
ونه غولیزی *

ولسوال چه دملک کاکا خبری واوریدی
تو زرته بی ووبل چه ملک کاکا خبری حتما حق
حددار نه سبارم، اوس دچا حق نه خزیل کری
نکله کردی شی چه بی او سنسی وخت کپسی دم
دینخی حق پیمال شی دکونه و یه نامه بی به
خپل ملکیت کپسی و خوروی، بسخه لکه دنوره
انسانانو به خیر یه خپل کرو او ور و په تیره
پا دمیره یه انتخب کپسی بوره واکداره ده
ولسوال نوری خبری هم دکپری او ملنگ کاکانه
پی ووبل چه ته بی غمه اوسه زه داسی سیری
نه یم چه خول می وغولی هنک کاکالاپ.
ولسوال دسبار له ناری ور وسته ولسوالی ته
لار دسمندر ورور غوبستل چه یوه عريفه
و زکی دعريفی سره سم کوچی او ملنگ
ولسوال ته به مغکبئی و درید مکر ولسوال
دسمندر دورور له غوبستنی نهمغکبئی کوچی
او ملنگ ولسوالی ته و غوبستل پولیبو کوچی
او ملنگ دواوه ولسوالی ته حاضر کپرل
ولسوال دکوچی خخه پونسته و کپری چه تامیره
کپری و *

کوچی خواب ور کپری چه هو صاحب هامیره



عالی کوری عاشقش را جستجو میکرد و آن ملنك، این شاعر بنام و نشان به سخنانش دیگر در دل داشت ها و صحراها استغاثه می‌چنین ادامه میدهد. «از آتش به بعد سخت نمود و زمان هم فربادش در زیمه شب های دکر گونی در پوش روحی بیداشد. هیچ جا بازیک، در قلب صحرای گرم و سوزان و گاهی طاقتمن نمی‌گرفت، از همه کس بیزار بودم و هم در آن جنگل بی سر و پای، در میان گله بی متغیر. فقط در جستجوی کسی می‌گشتم که روح را نیش دل تاریکی دامی شگافت و از دوری را نیش کرده بود. و چون نور سوزان تزهیه وجود را می‌سوزاند. فردای آتش داشت که وجود را می‌سوزاند. جه چیزی انتظام را می‌کشد. زمانیکه از مسجد

خنده برای آواره دوچون «قیس» در بدر و پی سوی خانه میر فتم ناگیان دیدم از دروازه بی آشیان به بست چشمای می‌گشت که زندگیش که مقابل مسجد قرار داشت دختری بلند قد را، هستی انس را تا دو بود و دوچون آنرا نگاه وسیله چشم بیرون می‌شود. در همین اثنا نگاه نشانه بود و باشنس زده بود.

زمانی که عنزه هزده سال از سنتش سپری آندختر که نامش که ما بود چنین روزی را به نشده بود، اوایلکه چون دیگر هم صلسی سرم آورد. ازان روز به بعد در بدوی من آغاز شد. شایش دیوان حافظرا می‌خواند و پی به عمق گلستان سعدی بزده بود، هنگا میکه بهار روسنی و تاریکی عمه و همه براهم یکسان بود. از این واقعه شش ماه گذشت. شش ماهیکه باز رساند. آری در آن زمان بود که بنگاه بر قی در خشیدن گرفت و کاشانه اش را که جز آرامش و سکون چیزی در آن حکم فراز بود، برهم زدو دل و دروشن را چون خرمنس بکامش عله های ذیران گفته اش گشید.

ذلت هزده سال داشت که سودای دختر سیاه چشم و کمان ابرو آرامش را ازاو گرفت و اشعار پرسویک گذاش نموده بی در حلقه های مجالس افگند. وقتی بدفتر مجله دیده شد، سخت غمگین و متأثر به نظر می‌رسید. ریش بولادی ریش که حکایتگر در بدری هایش بود. تاف سیمه سینه اش قد گشیده بود. قدکوتاه و گوشش اولدش درهیان چین راه راهش کم گردیده بود. اتابه اگاه در حلقه که از دشنه و تغلیش بسوی دیار این عبدالصمد است ملنك تخلص گشید.

قصه ای عشق و دلداده گی ملنك با لیلان، از این جا آغاز می‌راید.

قصه ای رسوانی و در بدریش، قصه ایکه سب عا نقل مخالف است و روزه ای سر زبان هاست و ملنك درمی باید که چون حافظشان نباتی دارد و چون مجنون نیلی و چون فرهاد سیرینی و چون یوسف زلیخایی ... و قصه ای صحراء نورده مجنون ها و فرهاد ها دوباره سر می‌زند، وریشه هیکند و مجنون ناتر در عقب نیلی ناتر قدم یقین می‌رود. از آن که عنقریب هرا هیخوابست بسو زاند او خود می‌گوید: «در زمانیکه عنزه این او از برد.

ذال چقدر از رو داده بدور بود؟ دست هاو بسراهم نیاده بود. سر گرم گفته من جز دیوان حافظ شیرازی و گلستان سعدی چیزی دیگری نبود. من به مثل دیگران مسجد مرفتی و از هنیع علم و دانش از همین کتاب ها مایه می‌گرفتم. سرشار از سور جوانی، وقارخ از آن که عنقریب هرا هیخوابست بسو زاند و شعله های سازد.

و همراهان با این هاجرا ملنك کتابی بنام ناگیان سکوت میکند. سکوت طولانی و مبهم و (دیوان حسن دهلوی) پیدا میکند و روز تائب و نسب بعدز حالیکه صدایش هن لرزد می‌گوید:

تاصیح بادل خویش در بجواه میشود. تا اینکه آتش فرار می‌شود. شبی سحر شده ای کیف سه سال از این واقعه می‌گذرد. ملنك و کاشش با عمان لذت افرینش همیشه بامن موهایش رسیده، ریش ناتر شیده بروز است. آتش چون شب های دیگر به خواه بعید قربان از گله اش که توسط جوب های نی همروه و در عالم خواب ناگیان درمی بایم که در آنطرف سیر چهران برا یش آباد گردد. بسوی سیر بزمی گردد. همچهای بگوشش شخص رانی سنا سم. فقط همین کافی بود که من رسید، آوازه های درهم و برهمی دل زار و خسته اش را جریبه دار هر سازد.

او خودش می‌گوید:

- زمانیکه به شیر آدم - عید قربان بود. و در این شب نیز دختری سیاه چشم و کمان می‌گفتند عبدالرحمون که شخص بولدار و لر و دریانی قرار گرفته است. و عنقریب امواج دیو مندی بود می‌خواهد باقلم و جبر (لیلان) را به زنی خود بگیرد، من خود را فوری به لیلان رسازیم، و لیلان که سخت از دوری من

هزیم محظوظ

ملنك و لیلان

رابعه ویگناس، ذال ورودابه، سیام عووه- جلالی، هران و خورشید واکنون هاجرای عشقی ملنك ویستان ...

این دو چون دیگر عشق معروف، تاریخی از مایه‌ین خواهند شد.

ذلت هزده سال داشت که سودای دختر سیاه چشم و کمان ابرو آرامش را ازاو گرفت و اشعار پرسویک گذاش نموده بی در حلقه های مجالس افگند.

زندگیش را از هم گستت و جلالی در اسری بیماری مدهشی هر ده هر آنرا از خورشید بدوره از دهه ای را که دیگر در پیش رفیش دام گستردن و او را زنجیر وار در هم فشردند، بالاخره خورشید در آخرین لحظات و واپسین دیدار خویش را ایند و هر آنرا از خورشید و او هم خودش را ایند و هر آنرا از خورشید و هم خودش را کشت و از بین برد.

ذال چقدر از رو داده بدور بود؟ دست هاو صحراء های بیان آنورا از هم جدا ساخته بود. اکنون می تکریم که چنین سر نوشته عجیب با همراهها و خود از عجیب تر و گشته تراز آن اسرار از دیگری آمده که این هم چون آنها تاریخی خواهند رشد و چنانکه شده اند. ملنك ولیان را می‌گوییم. آنکه از زمان شناسایی

یکدیگر شان، بکروح در دودین شدن دود بیان

(حسن دهلوی) محل بریهان و فاداری سان بود.

بعیض و خیل کام خویش را بکام آن هاریخت و ساغر

دو سی و عشق شان را با خود از کوئاکون و نما

هنچار لبیز نمود تا آنکه یکی چون مجعون آواره دست ها و بیان را گردید و بگردید

خایش را از دست داد.

سال هاست که ازان زمان می گذرد. سال

های که تند و شتابزده یکی بست آمد تند

ورفتند و جز زاده درد و اندوه برای او ملنك

ولیان، چیزی بیش نبودند.

فقط نیم قرن از آغاز سوریدگی و در بدری

سالها در دیواری سیاه افگندند. سیاه مو

سالها در اندوه بیان ناید بیر جلالی سوخت و

یکدیگر اش ریختند و ناله سر هادند. یکی در



تاتار موهایم حکایتگر این عشق است.

ویگناس رابعه رامیخواست. ولی سرانجام

چرخ زندگی به مردانه نبود، رابعه را کشند

ویگناس را در سیاه چاه افگندند. سیاه مو

سالها در اندوه بیان ناید بیر جلالی سوخت و

یکدیگر اش ریختند و ناله سر هادند. یکی در



ملنگ بایاد لیتان هر لحظه هیجانی
می شود.

سیسه‌بی هن خدف ناوک هنگان سیاد
دهی صدبار ترا هیل شکار هستهنوز
خرمن عمر هرا آتش عشق تو بسو خت
زیر خاگسترها زاده نار هست هنوز
خشتو سه ساله گرفتار غم عشق توانم
صحبت توبه‌هن پریکار هست هنوز
لدت بوسه روی لب شیرو شکرت
توشه عمرمن خسته‌و زار هست هنوز
کیجه و کاندوز که به صحرای غمت‌خیمه‌زاده
تونه گویی هلتگم بدجه کارهست هنوز

خسته دلی و حالت زار در می یابد که تادی
خان لستان را بزور به فلجه اش برده و نکاح کرده است.

فقط حوادث ناهمجوار است که سوی ملنگ ولیتان دهن باز کرده است. این حوادث است که چون ازدهای آن هارا میخواهد ببلعد واژهم فاصله عا دورشان نگهدارد. ملنگ باز خیالی در سر دارد من خواهد غلام حلقه بگوش در واژه لیتان شود و به همین ترتیب هر روز صبح وسام نزدیک دروازه قلعه لیتان هیرود با اسعار چانگداز یابار خویش دمساز می گردد. تا ینکه شادی خان شکایت میکند و شاعر سنهدیده را دوباره فراری ملکها می سازند و او آخرین دیدارش را، آخرین نکاهش را و آخرین قطره اشکش را در پای قلعه می ریزد ولیتان از عقب دیوار های بلند و محصور شده از آنسوی قلعه بر استقامت و مستحکم شاهد است که چگونه ملنگ را فراری دیارها می نمایند و او دقیقه شماری میکند برای دیدن ملنگ و تانه شماء میکند بنام شنیدن

هایش ، سرود هایش و نوا هایش ۰۰۰ ولی
السوس ، که گردش زمان اخرين ضربه اش را
بر پیکر لیتان فرود می آورد و او بعد از سه سال
عروسي در منزل شادی خان تور دیده گانش
را از دست میدهد و آخرین اهیتش را که
دیدار یکبار دیگر هلتگ است با خویش در
عالیم تاریکی ها می برد و گور می شود و
هلنگ دیار بدیار ، شهر به شهر و بیلاق
به بیلاق سراغ لیتان را می گیرد . لیتان
شمیرو شکر را می بخواند .
دلمن در طلب وصل نگار هست هنوز
چکرم سوخته با هنقل نارهدت هنوز
چه سخت است دور بودن و جداگانه بار ...
سرمهن از سر راهت نرود چای دیگر

دودرچ بود ، دیده هایش روشن می شود و در این جاست که هردو دست روی دست من کزاریم (دیوان حسن دللوی) محک به پیمان و فداواری خود قرار میدهیم، سوگند یادهیکنیم که چون باهمدیگر در اندیشه کسی نباشیم . و وقتی من لیستان را ازیدرش خواستگاری میکنم حادنهای سر راهم فرار می کیرد ، باز هم دو لیستان هدت تقریبا سه سال دیگر از هم دور می مانیم . بعد از سه سال شخصی بنام عبدالرسول که پسر کاکای لیستان است به حیث یادروگی انتخاب می شود و می گواعد لیستان را برای عبدالرحمن نکاح کند ولی درین اتنا باز حادنهای دیگر ورد کردن پیشنهاد عبدالرحمن تو سه لیستان تفرقه های را بار می آورد در اینجا هنک قریه میانجیگری میکند و برای رسول میگوید :

- تو دخترت را برای عبدالرحمن نکاح کن و لیستان را خودت بگیر ...

لیستان نظر به عهدی که با هنک بسته است از همه چیز می گذرد .

خلاصه عبدالرسول که زمانی افراد به حیث

پدر وکیل انتخاب کرده بودواکنون میگواست
نازرا برای خود نکاح کنداورانیز قبول نمیکند. در این
میان هلتگ باز آواره و بیابانگرد میگردد.
کاشانه اش ویران میشود. دل سوریده اش
شوریده تر در فراق یار راهی دشت ها و
محراهها میگردد وبا فامیل از چفیجان بسوی
زاریک سریل رعسیار میشود. از این واقعه
نه سال سپری میشود. لیتان به عنوان ناہزاد
رسول نه سال از هلتگ بدور میهاند. در
همین حدت اوضاع واحوال این شاعر مستهدیده
وشکست خورده رویه تیره کی می نهد و درد
درونیش را چنین بیان میکند.
سخن گوید هلتگ زار و حیرا ن
زمگم گشت یک سرو خرا مان
برادر سوی تاریکک حرکت می نماید دوشی
بعد زمانیکه هلتگ بسراغ یار می آید بـ

حِمَاسَه مَادَر

گرمانی شاعر بیباک گفت :
سای ذن جینی اسات هما تکونه که از
جتماع گواآن نر گوسا له زاییده نمیشودو
بدون نور خورشید گلی در گلزار نمشگذرد
بدون عشق سعادت و بدون زن عشق و جود
ندارد بدون هادرهم نه شاعری بدنسیا همایندونه
بر عانی بای بجهان مگذ ارد :
و از ذن گفت :

فرزند م را بهن باز گرداند زیرا هن مادر
ستم و او را دوست دارم در برابر زن تعلیم
نتیم ام و عموی و محمد و عیسی پیامبر بز د گ
ازایینه است که ناکسان او را گشتند، ولی
همانکونه گهشتر یف الدین گفت اورستاخیز
تواهد کرد و برای ناد رسنی زندگان و مردگان
تواهدا هد، این ناد رسنی در د مشق خواهد
ود!

در بر این آن کسی که بدو ن احسا سر
ستگی بزرگان دایران های جهان می اورد تعظیم
بیشه در صفحه ٤٥

بیز بجه های خود را دوست دارند و دویکار
برای زندگی و آزادی آنها کمتر از ادبیان -
سیارت "نمارند؟

امیر تمور گفت:
چنین، است ای زن و من میدانم که آنها
بالا عشقشان زور هند تر از عشق آدمیان
ست و با استغفاری بیش از مردمان پیگار
بکنند.
آن زن، هانند کودکان، رزیرا هر مادری
روحا صدبار گودک است، بلطفت خود چنین

هردم سردم همیشه کودکان مسافران
بود هستند زیرا هر یک از آنان قادری دارد
که عریق از آنان فرزند قادر باشد ای پیرمرد
نه تن توراهم زنی زایده است و تو اینرا هیدانی
که هر دن سالغورده ، تو هی تو اوانی طبیعت را انکار
نه ولی نمیتوانی هنگر شوی که تو را زنی
باشد است.

در کنار دریا بدنیا آمده گل از رو دعا
اسانست کوه ها ؟ من متوجه کو هم
آنند...

گرگانی هست شا دهان گفت :
- کوه ها در بیش قدم عاشقان سر فرود
هیاورند و بهامون هید ل میگردند .
سدر سر راه من چنگلها بی وجود داشت
آری ، چنین بود بازره گراز ها و خرسها و سیاه
کوئنهای و گاو های و حشی ، که سرشان بزر
پسواز هن کشیده شده ، روپروردند و دار
بلنگهای احتمانی هائند حشمان تو یعنی نگاه

گردند ولی غر درند و ای هم دل دارد و من
همانسان که با تو صحبت میدارم با آنان سخن
میگفتم و در ند گان بسخنان من باور میگردند
که من قادر هستم و آه گشان از من دورمی
سندند؛ آنها بهمن تر هم میگردند و بحالیم
السموس هیغورندند همکر تو نمیدانی گردند گان

چرا درند گان و آدمیان که غالبا از درند
ترین وحوش سبع ترند بتو آزادی نرسانند،
وحتی سلاح هم، که یکانه مدافع بید واعانت
و هر گز تا حلته ای که دست یارای تکاهداش
آرا نارد بکسی خیانت فیکنده همراه نداشت
ای؟ هن باید همه چیز را بدانم از همه چیز
اگاه سوم تابسخنا ن تو باور تعالم و حیرت
از سر گل است تو همانع آن نشود که بتوانم
مکنونات ترا درگ کنم .

زن را، مادر رانیا یش گنیم که هر چیز مانع وردادی نمی‌شناشد و با شیر پستان خود تمام جوانان را بر ورانده است تمام زیبا بسیار انسان زاییده بر تو آفتاب و شیر مادر است و اینست آنچه که ها را از عشق بزند گشی -

آن زن به تیمور لشکر چین یا سخداد:
- من فقط باید دریا رو برو شدم چزایرو
کراچی های ما هیگیران در دریا بسیار بود
در باهر کس را که در جستجوی بلند باشد
بابا د مساعد بدرقه مکنند و اعابرای گیکه

پو ایس در جستجوی نفر چارم



اشیایی را که سلطان به پولیس تسليم نمود نا به صاحبان اصلی آن داده شود



ایشیا از سار قین ماهر وزوونگ بدمست آمد.

از صاحب هال می پرسید چه چیزی سید کریم با تأمین شناسب این قصه از شیما گم شده آنها ایندا از کم شدن زاید واقعه سرقت زیورات خانم مال خود نکار میکردند. فکر میشود زیب که حند شماره پیشتر نشر شد که این عمل شان بخاطر بی اعتمادی شبهه ساخته است. هاییست که در گذشته ها مردم نسبت گنوں سید کریم و سلطان که به پولیس داشتند ولی امروز بایست هر دو بجز این خود اعتراض کرده اند

با تمام این مدارک و شواهد عارف سخن فائین فروشن که در هزار شریف با اسر سخنی از دست داشتن در واقعه بود رباش دارد، دوستی و آشنا بی سرقت انکار نموده اینها های را رد دارد، لذا عارف مکتبی که اکسون نزد شماست ترتیب دارتا پوسیله آن بداخل خانه راه بیدا کنیم، حتی پولیس اعتراف کرد و یکمقدار اموال را که عبارت از چهار بایه رادیو، سه بودند تا قبل از ساعت هشت پیش روی پایه تایپ یک بایه ماشین حساب، همشهریان ما بدانند که نتو لیس تحت نظرت قرار دارند و رو سیمه شان چهار کامر عکاسی دو قاب ساعت سر. دوست و عکار شبان است، پولیس تکمیل و به محکمه محول خواهد شد. خود را خدمتگار مردم می شماره و هر عارف بعلم وجود شو هند و مدارک لحظه در خدمت مردم بوده برای آشیا ش زیاد نزد پولیس مسئولیت دارد لذا شان در تلاش خواهد بود.

اویز تحت نظرت است، فعلای پولیس درین واقعات نکته جالب برای در جستجو نفر چهارم است، شخصی

بولیس تاکتیک دزدان است، نوشتن که گفته میشود در دوایر کار میکند

آمده به سرقت آن اقدام میکردیم. بسیاری ازین سرقت ها گه بصورت

ایفا آن روز مه نفر از خانه خارج متناوب اتفاق افتاده بعضا صاحب

مسافر یک فایل و طرز فعالیت شان درست نمی شناسند و عارف نمی

شد و نفر چهارم بیرون نیامد، زمانیکه مال به پولیس اطلاع نداده علاوه از آنها را از دزدان دیگر مجرما میسا زد خودش اعتراف کرده و نه از او اسمی

عارف و کریم آمدند من گفتم «نشد» آن وقتیکه موقع تسليم دهی پولیس و تاکتیکی است که برای پولیس قابل بوده است.

نمیشناسم و نمیدانم چرا علیه من یکنفر هنوز نبرآمده لذا آن روز از شهادت میدهد.

نها کسی که درین واقعه دست خطرنا ترتیب دادیم.

داشته است ولی گرفتار نشده شخصی پولیس پسانتر فهمید که در آن

است که بقول سید کریم و سلطان روز این اشخاص که قصد سرقت رفیق عارف است و جز عارف کرده اند، چه نفر دیگری از هویت کامل و محل سکون نشنس اطلاعی ندارد، حال که عارف منزل را ترک میکفت.

بامراجعت تمام از اشتران خود درین عارف این اظهارات را بکلی رد

ماجرای از بساط داشتن با سلطان نمود رزوی انکار خود پا فشا ری و کریم انکار مینماید کار دستگیری داشت مگر پولیس خط روی پاکت را و دشوار شده است.

بولیس نامه زامی گشاید، بین آن یک صفحه کاغد وجود دارد که بشکل ارسال نموده نظر شعبه مذکور چنین

است که بانیست یکمان اغلب خط روی پاکت بدست عارف تحریر شده این سطرها فقط اشکال درهم و برهم و بی معنی است تبه الفای دری باشد.

نکته دیگری را که سلطان بذکر دارد... فقط روزی پاکت نوشته شده «ازطرف

دلیل دیگری بر علیه عارف حساب شده میتواند، او گفت: یک دست صاحب بر سر... آورنده نامه برا درم لباس را که سرقت کرده بودیم من با

عارف نزدیک شاگرد کبایی به وحدت بولیس سوال میکند که این نامه افغانی کرو گذاشته بودیم. چند روز

بعد عارف بمن گفت که لباس های شباخت دارد و نه به الفای لاتین... فقط روزی پاکت نوشته شده «ازطرف

علام سخنی برای برادر عزیزم علاقه دار شده میتواند، او گفت: یک دست صاحب بر سر... آورنده نامه برا درم لباس را که سرقت کرده بودیم من با

چه معنی دارد.

تشریح این مطلب از طرف سلطان مذکور قیمت دار است و باید آنرا و کریم خیلی جالب است.

آنها گفتهند: در حوالی سیلسو رفته و وصد افغانی دادیم و لباس هارا منزلی است که در آن جهار نفر از گرو خلاص کردم. پولیس شاگرد سکونت دارند ما این خانه را زیر

نظر داشتیم و بلان سرقت آنرا طرح نموده بودیم، ما گشیت کردم که یکی ازین موسمی زین چهار نفر که مشهور بـ

شخص با سلطان آمدی بود.

علاقه دار است با شخصی بنام غلام با تمام این مدارک و شواهد عارف سخن فائین فروشن که در هزار شریف

با اسر سخنی از دست داشتن در واقعه بود رباش دارد، دوستی و آشنا بی سرقت انکار نموده اینها های را رد دارد، لذا عارف مکتبی که اکسون نزد شماست ترتیب دارتا پوسیله

آن بداخل خانه راه بیدا کنیم، حتی پولیس اعتراف کرد و یکمقدار اموال را که عبارت از چهار بایه رادیو، سه بودند تا قبل هشت پیش روی

پایه تایپ یک بایه ماشین حساب، همشهریان ما بدانند که نتو لیس تحت نظرت قرار دارند و رو سیمه شان چهار کامر عکاسی دو قاب ساعت سر.

دوست و عکار شبان است، پولیس تکمیل و به محکمه محول خواهد شد.

خواهی شان را می شناخیم یکی میزی بک صندوقجه سامان نجاری و دو بعد دیگری همه روزه خانه را ترک گفته و تبال کار خود میروند، من وظیفه

تسليم نمود. بـ لیس داشتم تاز خارج شدن هر چهار نفر اشیای مذکور را به صاحبا نش تسليم اطمینان حاصل نمایم و آنوقت رفقایم داد، اما نکته جالب اینست که در آمده به سرقت آن اقدام میکردیم.

بسیاری ازین سرقت ها گه بصورت ایقا آن روز مه نفر از خانه خارج متناوب اتفاق افتاده بعضا صاحب

شد و نفر چهارم بیرون نیامد، زمانیکه مال به پولیس اطلاع نداده علاوه از آنها را از دزدان دیگر مجرما میسا زد خودش اعتراف کرده و نه از او اسمی

عارف و کریم آمدند من گفتم «نشد» آن وقتیکه موقع تسليم دهی پولیس و تاکتیکی است که برای پولیس قابل بوده است.

کاردبر نده یا تیغ



قبل از عمل جراحی چنین زسته نمود



واما بعداز عمل ...

قبل از عمل بعد از ۲۰ سال شکل سق جراحی عموماً بینانی دست داشت. یعنی عموماً را میافتد، بعد از عمل ممکن است ۷۰ سق ها از پشت گوش، زیر لب (از درون سال را دربر گیرد تا به این قیاده در آید دهن)، عقب هرمه های باز داخل سوراخی های اما در سرطان ها اگر بر داشتن کامل بین صورت میگرد. و همچنان تکنیک کو زدن در جراحی پلاستیک از دیگر جراحی های بکلی متمایز است.

هر چه سوالاتی دیگری نیز نارم اما چون خیلی دیر شده و چاشت نزدیک است از داکتر مسکینیار خدا حافظی من نمایم.

داره بر میگردم تا مطالی را که از دکتر مسکینیار خدا حافظی من نمایم. کرده ام تدوین و بخوانند گان زوندون تقدیم نمایم.

من برد خدا تیمور میگویم آنچه را که لازم هستم؟ اکنون ذهنی که امثال او بس شمارند در برایر هنرنشته است و این ذهن حس را که من از آن بیخبر بودم در رو حمن بسیار گرد، این ذهن، با من همچو نبرابر و همیار خود سخن هراند و از من تقاضا نمیگرد بلکه میطلبد و من همیبینم، من فهمیدم چرا این ذهن تا بینقدر نیرو هنرنش است اودوست دارد و - عشق باو باری گرد تا در باید که فر زندش سینگیش زنجیر ها خم شده بود من باو چنین اخکر زند گیست و شاید از این اخکر کردم، که زند گی همچو ن گیاه شو گران که نبوده اند.

دسته اول اثاثی اند که مصادب به سرتان میباشد، دسته دوم را عدهای تشکیل میدهند که ععبو بیت های ولادی و یا کسبی دارند و دسته سوم کسانی اند که به هنرور ژیبا شدن مراجعت میکنند.

- میرسم: چطور، هر میشود سلطان را با جراحی پلاستیک دوران نمود؟

- به عقیده من شما سر طان با جراحت پلاستیک چشمی و تضمین شده است. اما پسرطیکه غریض سهل انکاری نموده و قبل از بشرفت فرض هر چه زودتر مراجعت



تفاوت این دورا خود قیاس کنید.

پلاستیک بیشتر روی کدام قسمت های بدن و اعضا معمول است؟

- مسکینیار: جراحی پلاستیک به چند عضو محدود مربوط نبوده ساخته وسیعی را در بر دارد یعنی از سر تا پای انسان را می شود جراحی پلاستیک نمود.

- میرسم: از نظر زیبایی چطور است و مردم بیشتر به جراحی کدام عضو شان تمایل دارند و مراجعت میکنند؟

- از نظر زیبایی علاقه مردم بیشتر به جراحی روی و ازین بودن نواقص صورت (ینه، چشمها، لبها، رخسار، پوست رو) میباشد.

از نظر ساختمان اسکلت صورت، مردمان ما بعضاً دارای بینی های بزرگ اند که این باغت شویش و نگرانی در جوانها گردیده و برای جراحی آن بیشتر مراجعت میکنند.

استخاصل هسن زیاد تو برای بر طرف ساختن چین و جرولا صورت واژ میان بر داشتن خلکی یا لک ها مراجعت مینمایند.

وعده دیگری هم برای برطرف کردن داعمی چیزی سالانه و غیره در صورت به اینه باره رجعت کردن به شکل اولی موجود است؟

سوی میگوید: در عملیه هایی که به هنرور زدن و در یافته شکل اولی میگردند زیبا شدن و در یافته زیبایی صورت میگردند. میرسم: آیا پس از عمل امکان دوباره رجعت کردن به شکل اولی موجود است؟

از نظر ساختمان اسکلت صورت، مردمان

در داخل کشور روزانه در حدود دو سه

عملیات انجام میگرد.

- میرسم: آیا پس از عمل امکان دوباره رجعت کردن به شکل اولی موجود است؟

از نظر ساختمان اسکلت صورت، مردمان

در داخل کشور روزانه در حدود دو سه

عملیات انجام میگرد.

آنچه را که لازم میشود در نظر گیری

نمایم؟

من تیمور! من ابرده خدا تیمور میگویم

سعدی که اشعار شیخون انتگرین شیر یعنی

است و عمر خاکه ربانیا تشن به شراب الوده

به زهر همیاند، اسکندر و هو هر نایینه همگی

فرزندان او هستند، همه شیر او را تو شیده

اندوانگاه که قد شان از بتو ته لاهه بلندتر نبود

او دست یک دیگر آنان را گرفته و به جهان -

زیر شنان گرده است، تمام فخوبیهای

جهان ازان هادران است:

انگاه ویران گشته سپید هوی شیر ها،

انسان یافته نگشته سپید هوی شیر ها،

حمسه مادر

من ارزشی نداشت و من نهیداً نستم او گیست رفت و زمان درازی خا هو ش ماند و در یادیان و جرا درسر راه هن قرار میگیرد، من، تیمور، لذک، وقتی بر سلطان بازیزید پیروز شدم باو گفتم (ای بازیزید، بدینسان که دیده میشود مصالک و مردم در نظر خدا هیچند و او آن هارا بکف قدرت افرادی نظر ها میسپارد که تو یاد چشم داری و من یادم لذک است) هنگاهی که اورادرغل وزنجری بند من آوردند و او در زیر سنگیش زنجیر ها خم شده بود من باو چنین انتقام یسرم چهانگیر را بستانم بدان سبب ناید میگنم که هر گی، خور شید دلم را خاموش گفت: من تیمور! من ابرده خدا تیمور میگویم آنچه را که لازم میشادم من زند گی میگردم و اکنون سالان دراز است که ز مین در زیر یادی من میگند وسی سا لست که هن بادست خود خرم من مرگ را ناید میگنم ناید میگنم تا پایی من میگند وسی سا لست که هن بادست فریزندان او هستند، همه شیر او را تو شیده اندوانگاه که قد شان از بتو ته لاهه بلندتر نبود ناید میگنم که هر گی، خور شید دلم را خاموش اودست یک دیگر آنان را گرفته و به جهان - کرد! بخاطر شیر باریها و شیر ها و با من بختیش میگریست باریها و شیر ها و با من بگرد! بخاطر شیر باریها و شیر ها و با من بیکار گردند ولی هیچکس هیچگاه بغا طریق کرد و تمام قیصر هانان ن نانوان و غیبیت انسان یافته نگشته سپید هوی شیر ها،

خود را برای بدست آوردن جایزه (مر ان) داشته و در مسابقات ورزشی انتشار مبارت و استعداد قابل صافی را از خود کاندید نموده است .
نامارا، این چهره برجسته ورزشی از دوران طفولیت به چمنا سپیک علاوه زیادی نامارا لازماً گوویج نام یک چهره دیگر ورزشی می باشد که صرف یک سال قبل آینده با جایان نیز اشتراک ورزش داشت و اکنون بعضی نزد همین بهار زندگانی را پشت سر گذاشته است خود را لقب ورزشکار (برنس) را بعده می فرم بعثت، یکی از موفق ترین ستاره های این روز است .
نامارا، یس از آنکه در مسابقات قیرمانی چمنا سپیک مشهور است، موقع میرود قبل از جمناستیک «لوبجانا»، بگرفتن لقب قیرمانی ختم سال جاری «نامارا» بعثت سرگروپ تم نایل گشت شهر شش اوچ گرفت و اکنون چمنا سپیک کشوارش بعایان مسافت کند .

ترجمه میرزاده



ترجمه: ع. حق پسند

میزان مسابقات بین المللی سال ۱۹۷۵



کشور بلغاریا منحصت مرکز بازیها می باشد .
بین المللی شهربانی را برای خود کمای کرده است .
است .
بلغاریا تقریباً یکصد مسابقات بازیهای بین المللی بوده و امسال نیز میزان یکصد و پینچاه مسابقات بین المللی خواهد بود .

مسابقات قیرمانی پهلوانی جهانی به سیوه (فرنی ستابیل) و (گرایکو رومان) برای پهلوانی که سن شان از (۲۱) سال کم باشد در شهرها سکو و ودر هاد اگست امسال صورت خواهد گرفت .
موقع میروند .

(۳۰۰) بازیگران از ۲۳ کشور در این مسابقات اشتراک گنند و بسیاری از پهلوانان جوان برای بازیهای اولمپیک که در مونتری بالدو سال (۱۹۷۶) صورت میگیرد پذیرفته خواهند شد .
آخرین مسابقات قیرمانی پهلوانی دو سال قبل در میامی بیج ایالت متحده امریکا متعقد شده بود و تیمهای فرنی ستابیل بلغاریا لقب قیرمانی با سه مدال طلای بدست آورد .
پهلوانان بازیهای پهلوانی به سیوه گرایکو رومان دو مدال طلا و مقام دوم را در صنف بندی تیم بدست آورده اند .

یعنی است مسابقات قوتیال برای بدست آوردن کسب از پیمانی و دستیاب نمودن لقب قیرمانی جهان با مسابقه تیم العان غربی دلجهی خواهند ورد .
همچنان در مسابقات آینده تور نمیت کشور برای قیرمانی نایسکل دونان از هشت والبال مردان اروپا شامل میباشد در مسابقات صوفه صورت خواهد گرفت .

ورزشکاران

بر جسته و جوان

در سال ۱۹۷۵

طبق سال عالی کلسته در سال (۱۹۷۵) سال ۱۹۷۵ ساخته شده است .
برای نخستین هرتبه در سال (۱۹۶۹) لقب قیرمانی را بدست آورد .
شکل مبدعه برای بدست آوردن کب های بلایی اظهار آمادگی میکرند که از انجمله اجباری برای سکستاندن ریکارد های قیرمانی میتوان ورزشکار جوان و برجسته انتشار شروع (الکنادر مالیف) را نام برد .
وی نه اکنون بیست و دو بهار ازد سوروی جهت انجام دادن مسابقات زندگانی را عقب گذاشده با آنکه در بلند ارتفاع در جایان انتخاب شده است .
لوین در درجات ورزش فرار نکرده است مع الوصف ورزشکار یانزده ساله دیگر شو روی بعثت بر جسته توین ستاره های ورزشی اولیا کورت نام دارد که یانزده سال



ترجمہ: غیور

طريقه جديده ورزش

در حایمکه ورزش و تمرینات ساده و اقتصادی بودن آنست بطوریکه فیزیکی در راه صحت و سلامت ارگانیکی نیز انسان نقش مهم وارزنه است ای برای مدتیک ساعت از طرف صبح ویک ساعت از طرف عصر آنجام داد و در خالل چند سال آخر همزمان با اینکشاف سایر جنبه های ورزش و نوعیت و متیود تطبیق بروگرم های سپورت ویخصوصاً جمنا ستیک تحولات قابل ملاحظه ای رو نماید و میشود. روز شکاران که قسمت اعظم میدهد قبل از آنکه ورزش ریکیوز ایشان را از اذات و جوانان تشکیل را آنجام دهند حداقل برای مدت نیم ساعت در هوای آزاد نفس عمیق میکشند و همچنان پس از آنها تمرینات به یک سلسله تمرینات نفرادی میبرند.

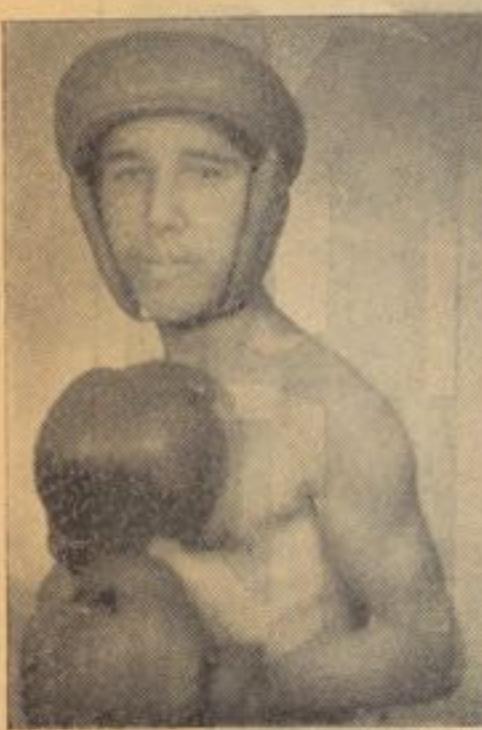
متناسب شد. این طریقه که بنام ریکیوز یاد میگردد برای جلوگیری از جاگوی بیشتر مورد استفاده زیادی بوده و نتایج حاصله خیلی امیدوار کننده بوده است. به عقیده دانشمندان شون ورزشی آنکشور زنان میتوانند ازین متیود نسبت به مردان بیشتر کار بکیرند مشروط به اینکه در رژیم غذایی ایشان از لحاظ تنوع و پطبیق یک فرق کلی و قابل ملاحظه ای رونما گردد.

از مزایای دیگر این ورزش همانا بعمل می آید.

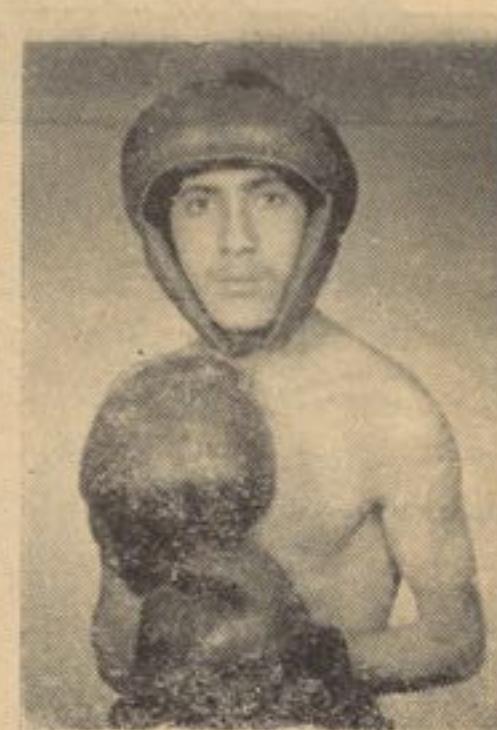
پیشیه صفحہ ۴۵

سماه مادر

آه، ای- جها نکیر نور دیدگان من شاید
ملدر بود که توز مین راگر م کنی و بدل
سعادت در آن بیا فشانی من زمین را بخو بی
باخون آبیاری گرد هوز مین بار ود شدم
شاغر شاذمان هانند گودگان با خر سندی -
فراوان گفت:



عبدالكبير (مايار)



روح الله فضلی

روح الله فضلی، وعبدالکبیر مایار یکور زنگار نمید درمورد موافقیتی
اعضای کلب پکسنگ فضلی میخواهند که یک برادر ورزشکارش کسب نمیکند
در کلاس خود مسابقه بدهند. چشم بوس نماید.

زیوج الله که مدت سه سال است عبدا کریم هایار که متعلم صنف
در کلب فضلی ذیر نظر استاد خود یازده لیسه حبیبه است نیز در کلاس
بناغای حمیدالله فضلی تمرین میکند ول بکسنگ تحت زهنهای باغلی
ضمن اشاره به مطلبی که در مصاحبه حمیدالله فضلی به تمرین آغاز کرده
بناغلی صلاح الدین نشر شده بود است و حاضر است در کلاس خود به
گفت: بناغلی موضوع قهرمان مسابقه بیرون از این دو بوکسر همه
کلاس سوم نور محمد را معرفی نموده روزه به تمرین برداخته تقدیم وارند
و این درست نیست چنانچه خودم روزی مقام ارزشی در جامعه ورزش
بناغلی نور محمد را شکست داده ام و اجزای نباشد.

رآنه ای که وندز خور چنین گنجی

حقایق ای که تو اند ستود هادر را
با فریده چنان جو ن سزد سخن سنجه!
نگاه تمیور لشک بشاعر خون ساخت :
جنین است گره نی خداوند گهزبان ترا برای
روت حکیم خود بر مزیده اشتباه نکرده
!؟

گرمانی سر مست زمزمه کنان یاسخ داد
و آن زن بخند زد، و همه یادشا هان و
ساهزادگان و سپهسا لاران و دیگران همه
رژنداوی که در آن بار گاه حاضر بودند باو-
مادر - تکر مستند تمام آنها حقیقت است.
تمام سخنانی که در این داستان آمده
حقیقت است مادران ما از آن آگاه هند، از آنان
نمی سند و آنها آنها خواهند گفت.

آری، تمام آنها حقیقت جاو دانیست، هاگه
بسوی خدمتمندان و شاعران و فیلر مانان را
جیان از مقان مأودیم، هاگه بذر تمام -
و بسیار بی راگه هایه فخر و میاغات جهانست
راهن مکاریم ما از مرگ نبرو هند ترمیم:
صلح ۴۷

خورسید جهان ۱ فر و ز
بر فراز بارگاه نیلگو ن
در تیمه رو ز ؟
عیج میدانی که آرام دل هن،
نه بیهمتای هن،
ورخشمان هن،

از گلها بسیار است
خنده لبها چون یافوت او
خنده لبها شد الود او
نجه گویای او،
از بر تو خور شید جهان افزایش است؟
... میدانم ولی...
لی... هنوز...

لی چکامه هد ح عروس زیبایان ،
دل گشیکه بشر در سراسر گیتی
ورابنام دل انگلیز (مادر) نامیده است
ل فسوونکر ، سر چشمیه حیات وجود ،
لی که هشنا عشق و ترانه است و سرود ،
دلی که تابه ابد چاو دان و باینده است
لی هنوز ...

اسناد

بر فراز باز

خنده لیهای
خنده لبای
غنجه گویای
ازیر تو خ
آه... میدانم
ولی .. هنوز

دلی چکامه
دل کسیکه
ورابنام
دل فسوتکر
دلی که منشا
دلی که ت
ولی عنوز...

افسانه میزان



ترجمه: مهریه رشید

سیمپل ستاره تازه ایکه در آسمان سینمای هند ظاهر شد.

سیمپل کاپادیه به جهان سینما و آورد

دواینوقت صدای آشا بلند شد با سیمپل (آشا چا ندا) بود. آشا با سیمپل، ایسن دختر جوان و دوست داشتنی که شبا هنر زیادی بدیمبل (بوبی) دارد تهرین اکنک میگرد. من خاموش در گوش قرار گرفته و بسیاری این دو استادو شاگرد برداختم. وقتیکه صحنه اکنک بیان یافت، آشا مستقیماً به سویم آمده در حالیکه لبخندی زیبای بر لب داشته و دست شاگرد جوان خودرا در دست ساخته را جکپور، تنغا ب مردیده بود. آشا چا ند را دیپلو م هنری خود را در قسم معلم اکنک از استینتو ۵ معروف (بونه) بدمست آورده وازسال ۱۹۷۱ به بمبی آمد و شروع به تعلیم و تربیه شاگردانی نمود که از طرف پرو دیو سران فلم به عوی معرفی می گردید. چنانچه هنریشه

(سیمپل کاپادیه ستاره که تازه قدم در جهان هنر گذاشت)

(فلمسازان بزرگ هند چون یوسف کاشی، میر، یاش چوبره و شاکنی ساخته آرزو دارند تایین هنر پیشه جوان در فلمها - ایشان حصه گیرد).

(هنر هندان بر جسته سینمای هند چون شش کپور، دهرمندروزیشی کپور آرزو دارند تادر نقش مقابل سیمپل در فلمها ظاهر گردند).

سیمپل کاپادیه کیست؟
دختری دیگری از قابل بزرگ نتوانند
کاپادیه قدم به دنیای فلم و هنر گذاشت.
فلمسازان معروف هند آرزو دارند تا فلمی
تبیه نمایند که در این فلم خواهر جوا نسر (بوبی) نقش اول را داشته باشد و محبوترین هنر هندان هند آرزو هند نقش مقابل این دو شیخه جوان و هنر هند هستند. هنر هندی که ادعادار در روزی در دنیای فلم و هنر شهرتی پسزایی کسب خواهد کرد).

وقتیکه من خواستم سیمپل راهلاقات نمایم هنافانه درخانه نبوده و گفتند که برای تهرین اکنک رفته است. نشانی دقيق محل اکنک را گرفته رفتم وقتیکه آنجا رسیدم با





دوشیز گان دانیوب

آزمایشات مربوط به ادا کردن جملات را بخود جلب گرد.
وهنر شان را گذشتانده اند. و تن ماری کسو موس یک هنر مند
ازین تازه کشف شد گان که خیلی جوان دیگر در سال ۱۹۷۴ در فلم
هم خوش قول هستند یکی از س های (ماکرا) و (حمله نا تمام) که
زیبیت کوتو فولکی و دیگران ای و در آن اینکو زفار هم نقش بزر گی
را ایقا کرد قدم بدنبای سینما چکسی نام دارد.

زمانیکه ارس زیبیت وسا یسر

میایند و باز هم میایند ولی آیا
از نوبیده های دیگر ستودیو
خواهند توانست که فردا باز هم
های هنگری یکی هم اریکا بود نار
با همین شهرت باقی بما نند و آیا
است که فلسی از پیتر با کسوس
بنام (دختران میارز) بروی اکران
اینها نیز مانند همکاران هنرمند
شان چون ماری تورو کیک واپارو
خواهد در خشید.

ترجمه: حبیب «ح»

نازه جویی در عالم سینما یسی
بودایست و هو نیافلم برای رزیسو -
زان و کار گردانان کار مشکل و قابل
اصطراحت نیست زیرا این دختران
جوان سواحل دانیوب نه تنها
فوتو ژئیک اند بلکه زیبا و دوستی
دانستنی هم هستند اکثر آنها امتحان
ایواچوروس توجه کار گردانان
آمادگی پیش دور بین نیلبرداری

ورنگارنگ صورت میگیرد که در آن
تیر و کمان از قدیم به حیث یک
اسلحه شهرت داشته است درین
مسابقه جوانان با تیر و کمان قلعه‌ای
دوام هر سال در ماه سپتامبر
سالگره شانزده همین صد سال آزادی
سانمارینو برگزار میشود در ۱ین
وقت قله کوه موئت تیتانو از شکوه
و جلال ترینیتات قرون وسطانی
میدرخشد.

درین روز مسابقه تیر اندازی
توسط تیر و کمان صورت میگیرد که
اکثر جوانان در آن مسابقه اشتراک
میورزند.

در چنین یک حکومت شهری
نیز با او کمک کند.

کوچکترین

را با قصر های قدیمی، مجسمه ها،
معاید و کلیسا های آن برای فلم
گیری مناسب دانست و کرا یه
کرده و آن سر زمین کو هستا نی
آنهم زیاد نیود لذا کرایه گرفتن
و مقبول را از نزدیک دیده اند
را بر دو باره تعمیر کردن آنها در
عدهم و زیبائی کوه موئت تیتانو را
هالیود ترجیح داد.

مردم سان مارینو مراسم زیاد
ندارند، اول سال دو بار انتخابات
برای نیابت انجمن عالی مشور تی
بود که کمینی فلمکری تو نیتسی
نیجری فاکس آنرا به کرایه گرفت
صورت میگیرد که در افتتاح مراسم
از جانب دیگر چون این سر زمیر انتخابات رسم گذشت دلچسب

نوای زما عالی فاصلی اووهی دی اوغواپی چه ستاد لاسو دېنکلر-
لو نه کده نهای نویش ددغه رار
پرمختگو نونه استفادی کولی شوای
و پاندی کپی راشه دخبلو زامن او
لو نه دزو ندانه په مشکلاتو بر یا لی
کیدلی شوای ؟نه، هیچ نه ادد غه
پوره برخه واخله اودخبل زیار و
تولو پرمختگونو یوزینی وسیله
زحمت نمونه په خپلو نیرو لو ستر کو
و گوره خکه چه داغوندی ستا به یاد
همدغه ته بی اونن دی «خد مت»
په نوم غونی جوپیری، ستا زا من
باندی برابری شوی تاستا بی، تا
لونی، او لمیان راتول شوی دی
غواپی، اوستا قدر کوی د خکه چه
اوستا دباره بی ستاد شان سر و
داستا ورخ ده اودغه نیکه ورخ دی
سم سوغاتونه تحفی برابری کپی درته زیاته مبارکه وی.

دوره دورخی په مناسبت

لیکونکی هفت بار

کرانه مورده

کله چه ستامبارک نوم احالم په زړه کی
می یو عالم هو سونه پیدا شی او یهدی
دانزی نه په کورو نو، دوترو ن-و
فاپریکو اونورو فعا لیتی دستکاو
کښی کار واخلي او هغه اکتشا فات
رامنځ ته کپی چه په هغوبای ندی انسانی
ستونزی کمی شی تادرک ټونو، تو-
غندیو دوره په اپولو او کمپیو ترونو
بدله کپه او خیل زوی دی دسیو زدی
په سطح باندی ډلی کپه چدغه راز
افتخارت ټول تانه منسو بیزی او
ستا دباره هم دزیاتی و یارنی خای دی
داجه نن دسیورمی دمو ضوع سره
ټول خلک آشنا شوی دی نو دغه
معامله ورته زړه غوندی پنکاري او
اویس یهدی لپه کښی دی چه دمرینځ
په سطح باندی ډلی کید لو زمینی
برابری کپه او خلک په دی و پوهوي
چه دعلم او فن وزرونه هر خای ته
رسیدلی شی او ترینه په زړه دوري
کښی اخستل کپری.

تا په خپله مهربانه غیره کښی هغه
پیاوړی شخصیتونه روزلی چه نس
ورخ دتاریخ هر ډی یارنده افتخار
کوی ستا پسته او نمه غیر دمین زیو
مبازیونو مختار عینو، فیلسوف فانو،
زانکو ده، دبشر نننی په مختگو نه
اود علم او پوهی نننی اهمیت ستاد
مورنی حس یوه لویه نمونه ده کده
نهای دزو ندانه په سر به هیچ شمی
وجود نه در لود او نری به ده مظلومي خا-
موشی په حال کښی دخبل سری بی
سری او نابودی سره مخا من و دا
زوند به نه.

هو! داتهی و دغه بول موچو دات
ستاد موجودیت لویه لمه او نمونه
کښی شو، تابشن ته دکار افعاليت
درمس ور کپه بدیو کښی دی دوزور
ګلوی، یووالی، عاطفی او میربانی
احسا سات ژوندی کپی اودی ته دی
گمارلی دی چه دخبلو ستونو نزو د-
کمولو دباره په داسی بتکارا تولاس
بوری کپی چه ستا ټول زامن ترینه
دزو نه په هرمه بر خه کښی په سوکالی
سره کار واخستلی شمی، ستدا نیکی
روزگی بشر ته ددی داک ور کپی چه
دزو ندانه دحقیقی مفیوم دلامن ته

به همه مادران

جهان

نیروهای طبیعی کشمکش
حاصل می نماید. انسانی جدید عی
آورد.

یک زن یک مادر است نه بخاطر آنکه
تنها کودکی به جهان می آورد، بلکه
مهمنتر از آن که انسانی می پیروزد.
بہترین خوشیهای زندگی را بدو می
دهد.

مادر خود زندگیست هائند طبیعت
است. تمام اطفال در دل او شیوه‌ی از
اگر آن دل یکدل طبیعی است.

بدون آفتاب ګلبا نخواهد شکفت
بدون دوستی خوشی وجود ندارد
بدون زندوستی موجود نیست بدون
مادر نه شاعری موجود است و ته قبرهای
تمام افتخار جهان از آن مادر است.

آنچه درین جهان شگفت آیینه
است زاییده دوستی بزن است.

دستی که برای انسان هر ګه می‌اورد
برای مادر نفرت انگیز و زشت است.
اسلحه در نظر مادر، زشت و نفرت
باراست، آنچه را که ارزش دگی حمایه
می‌کند حفظ کنید.

چرا مادران به مليو نهای طفسز
دیوانه تان فرباد نمی زنید؟ کشنا-
گاه تافرا به ندید از کشنا-گاه نک
تان دست بداید!

ماوشما در جهان برای زندگی آفرید-
شده ایم برای کار، برای ابتکار-
برای اینکه زندگی را بشاد هافس
مبدل سازید تادر آن عدالت و هوشیاری
حکمفرما باشد به جنک های
تان، گازهای زهر آگین در قضاو
تمام اختراعات شیطان صفتیکه با آن-
آمدگی هیکرید تایکدیکن تافرا نابود
سازید، بس کنید.

انسانها همیشه اطفال مادران نشان
اند.

بیایید که سرود ستایش مادر را
سر کنیم. او که دوستی اش هیچ
مانعی رانمی شنا سد، او که پستانش
پرورنده جهان است؟
هر آنچه در انسان زیبا است از
اشعه آفتاب و شیر مادر است، این
است آنچه که وجود هارا آغشته با
دوستی زندگی می‌سازد.
در هر لحظه مرگ انسانی را از
صفحه روزگار بر می چیند و در لحظه
دیگر و در گوش دیگری از جهان یکزن بر

مادر هر و برای خدا پیش همایمان
از ما جدا مشو.

بر قطره های تلغخ سر شکم نگاه کن
بنگر بدست کو چک و گر زان طفل خویش.

از قصه طلاق و جدا بی سخن مگو ازیش هامرو.
از ما جدا مشو.

آرزوییکه گل کرد

نویسنده: سمس الدین طریف صدیقی

طبوعی را جانشین هاندگی ام ساخت ، سپاهان خیلی زود از آن واقعه خبرشد و بیدین من آمد . همینکه چشمیش بمن افتاد بی احتیار چشمتش گردید و مبیوت هاند . من در لیام شیری همه را دیوانه کرده بسدم شهاب خان خطاب بخواهرم گفت :

- چه خواهر زیبائی داری عذر؟ گمان نمی کنم دختری به فشنگی او دیده باشم .

و بعد بسوی من آمد . سرم را یائین انداخت اما او دستش را زیر چانه می گذاشت و گفت :

- نرس زهرا جان بمن نگاه کن ... سرم را بالا کردم ولی ناگهان هر دلاغوس گرفت و دیوانه وار شروع به بوسیدن گرد از وحشت دستش را بشدت دندان گرفت اما رهانکرد و تکثر هرا در میان بازویانش فسرد دلم بی اختیار به پیش در آمد . فریاد زدم .

- عذر، عذر، جان گجا؟

اکن دیدم او هم سرش را یائین انداخت واز اتفاق بر آمده آنمرد با گستاخی و بسی حیایی پراهن هرا پاره کرد . همینکه چشمش به سینه هایی من افتاد گاملاً دیوانه شد . به سخن مقاومت کردم . هر چه دنما ن گندم هر چه فریاد زدم فانیده نکرد . لاشه سنگین او روی من افتاده بود .

وقتی بخود آهمندانستم همه جیزم را در بی خبری ازدست داده ام خواهرم از آنجه برهمن گذاشت نه تأسی نشان داد و نه حالتی که بقیم از آنچه برسم آمده ناراحت شده است بانفتر نکاشی به او انداخت و گفت :

- حا لایهیدم معنی شیری شدن و خوش- بخی تو چه بود . آن لذتی که تو تعریفش می گردی معنی اش همین بود . تو که هنوز هر رون روستانی همراهیم بود جرا گذاشتی خواهert را اینطور فریاد کنید و گفت :

بسازند فیمهیدم تو میخو استی هر امبل خودن بسازی تو زن بسی آبر و و بس حیاتی استی تو باعث رسوانی و نابودی من می داری . تو لایق هرگز استی هرگز .

عذرها هج عکس العدل نشان نداد ولی من بی طاقت ندم و فریاد زدم :

از جایم برخاستم و گفتم :

عن هیروم بازجستی زد و باشوار مراسیر چایم نشاند و گفت :

من نیکنارهان ... باید بمن بگو بیدgra ازمن بدنان می آید . سازهایم نمیاید . خودش را بعن خیلی نزدیک کردو گفت :

خوبم را جانشین هاندگی ام ساخت ، سپاهان خیلی زود از آن واقعه خبرشد و بیدین من آمد . همینکه چشمیش بمن افتاد بی احتیار چشمتش گردید و مبیوت هاند . من در لیام شیری همه را دیوانه کرده بسدم شهاب خان خطاب بخواهرم گفت :

سر نوشت بدی راسر راه او قرار خواهد داد چون سپاهان زن و بچه داشت و نهیتو نست برای همیشه خواهرم را پیش خود نگهداشت دوسره روز بعد شهاب خان پسر هلکرابه حیث سر برست و ناظر اهل کش مقدرنمود که باوی در شیر باشد وقتاً فوقتاً برای نظارت به دهکده باید . پسر هلک هم بالتخمار بایرست . روستاییان ازینکه عذرها بشیر عیروز براو رسک همیزدند بیچار هر دم چشم و گوش بسته نهیدانستند که شهاب خان در عرض ربوون چه جزگرانیها سر نوشت جایداد خودش را بایدست یک پسر جوان سپرده است .

دو سال گذاشت خواهرم نتوانست به دهکده باید پسر هلک سال چند هاه اینجا بر میگشت باید زم نیزگاهی بشیر هیر فت ناینکه یکروز - خواهرم از من دعو ت گرد پیش او بروم .

طی این دلت شادابی و زیبایی من حسنه چندان شده بود . شور و التها ب چوانی هرایک تکه آتش ساخته بود بزو دی رهسیار شیر - گردیدم از همان ابتدا ورود زیباییها و شکوه شیر را بخورد جذب گرد . خانه مجلل خواهرم در اینجا نیزگاهی بشیر هیر فت ناینکه یکروز بود هیچ علامتی که نشان دهد او همان عذرای روستایی است در اودینه نهشید مثل هر دم شیری لباس می پوشید و مثل آنها گپ میزد یکروز هر ایام زنانه برد بالانکه لباس من بهترین لباس دهکده باشود اما خواهرم از آن پس برات و وادارم گرد نایک پراهن دامن گوتاه پیش .

دو تونه نکه هم روی سینه های من بست بمعجله بسوی آئینه رفتم من کاملاً از حوال یکنون روزستانی بر آمده بودم در حالیکه قلبم هنوز متعلق به آنها بود . از قیافه ام خندام گرفت مو یهای سیا و باقته هن روی شانه هایم پر شان شده بود سینه هایم یک و جب پیش آمده بود . زانو هایم بر قم میزد . ولی وقت خواهرم هر دید بی انتظار فریاد کنید و گفت :

خیلی زیبا استی خواهر؟

راست میگفت . در باع زنانه با آنکه صدھا زن و دختر زیبا و شیک بیوش با ساقیانی بر هنده و موبیهای پریشان دیده همیشند همکر نمیدانم در وجود من چه بود که همه مجنوب من گردید . بودند .

در اثر اصرار دوستان خواهرم با آهنگ موسیقی رقص پر شوری انجام دادم . این بار اول بود که با آهنگ موسیقی میرقصیدم .

چنان هیجان در من بیدار شد که نتوانستم خود را اداه کنم . نوازنگان هم آهنگ رانند تند تر ساختند و هنیم با بیان آنها تقد تر و تندتر رقصیده وقتی رقص تمام شد دیدم همه زنها مخواهیم بگو طرف من ایستاده با آنکه خسته شده بودم از هنر نهانی ام خونم آمد . صدای چکچک تعسین لست

بانسانیت نمی فهمد چند روز بعد حاده روی

داد . شهاب خان هالک بزرگ دهکده ها که در

تیر . هم‌آدم پر نفو ذی بود برای بازدید املاکش

اینجا آمد هلک به نهایتگی هر دم به همانداری

او راه یعبده گرفت ششم به تها شای او

رفته در دهانه سال و خوش لباسی به نظر ماد

که بسانانی دیوانست تو جه دیگران را بخود

جلب کند . هنوز یکیه از آمدن او نگذشته

بودگه خواهرم خنده کنان فاش گردید که شهاب

خان و عده داده گه او را بسیر برد .

بر او شک بردم چون هوس شیری شدن در

دلم بدارند برسم :

- تو چکار گردی گه این هر ترا به شهاب

بیبرد .

گفت: خیلی آسان:

- چطور؟

از همان نگاه اول سعی کردم توجیه شد

خود جلب کنم او که دختری بزیبایی و دلربایی

من ندیده بود از دیدن من تعجب کرد طی چند

لحظه فهمیم که سخت هایم شده

زرا جه سه حر فهای تو شب پیش او

رفت .

بلی خواهر جان رفتم .

سوای خدا عجب زن بیعتی شدی .

- همان سخت نگر من از پسر هلک -

نفرت دارم . دهنش بیوش نصوار میدهد از سرا

باش کنافت و حرك مبارد مثل یک مرد

به گوشیهای هی افتاده تصمیع می خشد خیال میکند

زن نه احسا س دارد نه تنها . این همش

شوهر دارد .

- هرچه میخواهی بگو . آخر او شوهر تست

واز خود ما است .

- باشد که باشد بلا یهیش من از اون قرن

دارم از هر دسته خوش آمد . هر دشتهای زنرا

به نگاه یکنون نیگرد . زنرا مثل گل می بودند .

- پس برای همین است که ترا به شهاب

خدا عاقبت را به خیر گفتند .

عذر اسکو ت گرد . من هم از ویم آمد . از آنچه

با صراحت اعتراف گرد :

بن خواهرم و شهاب خان روی داده بود احساس

- چه بگویم خواهر این هر گنیف هیچ

من از آنچه یکزن ممکن است داشته باشد
بی نیاز بود موبایل سانی هی توانستم قسوی
تربین هر د را بیزارو در آوردم . شوهرم بیخبر از
آنچه میگذشت صیح سر کارش هیرفت و سب
مانده و ذله بخانه بر میگشت مشتم هزا حس
او نمیشد و تشویقش میگردم تا بیشتر کار
کند . کم کم بازچه میخواستم رسیدم .

برای بقدرت رسیدن از هر وسیله استفاده
کردم حتی با آتوسیله که خواهرم شها ب
خان را بخود کشانیده بود اما با احتیاط و
بهره برداری کامل پیش میرفتم و قفسی
بعنده آدم که رسته هوسپای یک شنبه پولدار
هوسران بر دست و پایی من پیچده و آوازه
من به عنوان یک هنرمند بکوش همه رسیده
بود شوهرم ابتدا مخالفت کرد . باقیدار

مقام هنرمندی را بالسانی بدست آوردم . پس
از مدنی سنجش بالا خرم با یکی از اقوام که
پیشنه موثر رانی داشت ازدواج کردم بشرطی
که همه دارا نیش را بفروشد و در شهر
شغل تکسی رانی را انتخاب کنم . او هم
پدرافت واژ چه بول من و خود در شهر تکسی
گرفت . در شهر باهمه نابلدی راه مردم خودم
را در اجتماع کشودم ، اینجا و آن جا هنر-
نمانی کردم تا توانستم جلب توجه نمایم .



هرد ؟اما تنها من بودم که هدا نستم خواهرم
فریبانی یک جنایت نا جوانمرد اند شده استه
کنند و مجبور شوی به ده بیر گردی .اما من
دیگر یکدیقه هم اینجا نمی همان گوستنگی
و دلاخت دهات هزار بار بر این قسم زندگی
نم آور سرف دارد ...

و نم فهمی چه بر سر من گذشت ، او
هرایک عمر بدیخت ساخت ، و تراهم ...
دیگر توانستم چیزی بکویم با عجله لباس
شای خودم را پوشیدم و بقیه کالایم را گرفتم .
دنم میخواست هر چه زود تر از اینجا فرار
نم و قصی میخواستم خانه را ترک نمایم علوا
یکش رویم امد و در حالیکه چشمها نشش پراز
انک شده بود گفت : هرابه بخش زعراجان

من بتوبد کردم راست گفتی هن زن زشت و بی
سرمی استم . و بعد دستها یش را بالا گرد
- خدایا ! خواهرم را در پناه خود بدار و
بدار هتل من بدیخت شود . اگر دعای هرا که
آن گشکار و الوده استم نمی بذری بسر
خواهرم رحم کن تا مانند من بگناه و معصیت
الوده شود .

اما مثل اینکه این صدا و دعا نایر نداشت
زیرانه تنها بحال من فانده نکرد بلکه روز -
بروز بیشتر بگناه و زشتی ها الوده شدم
شاید در آن لحظه شیطان هارا مسخره میگرد .
حد روز بعد خبر رسید که شهاب خان
پسر ملک را بر طرف کرده و به بیگرد به
لو روی که میگفتند بان مرد خانت کرده بود .
خوشحال شدم که خواهرم بدیه بیگرد و
مل ما زندگی شرا فتحنده را شروع میکند .
با انکه دهکده ها چندان گسله از شهر

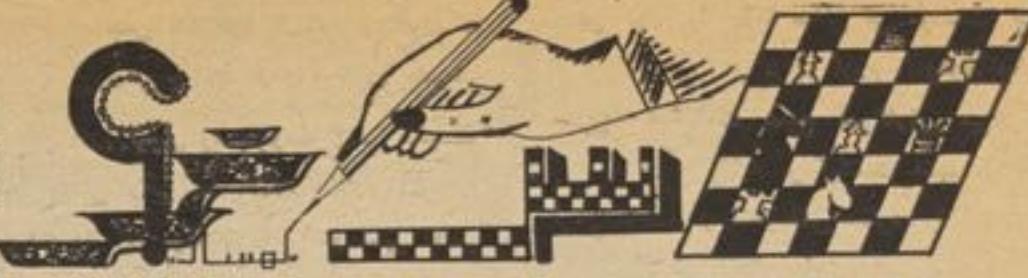
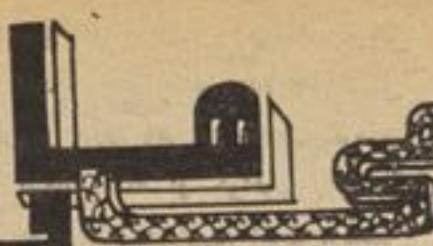
نداشت اما از آمدن آنها خبری نشدد روز

بعد پسر ملک جنازه او را با خود آورد . هرگ

نا بینکام خواهرم همه هارا داغدار ساخت

شیکس از پسر ملک نیرسید که عذر چطور





این شاعر کیست؟

در سال ۶۰۶ هجری تو لد گردید او در اوایل پدرش را از دست داد و این فقیان تائیرز یادی
در اسعار و قطعاتش داشته است و با تندی تحصیلات خود را در مدرسه نظره می بخنداد
دیگر مخالف علمی گسب داشت و هر فت گردان جوانی روح بی آرام داشت و یگر دش
با کافی جوان و دیدن مردمان را غب بود گذشته هبوم قوم مفول وایجاد گشکش علای
بین بزرگان خوارز مشاهان و اتابکان باعث شد که او از زادگاهش بیرون شود و به جهان

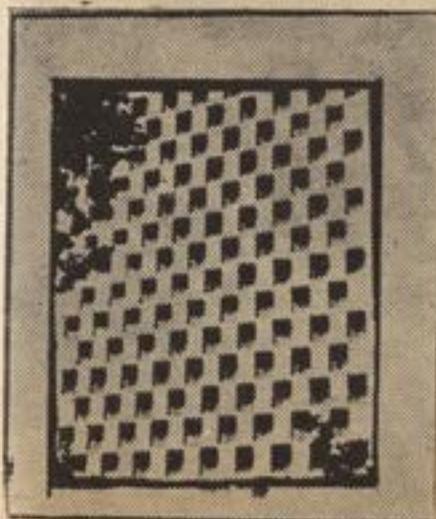


گردی برود جهانگردی او بیش از سی سال تا
چهل سال دوام کرد و ضمن آن بغداد سوریه
و مکه را دید او از عصر خود تا کنون جزو مشاهیر
ادب شناخته شده است تاینکه در سه شنبه
۲۷ ذی القعده سال ۶۹۱ هجری وفات گرد
نموده دویست آخر یک غزل او را تقدیم می
داریم.

تو هنرمند گزین در بعلات بروی
که گرم تیغ ذنی بندی بزی توام
... از برده عشق چخوش میگوید
ترک هنرمند بر انداز گهندوی توام

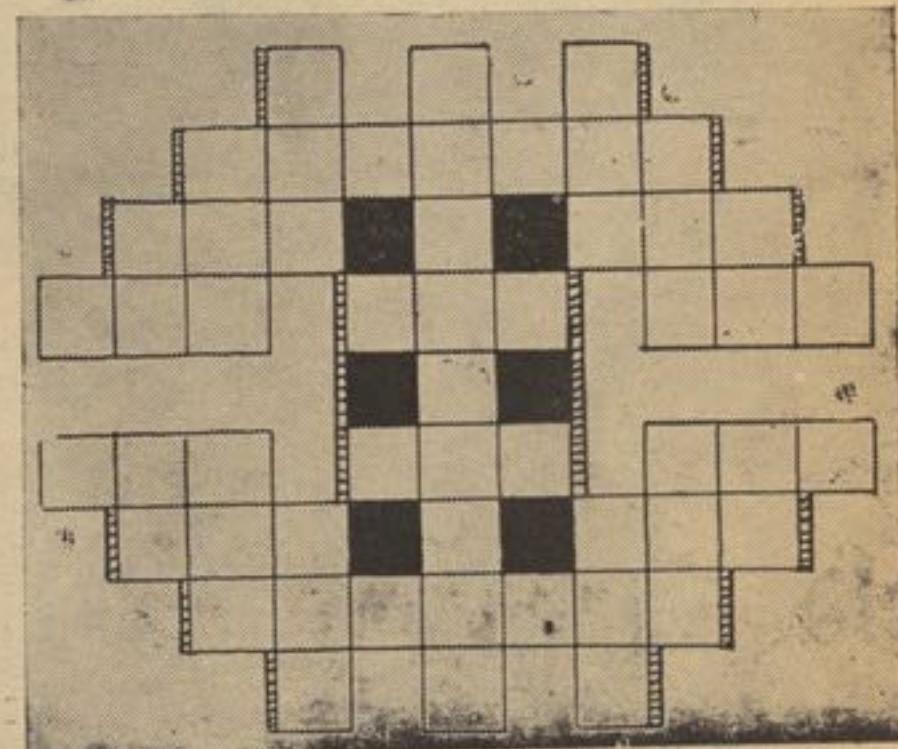
ازین عکس چه میدانید

بعضا عکاسان ماهر عکس ها نی
میگیرند که شکل معماری بخود گرفته
و فرمیدن آن که عکس مربوط به
چیست دشوار میگردد.
این عکس نیز از جمله همان
عکس هاست آنرا نشر کردیم
اگر فرمید عکس از چه است برای ما
بنویسید.



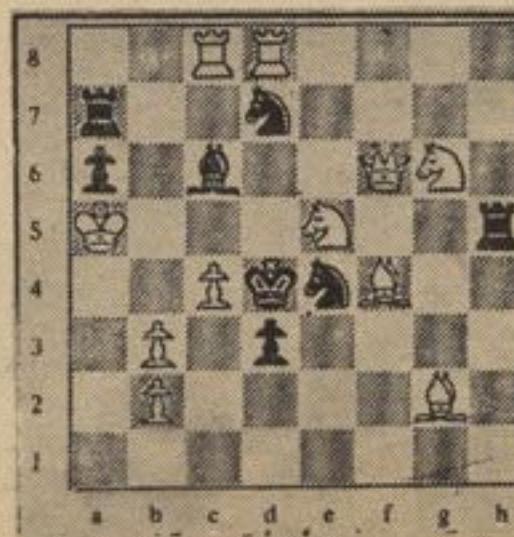
درین عکس نیمه از صورت یکده از هنر
پیشگان فلم های هندی را مشاهد می
کنید
اگر موفق به شناختن آنها شدید اس
های شان را برای ما هم بنویسید.

این جدول را خود تان طرح کنید



طرح گشته: نور احمد وظایی

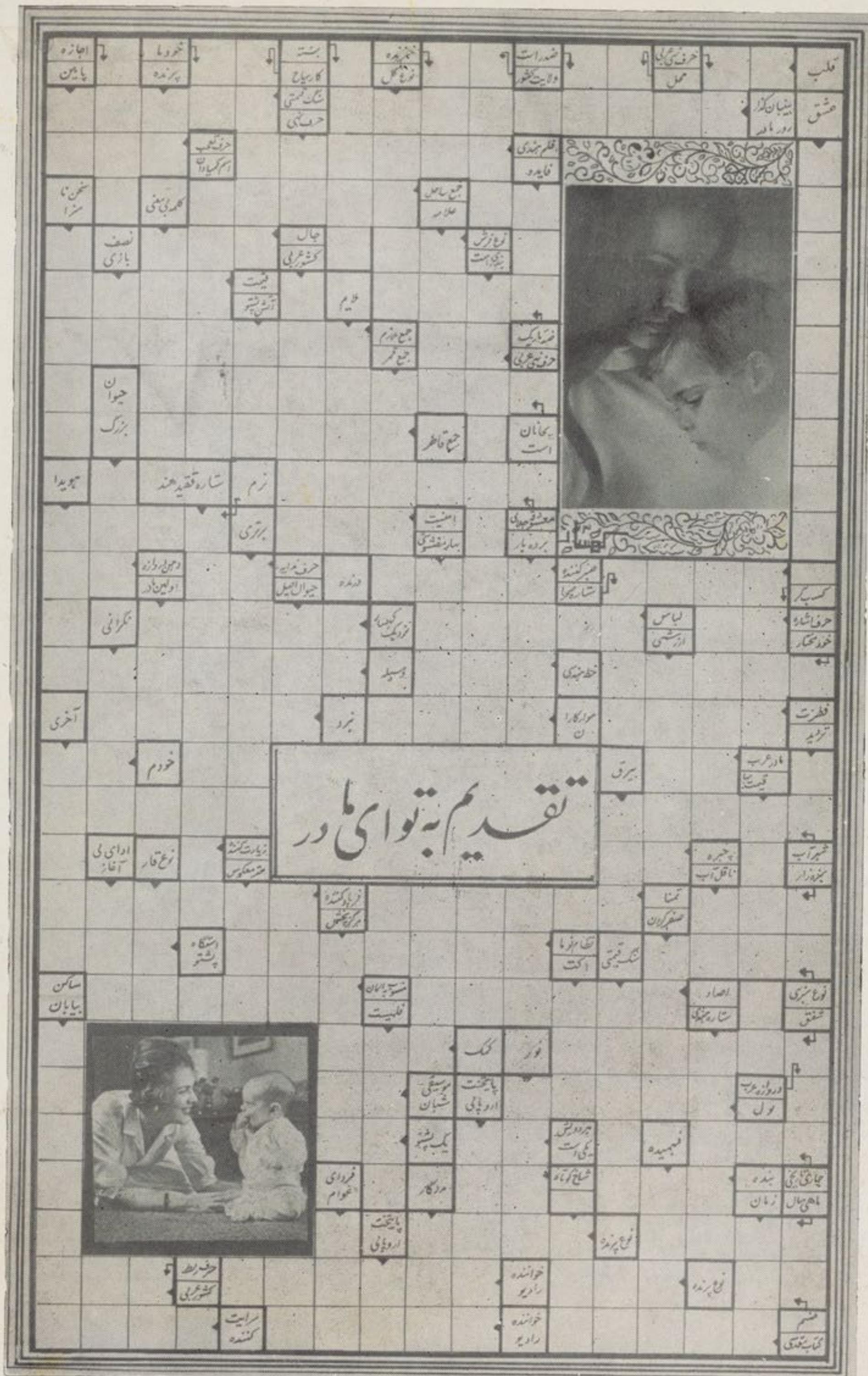
- افقی:
۱- خداوند - چشم بی سر خانه -
۲- ازتنا در آلمان غربی
۳- ستگ میله - قبول گرد ن دریشت
۴- محکمه بین المللی درین شهر است
۵- آنرا بام دنیا می خوانند میب سر -
نگون - گیلن یا شکسته .
۶- آلمان غربی اما براگشده .
۷- هتل اکنون سر ندارد - سوم حصه -
۸- جود وسخا - از آنطراف هر فرس
حتیش .
۹- مزونه است و خطونا ک - نقش
۱۰- مختار ع چاب
۱۱- حرف نمی زند - مر غدر پشت
۱۲- نیمه خالی - تکرار یک حرف
عمو دی:
۱۳-



مسئله شطرنج

سفید بازی را شروع کرده در دو حرکت
سیاه رامان میکند

هر تی صفحه: صالح محمد گیبار





ازدواستار

مادر

این صفحه را به مطالب و مضامین مربوط به تو وقف مینماییم، تاباشد
که ذره ای و قطره ای از بحر خروشان و آگنده از محبت قلب ترا یاد دهانی
کرده باشیم

تحلیل از مقام والاگهر و ملکوتی مادر



نامه به مادر

ای تکه دار من و سر و در من
ای خداوند من ای هادرمن
ای ترا بپره زم خمواری
ای پرستار شب بیماری
ایکه از عشق شد آب و گل تو
ایکه جان باد فدای دل تو

گله های تو برسانم کرد
و زتو سد ناله دلگیر رسید
گو بپرید پسر ناخلفی
راستی، از پسرت رنجیدی؟
کردم از مادر خود صرف نظر؟
پسرت رفت و فراموشت کرد؟
جان فدای تواجدهم پنداری
بازی ورق و تماشا هیچ است
بن تو نزدم همه دنیا هیچ است
نامه گز دیر رسد حوصله کن
که بجان از نم تو سوخته ام

فرستنده: شیما صدیق



انسان اشرف مخلوقات و مادر اشرف آنهاست.
صلح عالم آنکه ممکن است باید ارشود که زمام سbast جبان از مشتباه آخشن بران
به مشتباه نازنین هادران انتقال یابد .
مادر حتی پس از هرگز باز هم هادر و مقدس ترین موجود زنده جبان است .
رعنی معبری
قلب مادر زیبا ترین و جاودانی ترین جایگاه فرزند است . حتی در روزگاری که
موهای فرزند سید گردد .
هابرای آزادی هلت و آبادی کشور، بیش از همه به هادران سالم و آنکه نیاز نهیم .
تاپلیون

صفحه ۵۹ فرستنده: ذبیحه برجوی اسحق

ترجمه :: طفیل (باور)

ایورست

بر کف پای خسنه‌ی زن

بوسید



چینکو تابی کوهنورد چایانی بادخانم کو هنورد چینایی بنام فانتو گت قله این کوه را فتح نمود. فانتوگ در جمله یک هات نه عضوی کوهنوردان چمپوریت مردم چین به قله ایورست بالاند و بلند ترین قله جهان را - (۸۸۸۲) متر اندازه گرده است.

قبله قله ایورست توسط کو هنور دان کشور های غربی (۸۸۴۸) متر اندازه شده بود باین ترتیب دریک نقشه چینایی ارتفاع قله کوه ایورست (۳۶) متر بیشتر نشان داد و شده است فانتو گک یک تن تبتی که (۲۹) سال دارد از طریق جبهه شمال کوه که مشکلتر بین بارانگاع (۶۴۰۰) متر نصب گردید بودند نسبت سرازیر شدن بر ف کوچ جراحات خلیف برداشته بودند.

هنوز چند روز از فتح قله ایورست توسط تابی زن کو هنورد چایانی نگذشت بود که (۲۵) ماه می سال (۱۹۶۰) قله ایورست را

توانست.

رهنما و تابی کو شیدند تا یک سنتگارا بر فراز این قله پیدا کنند اما موفق نشدند زیرا همه سنگها و صخره ها در زیر بر ف شده بودند.

آنها گفتند بمشکل چایی تو قف برای - شش نفر دریک وقت بر فراز این قله پیدا می شد.

نژدیکی ایورست بخوبی می شده گردد است.

وی گفت بعد از رسیدن بقله به اندازه خوشحال بودم که برای تقریباً ده دقیقه از -

خوش زیاد سخن زده نمیتوانستم.

وی گفت آثار و علامه کوهنوردان سا بق را که بین قله بالا شده بودند می شده -

نگرده است.

رهنما میر من تابی گفت وی بسیار با

نیرو و دلاور بود اما از نگاه جسمی وقتی که به

این قله بالا شد خیلی خسته شده بود.

رهنما هنوز شدید از یا لا شدن مسافه

هر بیست متر مجبور بود میر من تابی را کش

کند و رهنما علاوه گرد که اگر به تنهایی به قله

ایورست بالا می شد از آخرين کمب تا قله در

تابی اظهار داشت هوای قله بسیار خوب

بود و باران تبت و چند قله دیگر را که در

آنجا فرود آمد.

تابی ایورست را فتح کرده است.

تابی هنین مراجعت به گتمتو بغیر نگاران

مکت که مصود موقانه وی به قله ایورست

یک کار نهایت مشکل بود.

وی گفت (۵۰) دقیقه به قله ایورست توقف

گردید و بعد از نویسیدن چای و گز فتن عکس از

آنجا فرود آمد.

تابی ایورست را فتح کرده است.

منظره زیبایی از ایورست که زیر لحاف نقره‌ی رنگ برف آرام بخوده است وزنان کوهنورد چایانی و چینایی آنرا تغییر گردند.

دوسستان

از: محمد طاهر سعید

شیوه تو

مادر تو آن فرشته ملکوتی هستی که روح
تودر آسمان ها جاویداست.

تو هست که نام ترا بر لوح زندگی
در گزگاه عستی بخط شفاف وزیبا یسی
نوسته اند.

هم و همه آن راهی بوسند، گردان طوف
من گند و آن راهی پرسند.

مادر نمی دانم بکدام زبان ترا ستایش کنم
و بکدام قلم درآم، نمی دانم ترابه چه نسبت دهم

و بهجه تبه کنم به مروارید، به دریای هستی،
به آب حیات ویا به یک فرشته آسمانی؟
نه انتباه گردم، انتباه بس بزرگ،
مقام تو خلی هابزرگ است، خلی ها
بزرگ از این گهنم ترا وصف کنم، توبه برین
موجود زمینی آری، یکفرشته زمینی هافوق
فرشته های آسمانی.

مادر؛ تو آن خداوندی که او را
زندگیم فقط و فقط بتو خلا صه می شود تو
تاریخی می باشی که حکایت می از زندگی من،
از خاطرات کودکی وجودی و جوانی من است خاطراتی
بسی تلخ و سیرین.

عروقت که بگذشتہ عایم فکر میکنم یادم از
تو از خدمات تو واژ بیخوابی های تو می آید،

نمی دانم بهجه صورت از مهربانی های تو
سیاس گذاری کنم ولی مادر، اگر دست
روز گار برای من زندگی فنا ناید برو بدهد
همه عمر خود را به پرسش تو سپری خوا هم
کرد، ولی افسوس که همه این آزو ها به کور
خواهدرفت.

و این نفعه های من به ناید رو خوا هد
کرد.

و آنچه در روایاها یم و در خالی از تو مجسم
ساخته ام به صفحه واقعیت بکشانم و آنرا
مقابل چشم انداختم زنده و جاندار

بیشم.

اما افسوس که نه قادرم جنان کنم و نه
توان دارم که روایم راهمند وجا و یدانی
سازم تاخویتر تماشیت نمایم و لست کنم
پس چه کنم و به کدامین کس بنام برم تاوصیف
ترا آنطوریکه بوده ای و هست جلو چشمانم
مجسم و تصویر گند و به کدامین در روم که چو
بگشایم بالبغند مليح تو رو برگردم و دست
برگردت اویزم و خودم داده اخوش تو بیتم؟،
نقش گیر بار ترا ترسیم نمایم.

آه، مادر! سرزنشم مکن و مانع مشو که
در عانده ام و حیران تاباچه و روی چه تصویرت
کنم؟ این آزوی منست و خواسته دلم که
بنوام جبره زیبا و نازنیت داترسیم کنم



از: یانک سولجر

دعای زک مادر

پسرم انسانی سازکه دلش روشن و صاف
هدف زندگی اش رفیع و عالی باشد، انسانیکه
پیش از افتیدن در آن دشنه فر مانرو ایسی
بدیگران بر خویشتن حکومت کند، انسانیکه
خندیدن رای باموزد اما گریستن راین هرگز
از خاطر نزداید، انسانیکه گام در آینده گذارد
اما گذشتند راین هیچگاه فر ا موش
نگذد.

و پس از آنکه پسرم بهمه این مو اه
بزرگ رسید از درگاه ابدیت تو خواستارم که
خلق خوبی به او ارزانی داری که همیشه جدی
باشد ولی خود را خیلی جدی نگیرد. حس
تواضع و فرو تر را با اعطافه مایی تا آنکه
همیشه بتواند سادگی بزرگی واقعی بیداری
عقل حقیقی و آرامش قدرت حقیقی را خاطرداشته
باشد.

آنگاه، من که مادر او هستم جرات خوا هم
دانست این جمله را زمزمه کم که (بپرورد
نیزسته ام)



ارسالی: عبدالله نبیزاده از لیسه حبیبه

پسرم انسانی سازکه از تأملیمات زندگی
گردان که بگاه ناتوانی از ضعف و مستی خویش
آگاه شود و جنان جسور و باشیامش کن که به گام
رس و خوشت جرات مقابله با خویشتن را
داشته باشد.

پسرم انسانی سازکه از تأملیمات زندگی
روی بر تابدویه هنگامیکه باید مینتویش
سیر کند یعنی بر نگرانه، انسانی که ترا
پشنامد و خودش را زیرا شناسایی خویشتن
نخستین سینک و پایه اساسی داشت انسانیست.
خدواند از تو تعامیکم که اورا بجاده راحت
و آسایش رهنمایی نکن، بلکه در راه دشوار و پر
بینج رهمنون باشی که با تازیانه مشکلات و نما
مایات زندگی روپر و شود و با آنها داشت به
مبازه زند.

درین هنگام باوی باور که در بر این تو فا نهای
زندگی ایستادگی و پایداری گند و بسیاری
کسانیکه باشکست و ناکامی روبرو میشوند
در خود احساس ترحم و شفقت نمایند.

آری مادر! آن روزهای که شمیم صحیح کاهی
حلقه هی سپید هویت را نوازش میداد، به
گلشنی ها فاکر هیگردم، به گلشنی های که
گلشنیت، آن روزهای که کودک بسودم و
چشوت بهمن دوخته شده بود و فقط مردمی خواستی
و نه میگذشت از تو دور شوم.

مادر؛ تو آن خداوندی که او را
زندگیم فقط و فقط بتو خلا صه می شود تو
تاریخی می باشی که حکایت می از زندگی من،
از خاطرات کودکی وجودی و جوانی من است خاطراتی
بسی تلخ و سیرین.

عروقت که بگذشتہ عایم فکر میکنم یادم از
دو از خدمات تو واژ بیخوابی های تو می آید،
نمی دانم بهجه صورت از مهربانی های تو
سیاس گذاری کنم ولی مادر، اگر دست
روز گار برای من زندگی فنا ناید برو بدهد
همه عمر خود را به پرسش تو سپری خوا هم
کرد، ولی افسوس که همه این آزو ها به کور
خواهدرفت.

و این نفعه های من به ناید رو خوا هد
کرد.

و آنچه در روایاها یم و در خالی از تو مجسم
ساخته ام به صفحه واقعیت بکشانم و آنرا
مقابل چشم انداختم زنده و جاندار

بیشم.

اما افسوس که نه قادرم جنان کنم و نه
توان دارم که روایم راهمند وجا و یدانی
سازم تاخویتر تماشیت نمایم و لست کنم
پس چه کنم و به کدامین کس بنام برم تاوصیف
ترا آنطوریکه بوده ای و هست جلو چشمانم
مجسم و تصویر گند و به کدامین در روم که چو
بگشایم بالبغند مليح تو رو برگردم و دست
برگردت اویزم و خودم داده اخوش تو بیتم؟،
نقش گیر بار ترا ترسیم نمایم.

آه، مادر! سرزنشم مکن و مانع مشو که
در عانده ام و حیران تاباچه و روی چه تصویرت
کنم؟ این آزوی منست و خواسته دلم که
بنوام جبره زیبا و نازنیت داترسیم کنم



نوازنده ایکه درشکار پرند گان
میخواهد ابتکار کند!

جواب دندان شکن

روزی یکی از خانم های خود پستند، گار تی
به عنوان دعوت برای برنارد شاو فرستاد زیر
آن نوشت:
من روز پنج شنبه از ساعت چهار تا شش در
منزل خود خواهم بود
برنارد شاو زیر کارت اضافه گرد:
من هم همین طور
و کارت را برای خانم پس فرستاد.



بس است بس....؟



بالای عقل

دختری از دوست خود پرسید: سراستی احمد از تو تقاضای ازدواج
کرده؟
— آری پس چرا احمد دیوانه من است.
پس هرچه زود تر ازدواج کن، چون دیوانه ها هم گا هی
عقل می شونند!

به سگ هم اجعه کنید

شخصی نزد طبیبی رفت و گفت مثل این است که تربه بالای گلوی من پنجال می زند
طبیب گفت من در این درد تخصص ندارم به سگ هن رجوع کنید.

پوست رو باه

خانمی از شوهر ش گله داشت
پوست رو باهی که سال گذشته
خریده ام فرسوده شده، شو هر از
خریدن پوست رو باه توی خودداری
می گرد.
خانم گفت:
به نظرم می خواهی من این
پوست رو باه راتا آخر عمر داشته
باشم.

شوهر جواب داده
چه مانعی دارد؟ خود رو با هم
آنرا تا رو زی که مرد به تن داشت

زیر کی

طواری دستار شخصی را ریبوده فرار گرد
ان شخص بگو رستان رکه انجا نشست. مردمان
اورا گفتند که آن مرد دستار تورا به طرف
باغ برد توجرا دو قیصر ستان نشسته ای!
گفت بالا خره گذوش به اینجا خواهد
افتاد!

قابل و قیمه‌تی

نقاشی یک پار چه سفید را فاب
کرده در اطاقش گذاشته بود و به
مشتری تابلو می گفت:
آقا ملاحظه می فرمایید، این پرده
نقاشی مر غداری را نشان میدهد
گاوی در آن به چرا مشغول است.
خریدار تابلو گفت: چه طور؟ من
که جیزی در آن نمی بینم.
نقاش جواب داد: بلی! چند روز
است که گاو علف را خورد و برای
چرا جای دیگری رفته است.



از راست به چپ بدون شرح

دیفری: خوب شد که بغير
گذشت



پر قاب گل

احمد: آیا تو تابحال عا شق شده‌ای؟
محمد: بلی یک مرتبه عا شق دختری شدم و رفتم زیر پنجه اطاق
برايش آواز خواندم او هم یک گل سرخ قشنگ به سینه ام پر تاب
گرد!
احمد: بسیار خوب آن گل که بین زر ورق خیلی قشنگ بود؟
محمد: نی بین یک گلدان گلی بود!

قاریخهای

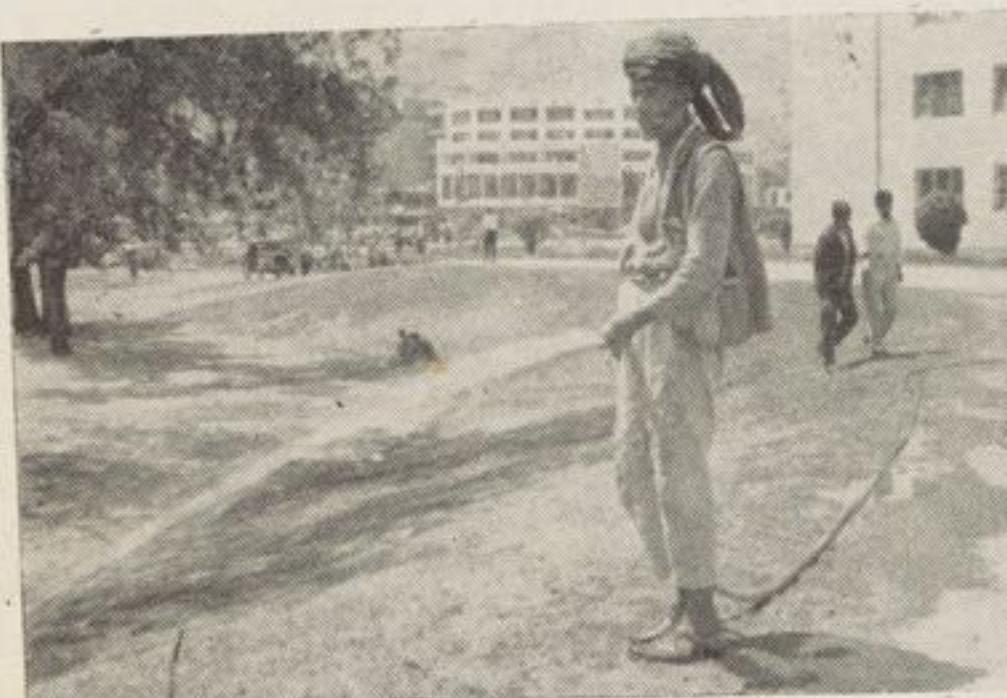
در جسته جهان

سال ۱۸۵۳

اختلاف بین ارستو دوکوس های یونان و بزرگان مذهبی رو من ها روی این موضوع که چرا ترکیه مناطق مذهبی را اشغال کرده است نشد اختیار کرد سازار نیکولای اول روسیه را مجبور ساخت از یونان حمایت کند ترکیه نیز بزرگ دید اعلان جنگ نماید این جنگ که بنام گریمه معروف است به تاریخ ۴ - اکتوبر ۱۸۵۳ آغاز یافت بر تابعیه فرانسه از ترس وسعت یافتن خلاص و اقتدار روسیه داخل جنگ شدند. فلورانس ناتینکل در این جنگ ها به پرسنل پرداخت جنگ در گریمه دیر دوام گرد روسیه اقتدار زیاد خود را از دست دادسا ردمیا بر روسیا و سویدن نیز با متحدین گمنگ گردند.

سال ۱۸۷۰ :

جنگ های شدیدی بین فرانسه و پروسی آغاز یافت نایلیون سوم امپراطور فرانسه آلمان اعلان شد و معاونه فرانکفورت به پروسی اعلان جنگ داد. بیسمارک تاریخ ۱۰ می بینک بین آلمان و فرانسه صدراعظم پروسی با عساکر زیاد در میدان بیان داد. فرانسه قسمت زیادی از التزاں و یک محاصره شد.



دو حر کت مستضد در یک تابلو یکی سعی می نماید تا سبزه هارا آب برسد و بارگ زدنکار خرم گودد و آن دونفر دیگر بیراهه هیرونده تاسیزه ها لکه ها و دیگران هم از ایشان کجرویی یادموزند.

که دکتورین مصنوبت از خطاو بنامند قسمت از لورن را لست داد و ۵ بیلیون یاپ از طرف سورای روم قبول شد اما عساکر فرانکفورت هم بنام خساره جنگ پرداخت. ویکتور امانیویل دوم دوم دادشاه قانون تضمینی که از طرف پارلمان ایتالیا به تصویب رسید و ایتیان را برای یاپ واگذار شد. آتش بزرگ قلب شیکاگورا طوری ویران ساخت که خساره آن بالغ بر ۱۹۰۰۰ دلار گردید.

۱۸۷۷: روسیه به ترکیه اعلان جنگ داد، این جنگ بتاریخ ۲۶ ابریل آغاز یافت بعد معاونه سلح بین آنها بتاریخ ۱۸۷۸ امضاء شد.

در کانکر یس برلین که بتاریخ ۱۳ جون دایر شد و تا ۱۳ جولائی دوام گرد بلغاریا، موتین گرو صربستان و رومانی از حمایت ترکیه خارج گردیده و آزاد شد.

۱۸۸۱: الکساندر دوم سزار رو سیسه ادنسن پیشر ازبورگ بتاریخ ۱۳ مارچ به قتل رسید همچنان رئیس جمهور امریکا جیمز ای گلوفیلد و استنکتن طرف حمله فرار گرفت و بتاریخ ۱۹ سپتامبر فوت گرد.

۱۸۸۲: برای اولین بار مکروب مرض جانکاه سل از طرف برو فیسر کوخ بتاریخ ۲۱ مارچ در برلین کشف شد.

۱۸۸۳: اتحاد ملتی بین آلمان، ایتالیا، اتریش بوجود آمد که تا سال ۱۹۱۴ دوام گرد.

۱۸۸۷: سیلاب مدهش دریای هوانگه در چین... ۹۰۰ نفر را به هلاکت رسانید او برای معروف فرانسه بنام او برای گوہیک آتش گرفته و ۳۰۰ نفر در داخل آن زندگی را از دست دادند.



اینان اطفال کارگران خارجی مقیم برلین اند برای اینکه به ترافیک سرسرام آورد یاک شهیر بزرگ آشنا شوند پولیس رعنایی زیاد بکار ھی بود.

قصه‌ای از غصه‌ها

او راست هیگفت، چون اکنون پای طفل در میان بود. طفل که میخواست بر این بدیختی و نا هنجاری ها بیا فراید و خودش نیز قلای این بدیختی شود. تاینکه گودکها بدنیا آمد آنهم بدیخت ترا از من معیوب بعنی یکدستش فلح و دست دیگر کج به نظر می رسد. این بزرگترین غم دیگر بسود خوشبختانه زنده نماند، دوروز بعداز تولد هر د.

اکنون شش هاه از آن واقعه هیگذرد: هر روز جز چنگ و جدال و جز فحش دادن و ناسزا شنیدن چیزی دیگر در منزل حکمفر هانیست، سخت از زندگی خسته و بیزار شدم، نمی دامن چه کنم و از کسی هد بجوم امیدوارم هر رهمنایی کنید چه کنم؟

دست گرامی:

جای بس تاسف است که پدر شما مشهور و بول را بر تعلیم و تربیه مقدم شمر دوآن را گرامی داشت.

خوب دوست عزیز!

شما صادقانه با پدر و شوهر تان در این مورد صحبت کنید و بگویید نخست راه حل سازش به زندگی فعلی میباشد در غیر آن اگر چنین توافقی ممکن نشد شما حقوق و اختیار قانونی دارید که عدالت و قانون از آن حامی و پشتیبان است. هوقی باشید.

و گذشت عصر و زمانه ها فرزندان را در آغوش برآز لطف و محبت شان می بروارند و عر آنچه بسر شان آید باز هم در پرورش فرزندان نشان در تلاش اندو از همیز زندگی کهدا کتر تربیه نمودند و با پروفیسور به این ارتباط در داستان حمامه مادره خوانیم: هرگز کنار نمی روند زیرا کناره گیری هادران از اجتماع محو جوامع را هی رساند. بس برای این منتظر و برای بزرگداشت از مقام هادر و برای حفظ و تکامل جوامع بشری تنها باد آوری های تشریفاتی هرگز کافی نبوده و باید هادران را آنچنان آرام، مسعود و خوشبخت نگهداشت که از زوی هر یک از هادران جهان است.

هادران جهان در هر زمان خواسته های دارند که باید رعایت شود و خواسته گتوی هادران جهان به ارتباط (روز مادر) دو

را نداشت صدای مایه آسمان ها و خانه ها بلند می بود. عانه بی دوبار بلا وقهه پارتی هیداد رفایش بی بندو بارتر از خودش یکدم دور میزند به متزل ما تا نصف های شب به جز از عربده چویی نعره زدن چیزی را یاد نداشتند خلاصه روز بروز به این جدال افزوده میشد و روز بروز هیانه من و شوهرم تیره ترو کشیده تر میگردید. من فقط تمام این بدیختی ها را که بسراخم آمده جزاز جانب پدرم، از دیگری نمی دانستم. او بود که هر ناسنجدید به کوزه آتش افکند و نا ستجده آتشم زد. وقتی با پدرم این موضوعات گشته و غرفابل تحول را می گفتم غیر ازین جمله نداشت که بگوید:

او شوهر توست... مجبور عست که هر ایشان بازی وزندگی کنی، چاره نیست!

خمسه و میلهون

کهدا کتر تربیه نمودند و با پروفیسور به این ارتباط در داستان حمامه مادره خوانیم: هردم، هردم همیشه کودکان، هادران خود هستند، زیرا هر یک از آن هادری دارند و هر یک از آنان فرزند هادر است. بس برای هادران فرزندان هادران نشان به هر کاری که در خدمت اجتماع و انسان باشد فرزند است و گرامی، و همه هادرانی که فرزندان خدمتکار و وطنپرست به چامعه تقاضه دیم میدارند هادران قابل قدر اند.

باز هم در حمامه هادر سطور ذیل جلب نظر می نماید. افغا نستان بیوست با سالین المللی زنان، از ن را، هادر را نیایش کنیم که مهرش مانع و رادعی نمی شناسد و با شیر پستان خود تمام جهانیان را بروارانیده است ا تمام زیبایی های انسان زالینه پرتو آفتاب و شیر مادر است و اینست آنچه که ها را از عشق قطع خارت و زود گویی آرمان انسانی همه مادران است که باید بر آورده شود.

در اخیر فهمن تبریک این روز به همه مادران، خوشبختی و آرامی دائمی و همیشگی بیوسته راه می کشد و بیتاب و بیفار بے بیش می رود، هادران با گریه ها و خنده ها هادران را خواستاریم.

حدار از زو داشتم که مکتب را به پایه اتمام رسانم و شامل و کوتاه شوم. وقتی باکوشتند تلاش دائمی توانستم به این از زو وجاهه عمل بیوسانم بالای دیگری به سراغم آمد هر آن زدنه، حلقة نامزدی را به انتخاب نهایم. فقط میخواستم درس بخوانم و تحصیل کنم. هدفم جز استفاده از درس و کتاب و از دیده اندوخته بی علمی چیزی دیگر نبود.

همیشه با گتا بسرو گار داشتم و بصورت استداوم «طالعه میکردم، به عمیق موضوع عاییکه بنظرم خوبی خوبی و زرف می آمد می اندیشیدم ولی روزی فرا رسید که این همه تپ و تلاش این همه ذهن های خستگی نایدیر برگرد و غرقد شدند به مسایل پیش یافتاده سطحی جایش را خالی کرد. گفتم شامل فاکولته شدم. بعد از دو سال درس و تعلیم، ناگهان زعد ویران گشته ایکه از برایادی گاخ آزو هایم حکایت میگرد به سراغم آمد به گوشم طین افکند. این رعد و این برق تیزو سوزان صدای خود و خشونت امیز پدرم بود که فریاد میکشید:

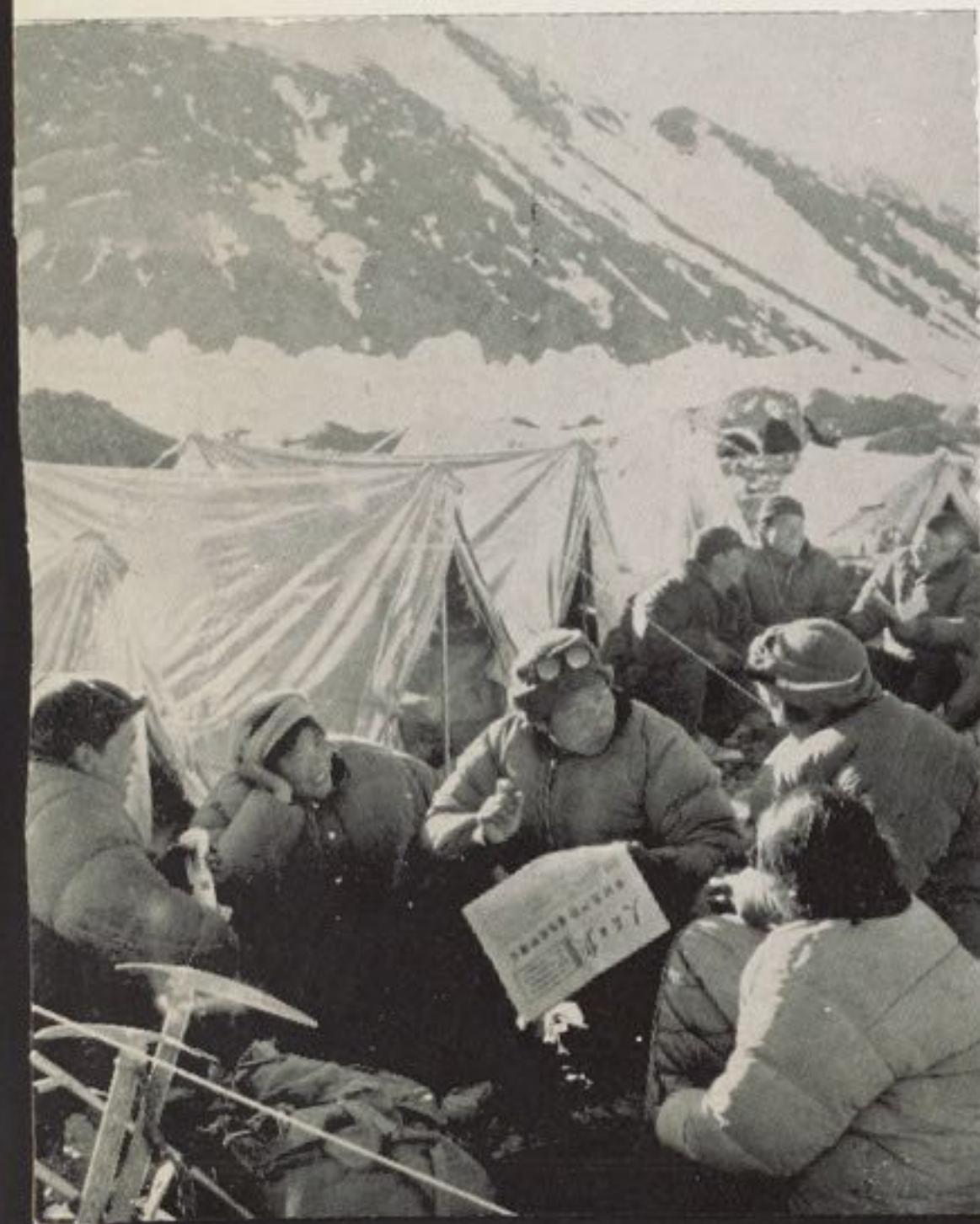
- این دختر جوان تا چه وقت میغواهد

درس بخواند، چرا با (انور) عروسی نمیگند از جانب دیگر انور مردی نبود که بتواند گرچه از هدت ها بدین طرف انتقاد چینیں هر خوبنگرهای روزی را میگشیدم، ولی نزد خود استدلال میگرد که همیز دوست دارد. هر ترتیب باشد. چند صباحی از این موضوع گذشت. حدم زدم که همه اتفاقات زیر خاکستر فراموش شی بینان شده است ولی ناگهان دیدم باز پدرم اسرار میگند که باید نامزد شوم و عروسی کنم. برای اینکه آزو زاده هر دلیاس بسید عروسی بیست. خلاصه از پدرم اسرار و از من انکار.

از جانب دیگر انور مردی نبود که بتواند هر خوبنگرهای روزی را میگشیدم، ولی نزد خود استدلال میگرد که همیز دوست دارد. هر ترتیب باشد. تسلسل درس و تعلیم از نزد رهائید. همه در پشت پرده های غم و آند و نایدید شدند و از بین رفند، و همچنان درس فاکولته نیمه تمام هاندو هن به آزوی آنی پدرم احترام گذاشت (انور) را که جز بول اندیشیده بگرد. هنوز صنف دوم فاکولته بودم، هنوز به آینده خصوصا در مورد مسایل زندگی خانواده میگرد و زنانشوهری اصلا فرصت آن بیود که بینندیش و ذکر کنم که عرصه برای تلاش شد. تصمیم گرفتم باز در این هورد با پدرم صحبتی میگرد. ولی با کمال تاسف دیدم که پدرم با عصبانیت هر چه تهافت آنطور یکه شایسته باید پدر تیست با هن پیش آمد گرد و گفت: من ازو زادم ترا در لباس سبید عروسی نهادم کنم ولی نمی دامن چه کاسه‌ای زیر نیم کاسه‌ای عست که تو از نهانی من و خانواده انور شانه خالی هیکنی ۹۰۰...

قبل ازین که سخن اش را تمام گندرویش را با خشونت بر گشتنو از من دور شد. من منعیت یکدختر جدا به پدرم احترام خایلم.

سچ وقت نخواستم که بالای گپش سخن بیانم. هفته ها و ماهها با یکدیگر جنگی میگوییم و چون و چرا کنم. فقط همین موضوع بودم، روز ها بالای مسایل پوج و خوردو که وابسته به حیات خودم و زندگی آینده ام ریزه گه اصلا ارزش اینقدر دعوا و گفتگو



تسخیر گردند درینوقت یک جا لو جی دان
و یک عسکر تپی برق چمپوریت هردمچین
را بر فراز آن نصب گردند.
اما دسته نه نفری کو هنوردان چینایی
درینبار بر علاوه نصب یک برق چینبرروی
یک تخته یادگار خویش را نوشته و در آنجا
نصب نمودند.
کو هنوردان چینایی درینوقت - (۱۵)
سل بعد پیروزی کو هنوردان چین را تکرار
و تجدید گرده اند.
دسته اخیر کو هنوردان چینایی فاصله
دو صد متر را از آخرین کمپ خویش که به
ارتفاع (۸۶۸۰) متری کوه نصب شده بود در
ششونیم ساعت بتاریخ (۶) جوزا طی گرده
اند.
دسته کو هنوردان چینایی حین رسانید
بقله به آزمایشات طبی پرداخته و نمونه
های صخره برف و بیخ راجمع آوری نموده و فلم
وعکس هایی اخذ نموده و اصول هی درست
تحقيق بلند ترین قله جهان را همورد بر رسمی

ختم

مادر از فکاه بزرگان

مادر یگانه موجودی است که حقیقت
عشق پاک را می‌شناشد.

بالزالک

هر وقت مادر فاسد شد نسل
فاسد می‌شود.

یاد آور از آن دسته‌ای که در شب
های کودکی بانوا زشها یش دردهای
ترا تسکین داد یاد آور از آن دلی
که بخطاطر تو زخمها خورد و باز
وفادار ووفاکار ماند. زانوی خود را
بزمین گذار و برای مادرت دعا کن.
شیملر

مادر مهربان! هر وقت دفتر عمر
خود را بانگشت های خاطرات،
ورق‌هی زنم و دور تر میروم اسم ترا
بیشتر می‌بینم و حتی جایی میرسم
که غیراز نام تو کلمه مقدس تر وجود
ندارد.

در زندگی دوبار زانو زدم یکبار
برای آفرید گارم و بار دیگر برای
مادرم.

شیلرین ترین بوشه هابوسه مادر
است.

دیکنر
قلب مادر زیبا ترین وجاده
ترین جایگاه فرزند است حتی در
روزها یکه موهای فرزند سپید
گردد.

هیچ وقت نمی‌توانستم تصویر

(محمد حجازی)
یگانه داوری که گناه‌های بزرگ
مارا می‌بخشد مادر است.

مادرانی که وظیفه واقعی خود را
فدای هوا و هوس خود خواهی می‌کنند،
جنایت غیر قابل بخششی
رامر تکب می‌شوند.

از بالا به پائین :

تلایش در راه انجام یک امر خطرناک
گروه از تسخیر کنندگان قله ایورست که
تا پی نیز در میان شان دیده می‌شود.



٢٧ سال

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library